



میراثِ مَدَوْنِ اسلامی

و تأثیر آن در شناختن حال و چشم انداز آینده

مؤلف:

عبدالسلام ریاح

مترجمین:

ابراهیم گل محمدی - برهان نعمتی

تراث

(میراث مدون اسلامی)
و تأثیر آن در ساختن حال و چشم انداز آینده

تالیف:

دکتر عبدالسلام ریاح

مترجمین:

ابراهیم گل محمدی

برهان نعمتی

سرشناسه	:	ریاح، عبدالسلام، ۱۹۶۴- م.
عنوان قراردادی	:	التراث وأثره فی بناء الحاضر وإبصار المستقبل. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:	تراث: (میراث مدون اسلامی) و تاثیر آن در ساختن حال و چشم‌انداز آینده/ تالیف عبدالسلام ریحاح؛ مترجمین ابراهیم گلمحمدی، برهان نعمتی.
مشخصات نشر	:	سندج: نشر تافگه، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری	:	۲۶۷ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۸۴۳۶-۳۳-۳
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
عنوان دیگر	:	میراث مدون اسلامی و تاثیر آن در ساختن حال و چشم‌انداز آینده.
موضوع	:	تمدن اسلامی آینده‌نگری -- جنبه‌های مذهبی-- اسلام Forecasting-- Religious aspects-- Islam تمدن اسلامی -- آینده‌نگری
شناسه افزوده	:	گلمحمدی، ابراهیم، ۱۳۵۴- مترجم
شناسه افزوده	:	نعمتی، برهان، ۱۳۵۹- مترجم
رده بندی کنگره	:	DS۲۴/۸۵
رده بندی دیویی	:	۹۰۹/۰۹۷۶۷۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۹۸۹۲۷۱۷
اطلاعات رکورد	:	فیبا
کتابشناسی	:	



تراث (میراث مدون اسلامی)

تالیف: دکتر عبدالسلام ریحاح

مترجمین: ابراهیم گلمحمدی - برهان نعمتی

صفحه آرای: صمد احمدی نیاز

ناشر: تافگه

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۳

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۴۳۶-۳۳-۳

مرکز پخش: سندج پاساژ عرتی - انتشارات تافگه

۰۸۷-۳۳۱۲۸۳۴۱

فهرست مطالب

مقدمه مولف.....	۹
فصل اول: مفهوم تراث و کارکردهای آن.....	۱۹
اول: از هنر به موضوع.....	۱۹
دوم: تعریف مفاهیم موضوع تحقیق.....	۳۲
۱- مفهوم تراث.....	۳۲
۲- مفهوم واژه «بنا».....	۳۷
۳- مفهوم «ابصار».....	۳۹
سوم: تراث بین ساختن حال و چشم انداز آینده.....	۴۱
۱- تراث، کارکردها و نقش‌های متعدد.....	۴۱
۲- تراث مخزن تجارب ساخت و ساز و آینده نگری.....	۴۲
الف) رویکرد تاریخی.....	۴۲
ب) رویکرد تقابل فرهنگی / تمدنی.....	۴۳
ت) رویکرد بشر دوستانه.....	۴۴

- فصل دوم: تراث بین بیختن و بازیابی ۴۵
- نخست: تراث موضوع غربالگری و بازیابی ۴۵
- ۱- تراث موضوع غربالگری ۴۷
- الف) جنبه‌های مثبت / جنبه‌های منفی ۴۸
- ب) جنبه‌های قوی / جنبه‌های ضعیف ۵۱
- ت) مقلّد / نوآور ۵۲
- ث) بیگانه (غیر خودی) / ذاتی (خودی) ۵۶
- ج) مقبول / مردود ۵۸
- ۲- تراث به عنوان موضوع بازیابی ۶۱
- الف) تبیین جایگاه تراث در شخصیت امت ۶۱
- ب) حفظ تراث انسانی ۶۶
- ت) اقامه حجت علیه دزد تراث اسلامی ۶۷
- دوم: تراث و پژوهشگر انتقادی ۶۹
- ۱- نیروی شناختی ۷۰
- ۲- صداقت علمی ۷۶
- الف) صداقت پژوهشگر در غربالگری ۷۷
- ب) صداقت پژوهشگر در حفظ ۸۰
- سوم: تراث و مکانیسم‌های بازیابی ۸۱
- ۱- تراث و مکانیسم بازسازی ۸۲

- الف) تأسیس مؤسسات بازسازی ۸۳
- ب) عکس برداری ۸۷
- ت) فهرست ۸۸
- ث) پژوهش ۸۹
- ج) بررسی اصطلاح ۹۰
- ح) به کارگیری سیستماتیک ۹۳
- ۲- تراث و مکانیسم عملکرد آن ۹۵
- الف) مهار آموزش ۹۶
- ب) به خدمت گرفتن رسانه ها ۹۸
- ت) مهار اینترنت ۱۰۳
- ث) تأسیس صندوق تراث ۱۰۳
- فصل سوم: تراث اسلامی و فریب اشتغال** ۱۰۷
- نخست: تراث و روش های انتقاد ۱۰۷
- ۱- نقد عقل عربی-اسلامی ۱۰۹
- الف) عقل عربی-اسلامی یک عقل متافیزیکی است ۱۱۰
- ب) عقل عربی-اسلامی یک عقل تبیین کننده است ۱۱۲
- ت) عقل عربی-اسلامی یک عقل غیر روشمند است ۱۱۵
- ث) عقل عربی-اسلامی عقلی متناقض است ۱۲۰
- ج) عقل عربی-اسلامی عقلی است که به دنبال گذشته است ۱۲۱

- ۲- نقد دستاورد تراث..... ۱۲۵
- الف) گزینش تاریخی..... ۱۲۹
- ت) بازگرداندن تراث به فرهنگ‌های غیر اسلامی..... ۱۳۷
- دوم: تراث و بینش نفوذپذیری..... ۱۴۰
- ۱- تراث و گرایش به توهم:..... ۱۴۰
- الف) مسیر بیگانگی..... ۱۴۱
- ب) روش تقلیل گرایی..... ۱۴۶
- ۲- تراث و گرایش به بی‌اهمیتی..... ۱۵۵
- فصل چهارم: تراث اسلامی و تحکیم امت..... ۱۶۴**
- نخست: تراث و شناسایی ویژگی‌های استحکامات: شناسایی و ساختن..... ۱۶۴
- تراث اسلامی و تعریف چشم انداز..... ۱۶۴
- الف) تراث به عنوان مبنا و نقطه شروع چشم انداز..... ۱۶۴
- ب) تراث و جهت دادن به بینش..... ۱۶۷
- ت) تراث و تمایز چشم انداز..... ۱۷۲
- ۲- تراث و تنظیم عملکرد..... ۱۷۵
- الف) مطالعات زبانی و بلاغی..... ۱۷۵
- ب) مطالعات فقهی و اصولی..... ۱۷۸
- ت) مطالعات نجومی..... ۱۸۰
- ث) ریاضی و هندسه..... ۱۸۳

- ج) پزشکی و داروسازی ۱۸۴
- دوم: استفاده از نقش تراث در استحکامات ۱۸۸
- ۱- کاربرد افقی/تراث و شکل دادن به مسیر ۱۸۹
- الف) تراث زمینه‌ای برای استفاده از گذشته است: ۱۸۹
- ب) تراث معیاری برای ساختن زمان حال ۱۹۳
- ت) تراث مکانیزی برای پیش بینی آینده ۱۹۶
- ۲- کاربرد عمودی / تراث و شکل گیری ویژگی‌های خود ۲۰۱
- الف) ویژگی عقیده و باور ۲۰۱
- ب) ویژگی تقابل فرهنگی ۲۰۲
- ت) ویژگی علمی ۲۰۹
- فصل پنجم: تراث اسلامی و ساختن بشریت مشترک ۲۱۵**
- نخست: جهانی بودن تراث اسلامی ۲۱۵
- ۱- منبع ایمان برای جهانی بودن تراث ۲۱۵
- الف) نمایان شدن و متمایز بودن ۲۱۷
- ب) احاطه و فراگیری ۲۲۰
- ت) رساندن و راهنمایی ۲۲۱
- ث) رحمت انسانی ۲۲۳
- ۲- جهانی بودن تراث یک ضرورت بشری ۲۲۸
- الف) حضور خداوند متعال ۲۲۸

- ب) توجه و اهتمام به دنیا و آخرت ۲۳۱
- ت) استوار سازی ۲۳۲
- ث) رسیدگی اعمال ۲۳۳
- دوم: شایستگی های تراث برای کمک به ساختن مشترک بشریت ۲۳۶
- ۱- صلاحیت های تاریخی ۲۳۶
- الف) انسانیت در فتوحات اسلامی ۲۳۸
- ب) انسانی بودن روابط ۲۴۰
- ت) بهره مندی تمدن های دیگر از تراث اسلامی ۲۴۴
- ۲- شایستگی های بینشی و روشی ۲۵۱
- الف) گشودگی قاعده مند ۲۵۲
- ب) سنتز علم / آفرینش دانش ۲۵۵
- ت) جهت گیری به جانب آینده ۲۵۸
- ث) هماهنگی با کائنات ۲۶۰
- خاتمه ۲۶۴
- الف) نتایج ۲۶۴
- ب) توصیه ها: ۲۶۵

مقدمه مولف

سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. درود و سلام بر گرامی ترین پیامبران و فرستادگان الهی.

این سنت الهی در مورد تداوم زندگی انسان است که آیندگان بر آنچه استعداد و ذوق گذشتگان بدان پی برده و به دست آورده اند، زندگی خود را بنا کنند. از آنچه پیشینیانش از نظر شیوه‌های زندگی و نیازمندی‌های موجود ابداع کرده‌اند و باعث آسان گشتن زندگی و هموار شدن درد و رنجها و سختی‌ها می‌شود بهره مند شوند.

از این رو، همه ملت‌ها، چه آنانی که شکل قدیمی حیات را رد کردند و چه کسانی که به آن دلبسته و سخت بر آن پای می‌فشارند، هدفشان این است که از آنچه پیشینیانشان انجام داده‌اند، بهره‌مند شوند، چه منفی و چه مثبت. زیرا زندگی انسان مانند سایر موجودات نیست که راه به تکامل نبرده و قادر به پیشروی از حالتی به حالت دیگر نبوده باشند.

مسلمانان هم در میان این ملت‌ها، بدعت گذار نبوده‌اند. آنها هم از پیشینیان خود بهره‌مند شده و تمدنی را بنا کرده‌اند که آن را با دیدگاه‌های متمایز و

مشخصی سرشته‌اند. با استمداد از آنچه دین اسلام برای آنها فراهم نموده و جهان بینی که به آنها بخشیده است، مسیر زندگی خود را ترسیم کرده و مشعل‌هایی بر فراز آن قرار داده‌اند که در پرتوی آن، شاهراه زیستن را دانسته و آینده را پیش بینی کرده و آرزوی جهانی شدن را بر اساس اصل هیمنه اسلام بر سایر ادیان، در سر پرورانده‌اند.

اما این انتخاب، نه درگذشته و نه در حال، رؤیا و آمانج سوگند خورده تنها مسلمانان نبوده است چرا که انگاره‌ها و پنداره‌های فراوان دیگری از سوی اغیار اندیشیده شد که در ساختمان جامعه اسلامی برای آن، جا پاهایی یافتند؛ سپس گام‌های خود را با دقت برداشتند، کارها و کارگزارانشان را جمع کردند؛ و به تمام درها و ورودی‌هایی متوسل شدند که فکر می‌کردند از طریق آنها می‌توانند به هدفشان برسند؛ هدفی که در دستیابی به آن با گذشت زمان، حاکمیت و رهبری بر جامعه مسلمانان برای آنها محقق می‌شد؛ و با چنین هژمونی، رؤیای آرمانی جهانی شدن سلطه مسلمانان به سایه می‌رود. تا جایی که اگر ضربه هایشان متمرکز و پشت سر هم وارد شوند، انتظار می‌رود مسلمانان - ریز و درشت - لقمه‌ای گوارا در دهان دشمنان گردند؛ در نتیجه، راهبری شوند و راهبر نشوند؛ زیردست شوند و زبر دست نشوند؛ و برای همیشه در نردبان فرهنگ و تمدن سازی در پله‌های آخر قرار گیرند.

الف) انگیزه‌های نوشتن موضوع

موضوع «تراث» که این تحقیق به آن می‌پردازد یکی از جدی ترین مسائلی است که امت اسلامی را بسیار به خود مشغول کرده است.

فرزندان امت اسلامی بر سر آن، در قالب گروه‌های متنازع، متفرق شدند. دیدگاه‌های متفاوتی در اطرافشان تنیده شد؛ برخی بر آن بودند که میراث و فرهنگ گذشته در زمان سستی و انحطاط برای امت سودمند خواهد بود؛ برخی دیگر اما می‌پنداشتند که غیر از ضرر و زیان بهره‌ای ندارد؛ زیرا در زمانی که باید تا حد امکان مشتاق دستیابی به حد و مرزهای دنیا از طریق دستیابی به انسانیت افراد باشد؛ تراث گذشته در نهایت منجر به تثبیت و تشدید مظاهر عقب ماندگی و نمادهای واپس گرایی و زوال در جامعه می‌گردد.

این دیدگاه‌های متفاوت - در نهایت - به شکل گیری مواضع مشابه منجر شد. برخی از محققان موضع خود را بر رد قاطع تراث استوار کردند و از این طریق به یک یقین معرفت شناختی دست یافتند. معرفتی که صحبت در مورد آن به منزله صحبت از تجلی گسستن از هویت و فرهنگ یک ملت است.

گروهی دیگر، پذیرش تراث را به صورت مطلق برگزیدند؛ با این موضع گیری، فراموش کردند که تراث محصولی انسانی است و برخی می‌تواند خوب و مثبت و سودمند است که باید پذیرفت و برخی دیگر اموری هستند که فایده‌ای ندارند. در میان آنها گروه سومی وجود دارد که رویکردی آشتی جویانه بین پذیرش و رد در پیش گرفتند. از خرد خود برای تمایز بین محصولات تراثی استفاده کردند: هر چه مثبت و مفید بود، از سوی آنها پذیرفته شد و آنچه که چنین نبود نادیده گرفته شد.

تراث در تعیین ویژگی‌های امت اسلامی و ترسیم شاخصه‌های اساسی که در گذشته دنبال می‌کرد و در این ایام باید رعایت شود نقش مهمی دارد. هرچند که میان تراث و هواخواهانش شکاف ایجاد شده است و به دلیل تسلیم شدن در برابر تحولات زندگی و امور مستحدثه‌ای که اساس فرهنگشان را به دست

فراموشی سپرده است، مدت‌ها طول کشیده که به آن بازگردند. با این وجود تراث سنتی اولین و آخرین متولی است که تصویر واقعی خود را حفظ می‌کند. هرچند واقعیت ممکن است رغبتی به توجه به آن نداشته باشد و حتی در برخی از اعمال خود از آنها اجتناب کند و ویژگی‌های متمایز را که برایش ارزشمند است کنار بگذارد.

اگر تراث نماینده یادواره و تاریخ ملت است، نباید از آن به عنوان بخشی از زندگی و آگاهی جمعی غافل شد. زیرا اگر به اشتباه در اثر سهل انگاری یا انکار و تحقیر آن را از دست دهد به علت محصور شدن در چرخه غفلت و فراموشی و از بین رفتن خصوصیات و ویژگی‌ها تهدید خواهد شد.

با این حال مراقبت از تراث مستلزم انتخاب افراد قوی و صادقی است که توانایی بیرون آوردن آن را از تاریکی انزوا و واپسرویگری، به نور زندگی و پیاده کردن آن با رویه‌ای گشاده را به تمام جهان داشته باشند. اما این موضوع امری ساده و هدفی آسان یاب نیست که هرکسی بتواند بدان دست پیدا کند بلکه اولاً باید محدود به کسانی باشد که به دارا بودن قدرت علمی و شناختی شهرت دارند و ثانیاً با انگیزه فراوان، مشتاق امانتی هستند که با شور و هیجان در انجام آن، اموری را که برای مسلمانان سودمند می‌بینند ضایع نمی‌کنند.

اگر تراث، آن چیزی است که نمایانگر قطب نما و ویژگی متمایز کل امت است لاجرم باید موضوع آن روشن و ابعاد آن آشکار گردد؛ پرده از چهره کسانی که در کمین آن هستند، برداشته شود تا رسواگردند و توانایی خود را برای خدمت به مردم در هر کجا که هستند، با شروع از اصل بینش خود که همانا اشتیاق به هدایت مردم در مسیری عقلانی و رشد است اعلام کند.

این همان چیزی است که در پاراگراف‌های بعدی توضیح می‌دهیم:

تبیین و تشریح مقاصد زشت و سوء نیت‌های گروه‌های مستشرق هنگامی که توجه و علاقه خود را به تراث معطوف می‌کنند. آنان همیشه برای افراد کم تجربه و ناآزموده و کسانی که از حيله گری حيله گران آگاه نیستند کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشته اند؛ حيله گرانی که تظاهر به خير و نيکی می‌کنند اما شر و زشتی در سر می‌پرورند؛ مکارانی که شب و روز تظاهر به تلاش بی وقفه نموده و نیات و مقاصد زشت و فاسد شان را مخفی می‌کنند.

تصحیح دیدگاه و بینشی که با حمله به تراث امت اسلامی، آن را آماج تمسخر و غفلت قرار داده است؛ این تمسخر و تغافل یا به دلیل ناآگاهی فرد از زوایای مختلف مسلک و منهج امت است و یا به دلیل آموزش و تعلیم او زیر دست اغیاری که در کمینش نشسته‌اند بوده است؛ آموزه‌هایی که به ثمر رسیده و کارگر افتاده است.

تبیین راه‌های نجات تراث مثبت و مفید و نیز بهره‌گیری از انرژی‌ها و منابع برای حفظ ارزش‌ها و ویژگی‌های امتی که گاهی به دلیل فریبکاریهای شبانه روزی دشمنان و زمانی به دلیل مرگ اراده و اهتمام و فریفته شدن به فراموشی سپرده شده است. فریفته شدن توسط شعارهای روشن و زیبای دروغینی که دیگری برای فریبش به نمایش می‌گذارد و به عنوان طعمه‌ای دلپذیر برای هرکسی به کار می‌گیرد و در حالی میل به پیوستن به آن گروه فریبکار بر او غلبه می‌کند که هیچ ویژگی و نسبتی وجود ندارد که رشته‌های خویشاوندی را بین او و آنها گره بزند. نظارت و مراقبت بر نشانه‌های قدرت نهفته در تراث که از هر سو آن را احاطه کرده، به گونه‌ای است که تراث را چنان اهلیتی بخشیده است که توانایی بنا نهادن سازه‌ای مشترک بین انسانها و حفظ و مسلط کردن آن را بر سازه‌های دیگران را به او داده است. فایده مثبت تراث، محصول دینی است که خداوند

متعال در باره آن فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ﴾ { و ما این کتاب [=قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست } . (المائدة: ۴۸) و باز فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ { او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند } . [التوبه: ۳۳] و این قول مبارک: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ { اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت، با آیین درست روانه ساخت، تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می کند } . [الفتح: ۲۸]:

ب) طرح پژوهش

من کارم را بر دو رکن استوار کردم:

نخست؛ جمع آوری مطالب علمی از منابع مختلف آن بود: قرآن، سنت، زبان، تفسیر، تاریخ، جامعه، تمدن، علوم و روش های مختلف. با گذر از تمام نقاط حوزه تراث پراکنده و همه مسائلی که علاقه مندان به آن را درگیر می کند، یک بافت تاریخی، واقعیت نسخه های خطی، چشم انداز، اصلاح، سازندگی و پیش بینی به دست می آید...

با وجود گستردگی فضا و تنوع مطالب، با موانعی روبه رو می شدم و در تمام کارها این ضرب المثل را در ذهن داشتم که: انسان برای کاری که از توانش خارج است، مستحق سرزنش نیست و یا هر سختی در صورت تحقق هدف، آسان است.

دوم؛ مطالعه، بررسی و تنظیم مطالب بر اساس اقتضای برنامه پژوهشی، و سپس ویرایش علمی آن.

در مورد ساختار تحقیق، آن را به پنج فصل و یک مقدمه تقسیم کردم. در پایان حاصل پژوهش را با یک نتیجه گیری خلاصه کردم. فهرستی از منابع و مآخذ تایید شده پژوهش را لیست کردم و فهرستی از کلیدواژه های مناسب را به عنوان مدخلی جهت جستجو در موضوع کتاب آورده ام و در آخر فهرستی تحت عنوان محتویات کتاب، جهت دست یابی آسان به موضوعات کتاب نیز تعبیه گردیده است.

در مقدمه، پرده از انگیزه های نوشتن موضوع برداشته ام. طرح تحقیق را اعلام و ویژگی های روش علمی اتخاذ شده در پژوهش را بیان کرده ام. در فصل اول که به مفهوم تراث و کارکردهای آن می پردازد، واژه «ارث» را در قرآن کریم، مبنا و نقطه شروع پرداختن به موضوع قرار داده ام؛ مفاهیم اولیه ای را که بر اساس آن استوار است و نماهایی را که تراث به آن مشرف است، شناسایی کرده ام. این مفاهیم، کارکردها و نقش های متعددی دارند و مخزن تجربیات سازنده و آینده نگری می باشند و نیز به توضیح رویکردهایی که به ذات و واقعیت موضوع منتهی می شوند؛ اعم از تاریخ و مبارزات فرهنگی و انسانی پرداخته ام.

فصل دوم، تحت عنوان «تراث اسلامی، میان بیختن و بازیابی» را به مناقشه دو مبحث غربال کردن و بازیافتن تراث، اختصاص دادم. خواه مطلب مربوط به موضوع آنها باشد یا به مسائلی که بدان دو موضوع استوارند یا به مکانیسم هایی که باید تحت آن دو قرار گیرند.

اما فصل سوم، به حيله گری در به کار گیری و استخدام پرداخته است. استخدامی که چه از بیرون و چه از درون، کار خود را بر دو رکن استواری کند که با عیبجویی و عبوراز تراث در نوسان است.

پس از این فصل، فصل چهارم است که به بررسی رابطه تراث با مصون سازی امت و تعیین ویژگی های آن، کشف، تثبیت و تبیین مسائل ثمربخش نقش ها و کارکردهای آن در دستیابی به این امر بزرگ می پردازد.

در فصل پنجم به بررسی تأثیر تراث اسلامی در ساختن مشترکات انسانی اهتمام داده م: در ادعای آن مبنی بر جهانی بودن تراث، مشتاقانه منتظر تعیین صلاحیت های آن برای کمک به بنای مشترکات انسانی بودم.

نتایج به دست آمده از این تحقیق را جمع آوری کردم و آن را حسن ختام بحث قرار دادم و آن نتایج را با مجموعه ای از توصیه ها تکمیل کردم که به راهنمایی پژوهشگران برای توجه به تراث اسلامی، نوسازی راه هایی برای محافظت از نکات مثبت آن و هوشیاری نسبت به هر چیزی که از درون یا بیرون در کمین آن هستند، کمک می کند.

ت- روش علمی معتبر:

موضوع این کتاب را با طراحی، پردازش و مباحثه بر روی ویژگی های منهج و روشی بنا کرده ام که مطالب آن زمینه مناسبی برای ارائه و آشکار ساختن آن می باشد این شامل موارد زیر می باشد:

استقرار: خوانشی است که من در پژوهش قدیم و جدید بر آن اعتماد کرده ام و پیگیری اجمالی تراثی که گذشتگان برای آیندگان گذاشته اند، تا- حیات خود را- بر آنها بنا نهاده و در زندگی خود به کار گیرند تا هم آوایی و هماهنگی بین

اصول زندگی اعراب و مسلمانان حاکم شود. همچنین با آن خوانش، نظرات اهل حدیث را کنکاش کردم که در جرح و تعدیل و قبول و رد، آراء متفاوت و مختلفی داشتند.

نقد: که روش من در برخورد با آرا و دیدگاههاست که با پابندی به اساس و مبانی آنها، مشخصاً به آشکار شدن مزایا و معایب محدود می‌شود. همچنین با ردگیری اشتباهات کسانی که تراث را در مجموع رد کردند و مدعی بی‌فایده بودن آن شدند، و-تراث سنتی - در دید آنها تأثیری در شکل دادن به زندگی معاصر نداشته و نقشی در آینده نگری و آشکار ساختن ویژگی‌های بارز آن ایفا نمی‌کند.

استشهاد: مستندات و شواهدی است که من برای تأیید آنچه در مقام حمایت یا مخالفت نسبت به بسیاری از محققین نسبت می‌دهند، به آن متوسل شدم و بوسیله آن متهم دیگر قادر به فرار، طفره رفتن یا تلاش برای انکار گفته‌های خود نیست و نمی‌تواند ادعا کند که مردم چیزی را می‌گویند که او نگفته است. همچنین با توجه به جهانی بودن تراث اسلامی و صلاحیت‌های تاریخی، بینشی و روش شناختی آن، تأثیر روشنی در برجسته کردن نقش تراث مثبت در پیش بینی آینده‌ای ستودنی برای ملت داشته است.

مقایسه: که از طریق آن رویه‌های پژوهشگران را در تعریف مفهوم تراث، مشخص کرده و حدود و سطوح رد یا پذیرش تراث را تعیین نمودم.

مستندات -روایات تاریخی- : که تأثیر آشکاری در بازگرداندن اظهارات به صاحبان خود دارند؛ موضوعی جدی است و نقش تراث در شکل دادن به زندگی معاصر و آینده بسیار مهم است. پس مطلقاً جایز نیست که امور آن بر روی

هوس، گمانه زنی و هواداری استوار گردد و از سوی دیگر، یکی از برکات علم این است که هرسخنی به گوینده آن برگردانده شود.

در پایان، می‌خواهم با این کار خدمتی به تراث کرده و به یک مبنا و متد نظری دست یافته باشم. از خداوند خواهانم آن را مفید و سودمند واقع گرداند. پژوهشگران را با نشانه‌های نیکی که در آن وجود دارد، دستگیر شود تا به ساخت عقلانی زمان حال دست یابند و آینده را به شیوه‌ای موفق پیش‌بینی کنند؛ از عیب‌ها و کاستی‌های آن درگذرند و این تلاش اندک را که چندان بی‌عیب و نقص نیست، سنگ بنای فروتنانه‌ای در بازسازی عمارت باشکوه این امت گردانند.

فصل اول:

مفهوم تراث و کارکردهای آن

اول: از هنر به موضوع

ریشه واژه «ورث» در قرآن کریم ۳۵ بار با مشتقات مختلف ذکر شده است. این مشتقات نیز معانی مختلفی دارند. اگر محل ورود آنها را مطالعه نماییم به مدخل‌های زیر دست خواهیم یافت:

مشتقات واژه	آیه	سوره	تفسیر
أورث	وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْنُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا	الأحزاب: ۲۷	می فرماید: پس از نابود کردنشان، زمینشان را به ملک شما در آورد. منظور از زمین؛ یعنی مزارع و کشتزارها و خانه هایشان. می فرماید: مسکن و اموال آنها را؛ یعنی هر چیزی غیر از زمین و خانه. ^۱
أورث	وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا	الأعراف: ۱۳۷	«قوله تعالى: وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ: يعني بني إسرائيل. الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ: یعنی آنها با سلاخی کودکان، استفاده از زنان و زیر سلطه قرار دادن مردان، تحقیر می شوند. مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا در مورد شرق و غرب زمین سه قول وجود دارد: اول: حسن می گوید: مشرق و مغرب شام است. دوم: مشرق منظور شام و مصر است.

۱ - الطبري، ابو جعفر محمد بن جرير. جامع البيان في تاويل القرآن، بيروت مؤسسه الرساله،

سوم: در مشرق و مغرب زمین، کاملاً صادق است. ^۱			
وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی: در روز قیامت به آنها گفته می‌شود. یعنی همان طور که ارث به وارث می‌رسد، به خاطر کارهای خوبی که در دنیا انجام می‌دادید، به شما می‌رسد. ^۲	الزخرف: ۷۲	وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ	أورثتم
ثُمَّ أُورِثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا اعطای کتاب را با لفظ میراث، بیان نموده است. ^۳	فاطر: ۳۲	ثُمَّ أُورِثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا	أورثنا
ارث: میراث گذشته به آیندگان.	الشعراء: ۵۹		أورثنا

۱ - ابن الجوزي، جمال الدين عبد الرحمن، ابن علي، زاد المسير في علم التفسير، بيروت دار

الكتاب العربي ۱۴۲۲ هـ / مجلد ۲ صفحه ۱۵۰

۲ - الشوكاني، محمد بن علي، فتح القدير؛ دمشق وبيروت، دار ابن كثير ودار الكلم الطيب.

۱۴۱۴ هـ مجلد اربع صفحه ۶۴۵

۳ - القشيري، عبد الكريم بن هوازن، لطائف الاشارات؛ القاهرة: الهيئه المصريه العامه

للكتاب. مجلد ۱ صفحه ۳۱۷

		وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ	پس خداوند خاندان فرعون را هلاک کرد و اموال و نسل آنها به مالکیت بنی اسرائیل درآمد. ^۱
أورثنا	وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ	الدخان: ۲۸	فرمود: كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا: یعنی کار چنین است. آن را، از این جهت میراث نامید که اشیائی است که از پیشینیان برای پسینیان باقی مانده است. همین مفهوم، معنای حقیقی میراث در لغت است. شرع هم آن را به نسب و سایر اسباب مطرح در مسئله ارث، پیوند زده است. منظور از «آخرون» کسانی هستند که پس از قبطیان مالک مصر گشتند. ^۲
أورثوا		الشوری: ۱۴	(وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ) یعنی بعد از کسانی که در حق تورات و انجیل اختلاف کردند.

- ۱- ابن فورک، ابو بکر محمد بن الحسن، تفسیر القرآن العظیم؛ (من اول سوره المؤمنون الى اخر سوره السجده) مکه المکرمه، جامعه ام القرى ۱۴۶۰ هـ. ۲۰۰۹ م. صفحه ۲۳۲-۲۳۳
- ۲- ابن عطیه، عبد الحق بن غالب الاندلسی، المحرر الوجیز، فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت دار الکتب العلمیه. ۱۴۲۲ هـ. / مجله ۵ صفحه ۷۳

(لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ) یعنی نسبت به دینی که خداوند نوح را بدان سفارش نموده، همان دینی که به تو نیزای محمد وحی نموده گمان کرده و دچار ریب و شک شده‌اند.^۱		وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ	
قرطبی می‌فرماید: (وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ) یعنی میراث یتیمان. ریشه تراث، ازواژه‌ی «وارث» مثل (ورثت) است. «واو» را بدل به «تاء» کرده‌اند همانطور که در واژه‌هایی مانند: تُجَاه- تُخْمَة- تُكَاء و تُؤْدَة این کار را کرده‌اند.^۲	الفجر: ۱۹	وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا	تراث
نوع اول این کلام باری تعالی است که می‌فرماید: «لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا» و در آن دو مسئله هست: مسئله اول: در مورد این آیه دو قول وجود دارد: قول نخست:	النساء: ۱۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا	ترثوا

۱ - الطبري، جامع البيان في تاويل القرآن. مرجع سابق. مجلد ۲۱ صفحه ۵۱۵

۲ - القرطبي، ابو عبد الله، محمد بن احمد بن ابي بكر، الجامع لاحكام القرآن، القاهرة؛ دار

الكتب المصريه. ۱۳۸۴ هـ/ ۱۹۶۴ م. مجلد ۲۰ صفحه ۵۳

در زمان جاهلیت اگر مردی که زن داشت از دنیا می‌رفت؛ پسرش از زن دیگر، یا برخی از خویشاوندان مرد، نزد زن شوهر مرد می‌آمدند و لباسش را بر سر زن می‌انداخت و می‌گفت: همانطور که مال مرد را به ارث می‌برم زنش را هم به ارث می‌برم. به این ترتیب بیشتر از خود زن و هرکس دیگری حق تصرف در امور زن را تصاحب می‌کرد. اگر می‌خواست بدون مهریه، فقط با همان مهریه‌ای که مرد قبلی تعیین کرده بود با زن ازدواج می‌کرد. یا او را به نکاح دیگری در می‌آورد و مهریه اش را کامل برای خود برمی داشت. خداوند در این باره این آیه نازل فرمود و روشن نمود که اینعمل حرام است و وارثان حق ندارند زنان شوهر مرده را به ارث بگیرند. مبنی براین قول، مراد از عبارت: «أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا» یعنی خود زنان را. به این معنا که زنان از مرده‌ها به ارث برده نمی‌شوند. قول دوم:			
--	--	--	--

به ارث بردن مربوط به مال و ترکه مرد می‌شود- نه خود زن- اما وارث حق دارد که زن را از شوهر کردن باز دارد تا زمان مرگش فرا رسد و دارایی او را به ارث ببرد.^۱			
معنی: انکار این که مالشان در چیزی خرج نمی‌شود که خداوند آنها را به انفاق در آن فرا خوانده است. هلاک می‌شوند و مال خود را به هر کس که خداوند سرنوشتش را برایش مقدر کرده است واگذار می‌کنند. اگر مقداری از اموال خود را در آنچه خداوند به آنها امر کرده‌ا انفاق می‌کردند، رضای خدا را به دست می‌آوردند و از مالی بهره‌مند می‌شدند که ی‌ر هر حال به وارثان به ارث می‌بردند. اضافه شدن واژه «میراث» به سماءات و الارض، اضافه مصدر به مفعول است و مضاف تقدیرا حذف شده است. تقدیر آن : اهلها-یعنی اهل	الحديد: ۱۰	وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ	میراث

۱- الرازي، فخر الدين، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۲۰

آسمان و زمین - میراث خود آسمانها و زمین منظور نیست. زیرا این امر زمانی حاصل می شود که انسانها همگی منقرض شده اند! پس در تشویق آنها به انفاق موثر واقع نمی شود. ^۱			
گفتار خداوند: (وَعَلَى الْوَارِثِ) یعنی وارث فرزند، و بنابر قولی: وارث پدر، و گفته شده است: خود فرزند است اگر مال را به ارث برد. ^۲	البقرة: ۲۳۳	وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ	الوارث
یعنی هرکس به آنچه در این آیات آمده عمل کند، آنان همان وارثانند، یعنی خانه های اهل جهنم را در بهشت به ارث می برند. ^۳	المؤمنون: ۱۰	أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ	الوارثون
و گفتار او: « وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ » گزارشی از توانایی خداوند متعال در آغازیدن و بازگرداندن	الحجر: ۲۳		الوارثون

۱ - ابن عاشور، محمد الطاهر، التحرير والتنوير. تونس. الدار التونسية للنشر. ۱۹۸۴ هـ. مجلد

۲۷ صفحه ۳۷۳

۲ - الكرمانی، محمود بن حمزه بن نصر، غرائب التفسير وعجائب التاويل. تحقيق: شمران سرکال العجلی، جدة و بیروت: دار القبلة للثقافة الاسلاميه ومؤسسة علوم القرآن. ۱۴۰۸ هـ.

۱۹۸۸ م./مجلد ۱ صفحه ۲۱۷

۳ - القرطبي، الجامع لاحكام القرآن، مرجع سابق. مجلد ۱۲ صفحه ۱۰۸

آفرینش است و اوست که مخلوقات را از هیچ آفرید، سپس آنها را می‌میراند، سپس همه را برای روز قیامت برانگیخته می‌کند. خبر داد که خدای متعال زمین و کسانی را که در آن هستند به ارث می‌برد و به سوی او بازگردانده می‌شوند، سپس خداوند متعال از علم کامل خود به آنها، اول تا آخرشان خبر داد.^۱		وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ	
خداوند سبحان می‌فرماید: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ) (و سلیمان از پدرش (داوود) دانشی را که خداوند در زمان حیاتش به او عطا کرده بود و سلطنتی را که در میان تمام خویشاوندانش، اختصاصاً به او ارزانی داشت، بعد از پدرش داوود، از میان تمام خویشاوندان، فقط به سلیمان بخشید.^۲	النمل: ۱۶	وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ	ورث
{وَرِثُوا الْكِتَابَ} {آنها کتاب را به ارث بردند} یعنی همانند میراث،		فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ	

۱ - ابن کثیر، ابو الفداء اسماعیل بن عمر، القرشی، تفسیر القرآن العظیم. الرياض: دار طيبة

لنشر والتوزيع. ۱۴۲۰ هـ. / ۱۹۹۹ م. مجلد ۴ صفحه ۴۵۶

۲ - الطبري، جامع البيان في تاويل القرآن. مرجع سابق. مجلد ۱۹ صفحه ۴۳۷

ورث	وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذَى وَيَقُولُونَ سَيُعْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ	الأعراف: ۱۶۹	از پیشینیان به پسینیان منتقل شده است. در باره آنها دو قول وجود دارد: قول نخست: آنها جانشینان یهود از فرزندان شان هستند. کتابی که به ارث برده اند تورات است زیرا به دست آنها رسیده است. قول دوم: آنها مسیحی هستند: زیرا پس از یهودیان آمده اند. کتابی که به ارث بردند: انجیل است زیرا در دست رس آنهاست. ^۱
ورث	فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ	النساء: ۱۱	یعنی: اگر متوفی غیر از پدر و مادر، وارث دیگری نداشته باشد، یک سوم به مادرش تعلق می گیرد، یعنی یک سوم پول به مادر می رسد و بقیه به پدر می رسد. ^۲
		مریم: ۶	ارث در اینجا، یعنی به ارث بردن نبوت و علم و فضیلت نه پول و

۱ - الماء وردی، ابو الحسن علی بن محمد بن حبیب، النکت والعیون. «تفسیر الماوردی»

بیروت: دار الکتب العلمیه. مجلد ۲ صفحه ۲۷۴-۲۷۵

۲ - السمر قندی، ابو لیث ناصر بن محمد بن ابراهیم، بحر العلوم، «تفسیر السمر قندی»

تحقیق: علی معوض وعادل عبد الموجود وزکریا النوتی. بیروت: دار الکتب العلمیه. ۱۹۹۳

م./مجلد ۱ صفحه ۲۸۶

دارایی. پول در میان پیامبران، ارزشی ندارد، تا برسر آن به رقابت بپردازند؛ آنان بسیار کم اتفاق می افتاد که به مالی را ذخیره یا تملک کنند. (یَرِثُنی) جمهور قاریان آن را در نقش صفت واژه ولیاً مرفوع می خوانند. اما ابو عمرو و کسایی آن را در نقش جواب فاء سببیه در عبارت دعایی «فهب لی» به صورت مجزوم می خوانند ؛ زیرا قاعده در جمله های جوابیه هشتگانه (در علم نحو) تقدیر کردن فاء سببیه است. می تواند منظور از آل یعقوب مخصوصاً بنی اسرائیل باشد؛ چنان که از کلمه «آل» که متصف به فضیلت و شرافت است، لازم می آید. پس یعقوب همان اسرائیل است؛ گویا گفته است: و «یرث من آلِ اسرائیل» یعنی کارگزاران شریعت و احبار یهودی. همان طور که در آیه: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ [النساء: ۵۴] آمده است. فقط زمانی در چنین بافتاری آل مرد ذکر می شود که بر راه و روش و طریق او		یَرِثُنی وَیرث مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا	یرث
---	--	---	------------

		باشند همچنان که در آیات: إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ [آل عمران: ۶۸] وَ: ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ [الإسراء: ۳] هم چنین است. باوجود این که تمام مردم از نسل کسانی هستند که با نوح در کشتی بودند. ^۱
یرثون	الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ	المؤمنون: ۱۱
یرث	وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ	الأنبياء: ۱۰۵

۱ - ابن عاشور، التحرير والتنوير، مرجع سابق. مجلد ۱۶/ صفحه ۶۸

۲ - الاسلامبولي، اسماعيل حقي بن مصطفى، روح البيان في تفسير القرآن، تحقيق: عبد

اللطيف عبد الرحمن، بيروت: دار الكتب العلميه. ۲۰۰۳ م. مجلد ۱ صفحه ۳۴

ابن عباس می‌گوید: می‌خواست سرزمین کفار به دست مسلمانان فتح شود. این تقدیری است که خداوند متعال برای چیره شدن دین و تکریم مسلمانان رقم زده است. برخی هم گفته‌اند که منظور سرزمین مقدس است انسان‌های صالح، آن را از ساکنانش به ارث می‌برند.^۱			
الکلاله: کسی که فرزند و پدری ندارد. هر وارثی که نه پدر و مادر و نه فرزند میت باشد کلاله اوست. همچنین کلاله در این آیه عبارت است از: مرده. یعنی اگر مردی بمیرد و فرزند و پدری نداشته باشد.^۲	النساء: ۱۲	وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً	یورث

هر کس معانی مشتقات واژه «ورث» را در این متون شریف قرآنی دنبال کند، درمی‌یابد که بر یک مصداق یگانه دلالت نداشته و به یک معنی و مفهوم واحد

۱ - الخازن، علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم، لباب التاویل فی معانی التنزیل، تحقیق:

عبد السلام شاهین. بیروت: دار الکتب العلمیه. ۱۴۱۵ هـ. / مجلد ۳ صفحه ۲۴۶

۲ - الواحدي، ابو الحسن علی ابن احمد، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: صفوان عدنان داوودی. دمشق و بیروت: دار القلم والدار الشامیه. ۱۴۱۵ هـ. / ۱۹۹۵ مجلد ۱ صفحه

برنمی گردد. خصوصاً در مورد مسئله ارث، آنچه به ارث می‌رسد محدود به آنچه میت برای ورثه خود می‌گذارد نیست، بلکه صورت بندیهای آن به طرز قابل ملاحظه‌ای متعدد است. زیرا مصادیق آن ممکن است شامل تراث، زمین باز، سرزمین بهشت، بهشت، نبوت، فضیلت، علم، کتاب آسمانی مانند تورات و انجیل، پول، زنان، ارث زنان، یا محل استقرار کافران در بهشت و خانه هایشان در بهشت باشد.

به منظور تعیین مفاهیم کلی که واژه «ورث» به آن نسبت داده شده است، مایلیم به منابع دیگر مراجعه کنیم تا موضوع روشن تر و واضح تر شود. موضوعات مورد بررسی به قرار زیرند:

دوم: تعریف مفاهیم موضوع تحقیق

برای اینکه این پژوهش ما مبتنی بر روش علمی باشد و دانش ما با هم در مسیر مستقیم پیش رود، مایلیم مفاهیم اساسی را که پژوهش بر مبنای آن استوار است، تعریف کنیم. این مفاهیم عبارتند از:

۱- مفهوم تراث:

واژه «ورث» در لغت به معانی: ماندگاری، پایداری، ریشه و مبدا، باقیمانده، جانشینان، بازماندگان و منفعت وارد شده است؛ همه اینها به یک اصل، یعنی بهره و منفعت برمی گردد.

راغب اصفهانی می‌گوید: وراثت و ارث یعنی: مالی که بدون عقد و قرارداد یا تجارت و معامله‌ای مالکیتش به دیگری منتقل گردد، یا به هر چیزی که از مرده به وارث برسد. هم چنین هرکس بدون تلاش به چیزی رسیده باشد می‌گویند فلان چیز را به ارث برده است. همینطور هرگاه چیز گوارایی به کسی برسد از آن به

ارث تعبیر می‌کنند. گاهی هم می‌گویند: علم را از فلان به ارث بردم، یعنی: از آن بهره بردم. الراغب الاصفهانی، ابو القاسم الحصین بن محمد بن المفضل، معجم مفردات الفاظ القرآن. بیروت؛ دار الفکر. مادة: وراث

ابن منظور می‌گوید: (أَرِثُهُ وَرِثًا وَوَرِثًا) من از فلانی، مالی به ارث برده ام، اگر میراثگذار تو بمیرد و ارثش از آن تو شود... می‌گویند: أَوْرَثَهُ الشَّيْءُ ابوه: آن چیز را پدرش به او به ارث داده است. آن را به ارث گذاشت. یعنی آن را در مال خود برای ورثه اش گذاشت... وَالْوَرِثُ وَالْإِرْثُ وَالتُّرَاثُ وَالمِيرَاثُ:: آنچه به ارث می‌رسد... وَ التُّرَاثُ: آنچه را که انسان برای ورثه خود باقی می‌گذارد، و «تا» در آن (التراث) به جای واو آمده است... وَوَأَوْرَثَهُ الشَّيْءُ: چیزی را برایش به ارث گذاشت.^۱

واژه «تراث» با این لفظ، یک بار در قرآن کریم آمده است، در فرموده خداوند متعال: ﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا﴾ [الفجر: ۱۹] پس به معنای آنچه که یتیم از پدرش به ارث می‌برد، آمده است. قرطبی می‌فرماید: (وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ) یعنی میراث یتیمان. ریشه تراث، از واژه‌ی «وارث» مثل (ورثت) است. «واو» را بدل به «تاء» کرده‌اند همانطور که در واژه‌هایی مانند: تُجَاه - تُخْمَة - تُكَاة و تُؤْدَة این کار را کرده‌اند.^۲

۱ - ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب. بیروت: دار صادر. ۱۴۱۲ هـ.
۱۹۹۲ م. مادة: وراث.

۲ - القرطبي، الجامع لاحکام القرآن. مرجع سابق. مجلد ۲۰ صفحه ۵۳

در حدیث شریف نبوی در روایتی از علی بن ابی طالب آمده است که فرمود: بیشترین دعای رسول خدا در شب عرفات این دعا بود: خداوندا تو را ستایشی است که بر زبان می رانم و بهتر از آن چه که بر زبانم نمی آید؛ نمازهایم، عباداتم، زندگیم و مرگم به سوی توست و برگشت خود و تمام میراثم به سوی توست.^۱ اما واژه «تراث» در اصطلاح متداول، با یک تعریف واحد که همه محققان قائل به آن باشند، تعریف نشده است. یکی از مصادیق اختلاف آنها در این موضوع، عبارت عبدالمجید النجار است که می گوید: مراد از میراث اسلامی، علوم و معارفی است که از نسل های پیشین امت، انتقال یافته است؛ اعم از علوم نظری و علوم کاربردی؛ در حوزه های متعدد دانش و میدان های مختلف کاربرد در زندگی عملی، و یافته های مجتهدانی که در سایه اجتهاد و تدین به دست آورده اند: از جمله درک مفاد نصوص شرعی تحت عنوان احکام و مقتضیات انتزاعی آن و به کارگرفتن آنها در واقعیات زندگی و عرصه های مختلف آن.

لازم به ذکر است که این تعریف آنچه را که تولید انسانی نیست؛ در رأس آنها وحی الهی، قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص)، از دایره میراث خارج می کند. نمونه دیگر این تفاوت این است که اکرم دیاء العمری تراث را به گونه ای دیگر تعریف می کند و می گوید: میراث اسلامی آن چیزی است که ما از نظر اعتقادی، فرهنگی، ارزشی، ادبی، هنری، صنعتی و سایر دستاوردهای معنوی و مادی، از پدران خود به ارث برده ایم. از این رو، تراث منحصر به دستاوردهای

۱ - الترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی. الجامع الکبیر «سنن الترمذی» تحقیق: احمد محمد شاکر و اخرون. القاهرة: مطبعة مصطفى البابي الحلبي. ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۵ م. کتاب:

الدعوات عن رسول الله، مجلد ۵. صفحه ۵۳۷ حدیث رقم ۳۵۲۰

فرهنگی، تمدنی و مادی نخواهد بود، بلکه شامل وحی الهی، (قرآن و سنت) است که از نیاکان خود به ارث برده ایم.^۱

محمد عابد الجابری تراث عربی-اسلامی را مجموعه‌ای از متفکران، آراء و نظریه‌هایی تعریف می‌کند که در صحنه زمان، جانشین یکدیگر شدند و تابع قانون توسعه و تعارض بودند.^۲ این سخنی است که با کلام کسانی که قبلاً ذکر کردیم فاصله فراوانی دارد؛ زیرا این تعریف، انسان متفکر را به عنوان یکی از عناصری که تراث از آن شکل گرفته است می‌شناساند، و او را در کنار عناصر اساسی تشکیل دهنده تراث از دیدگاه پیشینیان، قرار میدهد که آنها آن را تحت عنوان «تولیدات انسانی» می‌شناختند.

علت تفاوت در تعریف مفهوم تراث، به دلیل موضع‌بینی افراد در خصوص رابطه و پیوند وحی الهی با واقعیت است. هر کس معتقد باشد که وحی گزینش و اختیار را نمی‌پذیرد، همان گونه که نمی‌پذیرد در معرض سازگاری با واقعیت و حوادث آن قرار گیرد و به جای حاکم بودن، محکوم گذر زمان و تاریخمندی شود؛ بر مذهب و اندیشه کسانی خواهد بود که میان اجزای تشکیل دهنده تراث و وحی الهی تمایز قائل می‌شوند و وحی را زیر مجموعه‌ی تراث نمی‌دانند. اما کسی که معتقد است وحی در حقیقت، پدیده‌ای است که از نیاکان به ارث رسیده است، راه تلفیق آن با سایر اجزای تراث را در پیش گرفته است (و معتقد است وحی جزئی از اجزای تراث می‌باشد).

۱ - العمری، اکرم ضیاء. الثلاث والمعاصره، سلسله کتاب الامهه (۱۰) الدوحه: وزاره الاوقاف والشؤون والمقدسات الاسلامیه. شعبان عام ۱۴۰۵ هجری صفحه ۲۷

۲ - الجابری، محمد عابد. كيف تعامل مع التراث. سلسله مواقف (۱۵)، الدار البيضاء: دار النشر المغربیه. ۲۰۰۳ م. صفحه ۴۱

اما تفاوتی وجود دارد که باید به آن اشاره کنیم که دو دیدگاه را در این زمینه از هم جدا می‌کند. هر کسی که بینش ایمانی بر او حاکم باشد، در مورد انتخاب و گزینش از وحی الهی بینش محافظه کارانه خود را در پیش گرفته است. از این رو اکرم ضیاء العمری می‌گوید: «وقتی این تعریف جامع از تراث را اتخاذ کنیم، نوع نگاه و برخورد ما با آن یکسان نخواهد بود؛ زیرا در وحی الهی انتخاب و گزینش از میان آن، یا تلاش برای تطبیق آن با واقعیت، یا فکر کردن به استفاده از آن برای دستیابی به منافع خصوصی و عمومی، پذیرفتنی نیست؛ بلکه وحی الهی، چارچوب فراگیری است که برکل زوایای زندگی حکومت خواهد داشت.^۱ آنان که هسته دانش خود را از فرهنگ غربی گرفته اند، دیدگاهشان با دیدگاه فرنگیان در خصوص برخورد با تراث سنتی یکسان است؛ دست آوردهای انسان مخلوق، با آفریده‌های خداوند خالق، هردو مانند هم در معرض جریان نقد و گزینش، و قبول و رد قرار می‌گیرند. دین هم بدون فرض هیچ قداستی مشمول این رویکرد خواهد بود.^۲

دیدگاه من - به پیروی از آموزه برخی از کسانی که پیش از ما در تحقیق در مورد تراث داشتند - این است که وحی (قرآن و سنت) نباید در زیر مجموعه تراث گنجانده شود؛ زیرا وحی کلامی است که فراتر از واقع و بالاتر از تاریخ می‌نشیند. وحی کلام خداوند متعال است. کلامی که از هیچ جهتی و از هیچ نظری باطلی در آن وجود ندارد. اگر در کنار سایر تولیدات و دست آوردهای بشری گنجانده شود؛ که بدون هیچ ملاحظه‌ای مورد مناقشه و رد و قبول واقع

۱ - العمری، التراث المعاصره. مرجع سابق. صفحه ۲۸

۲ - المرجع السابق. صفحه ۲۹

می‌شوند، همین امر، مدخلی برای جاری شدن این احکام بر پدیده وحی خواهد بود.

با این تعریف، برای ما روشن می‌شود که تراث هیچ اهمیتی نخواهد داشت مگر اینکه به ساختن امروز جامعه اسلامی به گونه‌ای کمک کند که بتواند دوباره متولد شود و از قید و بندهایی که آن را به زمین انجماد و افسردگی چسبانده است، رهایی بخشد.

در ادامه معنای آن را روشن خواهیم کرد:

۲- مفهوم واژه «بنا»

معانی «بنی» در لغت حول محور ایجاد، ورود و ثبات می‌چرخد. همه آنها به یک اصل واحد یعنی «ثبات» باز می‌گردند.

راغب می‌گوید: گفته‌اند: بَنَيْتُ (ساختم)، اَبْنَى (می‌سازم)، بَنِيَّةٌ وَ بُنْيَاءٌ (ساختن) .. الْبِنَاءُ اسم سازه ایست که ساخته می‌شود.. الْبُنْيَانُ مفرد است نه جمع.. بعضی گفته‌اند که بنیان جمع بُنْيَانَةٌ می‌باشد.. این وزن از جمع، مذکر و مونث در آن یکسان است.^۱

صاحب مختار الصحاح می‌گوید: بنی بیتاً، (خانه‌ای ساخت) و بَنَى عَلَى اَهْلِهِ يَبْنِي، یعنی: عروسی کرد. عروس را به خانه برد. عوام می‌گویند: بنی بأهله که تعبیری نادرست است. ابنتی دارا و بنی، هردو یک معنی دارند: خانه‌ای بنا کرد.. بُنْيَان: ساختمان.^۲

۱ - الراغب الاصفهاني، معجم مفردات الفاظ قران. مرجع سابق: مادة: (بنی)

۲ - الرازي، محمد بن ابي بكر بن عبد القادر. مختار الصحاح. تحقيق: محمود خاطر. بيروت:

دار العلم للملايين. ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۹۵ م. مادة: (بنی)

ابن منظور می نویسد: البَنِيُّ : مخالف تخریب است.. البَنَاءُ: سازنده و ساماندهنده ساختمان است.. البِنِيَّةُ و البُنْيَةُ : ساختمانی است که ساخته اید.. بَنَى فُلَانٌ بَيْتًا بِنَاءً .. و ابنتی دارا و بنی، (خانه‌ای ساخت) به یک معناست. البُنْيَانُ: ساختمان .. أَبْنَيْتُ الرَّجُلَ: خانه‌ای به او دادم، یا مصالحی که بتواند با آن خانه‌ای بسازد. البِنَاءُ — در علم نحو — ملازمه حرف پایانی کلمه بر حرکتی خاص یا سکون.^۱

کفوی می گوید: البِنَاءُ در لغت یعنی گذاشتن چیزی روی چیزی به گونه‌ای که آن را ثابت و استوار گرداند.^۲ اما «البِنَاء (ساختن)» در اصطلاح، به مجموعه سازوکارهایی گفته می شود که برای بازگرداندن جامعه اسلامی به منابع ناب خود از طریق روشی خاص به کار می رود.

این عناصر سازنده، آکنده و پراکنده در واقعیت مسلمانان است و روش مخصوص آن، ویژگی‌های نظری و تاریخی خاصی دارد. بنا براین، ساختن امروز مسلمانان، مانند بار اول، از خلأ شروع نمی شود. واقع امروز جامعه مسلمانان، از تمام وسایل سازندگی برخوردار است و تمام تجربیات پیشینیان را در اختیار دارد، با این حال در صحنه‌ی وجود آنچه باید متحقق می شد تحقق نیافت و در نبود آن، تمام این عناصر [سازندگی و تجربیات گذشته] بی فایده خواهد ماند، در توانایی، عزم و اراده محدود و محصور شده است.

۱ - ابن منظور. لسانه العرب. رجع السابق: مادة: (بنی)

۲ - الکفوي، ابو البقاء؛ ايوب بن موسى الحسيني. الكلّيات؛ معجم في المصطلحات والفروق اللغوية، تحقيق: عدنان درويش ومحمد المصري. بيروت: مؤسسه الرساله. ۱۴۱۲ هـ / ۱۹۹۲ م.

مهم نیست که این عناصر در یک موضوع چقدر غایب باشند، و در یک فعالیت چقدر نایاب باشند، در هر حال، نتایج مورد نظر، رضایت بخش نخواهد بود. پس باید به نقطه‌ای بازگشت که نقطه شروع فعالیت بوده است. بلکه شاید لازم باشد به مرحله‌ای برگشت که به مراتب پایین‌تر از مرحله شروع باشد. چراکه شکست، چنان نیروی مادی و معنوی ما را مستهلک می‌کند که فراتر از حد تصورات است.

بازسازی در صورت تحقق، به پایان نمی‌رسد، مگر اینکه ویژگی‌های آینده را به شیوه‌ای آینده‌نگرانه شناسایی کند. بر بینشی استوار گردد که شرایط کنونی را به ذهن متبادر نموده؛ سازوکار تطبیق آنها را برای خدمتگزار ملت شدن، بدون مانع گشتن در مسیر آن، فراهم نماید. این همان چیزی است که انشاءالله بعداً تعریف خواهیم کرد.

۳- مفهوم «ابصار»

واژه «بصر» در لغت به معنای: دانش، بررسی، دانستن، تدبر، روشنگری و اشراق آمده است که می‌توان همگی این معانی را به یک ریشه واحد که همان «دانش و دانستن» باشد، مرتبط دانست.

راغب می‌گوید: «بصر» به (چشم) عضوی که می‌بیند و نیروی بینایی می‌گویند.. به نیروی باهوش و مدبرک قلب هم اطلاق می‌گردد.. «باصره» همان عضو بینا (چشم) است.^۱

۱ - الراغب الاصفهانی، معجم مفردات الفاظ قرآن. مرجع السابق. مادة: (بصر)

صاحب مختار الصحاح می نویسد: بصر: حس دیدن است، أَبْصَرَه: او را دید. بصیر: مخالف کور است. بَصُرَ به: یعنی فهمید، دانست. التَّبَصُّر: تامل، شناخت، .. تبصیر: شناساندن و توضیح کردن.. المُبَصِّرَة: نورانی، درخشان .. المَبْصَرَة بر وزن «المَتَرَبَة»: برهان، حجت .. بصیره: دلیل و برهان و آگاهی دادن در مورد چیزی.^۱

ابن منظور می گوید: البصر: چشم است اما مذکر، گفته اند: بصر حس بینایی را گویند ... جمع آن ابصار است، بَصُرَ به بصراً، وبصاراً، أَبْصَرَه، وَتَبَصَّرَه: به او نگریست آیا او را دید .. باصَرَه: با هم به چیزی نگریستند تا چه کسی قبل از دیگری آن چیز را ببیند، باصَرَه همچنین به معنی ابصَرَه هم آمده است.. تباصَرَ القوم: همدیگر را دیدند .. گفته اند: بصرتُ تَبَصَّرْتُ الشَّيْءَ، شبیه معنی «رَمَقْتُهُ» یعنی خیره شدن در چیزی .. چار چشمی کسی یا چیزی را پاییدن.. لَقِيَ مِنْهُ لَمَحاً باصراً؛ یعنی یک امر واضح و روشنی.^۲

«ابصار» (چشم انداز) در اصطلاح، در توضیح و شناسایی ویژگی ها و خطوط یک چیز از طریق خوانش پدیده‌ی دیگری تعریف می شود. در واقع «ابصار» وسیله‌ای است که ما را قادر می سازد تا از طریق ارتباط آن با موضوعی دیگر، به دانش یک موضوع خاص پی ببریم. بنابراین، گذشته با مبنا قرار دادن درس ها و آموزه‌هایی که تراث در بر دارد، اساس و نقطه آغازی برای چشم انداز به آینده در نظر گرفته می شود.

۱ - الرازي. مختار الصحاح. مرجع سابق. مادة: (بصر)

۲ - ابن منظور. لسان العرب. مرجع سابق. مادة: (بصر)

سوم: تراث بین ساختن حال و چشم انداز آینده

تکمله‌ای در تعریف مفهوم تراث و ارتباط آن با دو کارکرد؛ ساختن حال و پیش بینی آینده.

علاوه بر آنچه ذکر شد، تمایل دارم دو نکته را به خصوصیات آن اضافه کنم که عبارتند از :

۱- تراث، کارکردها و نقش‌های متعدد

تراث یکی از مولفه‌های گذشته به حساب می‌آید، زیرا فاصله‌ها را برای ما کوتاه می‌کند تا تفکر گذشتگان را به ما عرضه نماید؛ و آگاهی را از شیوه‌های زیستن و دست آوردهای انسانی آنها به عنوان سهمشان در آفرینش صفات و خطوط حیات برای ما مهیا سازد.

تراث کارکرد دومی را نیز به دست می‌دهد که در مشارکت آن در ساختن زمان حال، نمایش داده می‌شود. زیرا امروز یک ملت، هر چقدر هم که در دانش، پیشرفت صنعتی، یا توسعه مدیریت و اداره در ابعاد مختلف زندگی پیشرفته باشد، اگر تراثی نداشته باشد که نشان دهنده ستون اخلاقی و نماد فرهنگی آن باشد، مانند زمان حالِ ملت‌هایی خواهد بود، که جلال و شکوه دیگران را به عاریت می‌گیرند و بر آنچه آنها بهتر می‌دانند، تکیه می‌کنند.

و همچنین تراث کارکرد سومی را دارد که با آینده نگری و پیش بینی آن تعیین می‌شود. زیرا مبتنی بر این واقعیت است که به ما در برخورد با آنچه که حدس می‌زنیم آینده به ارمغان خواهد آورد کمک می‌کند، آماده شدن برای این امر با فراخوانی برای درس گرفتن از تجربیات گذشته، سپس ارائه آنها به آنچه واقعیت و آینده ما نیاز دارد تا با آمادگی مثبت مبتنی بر مدیریت هدف محور، شخصی

که می‌داند چه می‌خواهد برای آینده آماده شود. اجتناب از هر کار بیهوده، بهره‌کشی انرژی، شخصی‌سازی هزینه‌ها و دوری نمودن از کاری که عقل و شرع اقتضای دوری از آن را دارند.

۲- تراث مخزن تجارب ساخت و ساز و آینده‌نگری

علاوه بر سهم تراث از طریق کثرت کارکردها و تنوع نقش‌های آن، تجربیات کاربردی مرتبط با آنچه ذکر شد در اختیار ما قرار می‌دهد و از فردی با ذهن روشن و خردی عاقبت بین می‌خواهد که به آنها نگاه کند و بدان ملتزم باشد؛ مسیر مثبت‌ها را طی کند و از آنچه منجر به پیامدهای منفی و نامطلوب می‌شود اجتناب ورزد. زیرا تراث، تجربیات گذشته را برای ما حفظ می‌کند. تمام کمک‌های اجدادی را در ساختن شکوه و جلال ملت، ساختنی بر اساس حال و پیش‌بینی آینده، با تأمین منافع جمعی، حفظ می‌کند. و یا جامعه را از میل کردن به جانبی باز می‌دارد که ستودنی نیست؛ و به موجب آن آموزش دچار سستی و رسوایی شده، به پریشانی و ذلت می‌کشاند و به مسیرهایی گذر می‌دهد که به خیر منتهی نمی‌شود.

اکنون می‌خواهم اشاره کنم که برای پرداختن به این تحقیق سه رویکرد را در پیش گرفتم. در مسیر تمام محورهای پیشنهادی، بدون انحراف از هیچ یک یا فاصله گرفتن از آنها، امدادگران و حامیانی را یافتم که در ادامه به آنها اشاره خواهم کرد:

الف) رویکرد تاریخی

هرکس با گذشته امت اسلامی آشنا باشد، نقش تراث را در وحدت بخشی آن با وجود دورافتادگی و گستردگی سرزمینش از هر سو، می‌بیند. عملکرد عالی آن

را در گرد هم آوردن مردم از هر نوع، صرف نظر از زبان، محیط، و منشاء آنها استقرار می‌بخشد. کنترل خود را در شکل دادن به شخصیت ملت به گونه‌ای یافت که از آن در برابر همه حملاتی که توسط مخالفان از همه طرف به آن می‌شد محافظت کرد.

از آنجایی که تراث در دوران باستان این نقش تاریخی را در حفاظت از امت اسلامی، گرد هم آوردن و اتحاد صفوف آن داشته، به طور عقلانی خواستار توجه به جنبه‌های مثبت آن بوده است تا ملت مؤلفه‌ها و اصالت خود را حفظ کند.

ب) رویکرد تقابل فرهنگی / تمدنی

هیچ راهی برای دورماندن از اثر گذاری و اثر پذیری در روابط بین ملت‌ها وجود ندارد؛ یا ملتی با میل و رغبت به تأثیرگذاری فرهنگی بر دیگران، وارد این میدان می‌شود یا خود را در برابر تأثیرات دیگران آسیب پذیر می‌کند. شرع به تقابل و برخورد های فرهنگی هشدار داده است. نصوص وحی، اعم از قرآن و سنت گویای این حقیقت می‌باشد. تملق گویی، برخورد و تقابل، ورد هر گونه انگیزش، صرف نظر از اینکه چقدر بزرگ، باشکوه یا قدرتمند بنمایاند، اگر مساوی باشد با غفلت از یکی از مولفه‌های فرهنگ اسلامی، و به طریق اولی غفلت از تمام جنبه‌های مثبت تراث، همه غیر قابل قبول تلقی می‌شوند.

برخوردهای فرهنگی، صرف نظر از هزینه‌ها و فشار فراوان، مستلزم نادیده گرفتن تراث، کوچک شمردن، یا انکار به ویژه بخش‌های مثبت آن نیست. زیرا اگر ملت از آن دفاع نکند و آن را به عنوان یکی از ویژگی‌های بارز خود نگهداری ننماید، پس از چه چیزی دفاع خواهد کرد؟ از دست رفتش در واقع، از دست

دادن خیر فراوان خواهد بود. چنین امتی به چهره‌ای می‌ماند که سیما و خطوط خاص خود را از دست داده باشد.

ت) رویکرد بشر دوستانه

تراث اسلامی ویژگی بشر دوستانه را از دین و شریعت خود می‌گیرد. دین بر رسول خدا نازل شد تا آن را به جهانیان برساند، خداوند متعال فرمود: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۴]

از آنجا که جنبه‌های مثبت و کارآمد تراث در نگاهش به جهان و زندگی از دین پاک اسلام سرچشمه می‌گیرد؛ به ویژگی‌های بشر دوستانه ممتاز و متمایز گشته و از این رو در تعیین جایگاه واقعی امت و شناسایی سهم آن در ساختن جامعه‌ی انسانی مشترک در این روزهای پرتلاطم در قیاس با سلف خود در روزهای با شکوه گذشته، کمک می‌کند.

از آنجایی که این تراث، چنین ویژگی‌های متمایز را به دست می‌آورد، مراقبت و توجه به آن از نظر «بیختن و بازیابی» به یکی از مهم‌ترین وظایف تبدیل شده است. این مطلبی است که به اذن خداوند متعال، از این به بعد در باره آن به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

فصل دوم:

تراث بین ییختن و بازیابی

نخست: تراث موضوع غربالگری و بازیابی

ممکن است برخی از ما در مورد اهمیت غربال کردن تراث اسلامی و فواید بازیابی آن تعجب کنیم. این امری است که ما را وادار می‌کند تا اهمیت آنچه را که می‌خواهیم روشن کنیم و نقاب را از ارزش این امر مهم برداریم، تا هیچ گونه سردرگمی در آن راه نیابد و در اهمیت آن شکی در جانها باقی نماند. برای تثبیت این امر بر این باوریم که باید مقدمه آن را با صحبت از «غربالگری» تراث به شکلی خاص و بازیابی آن با در پیش گرفتن مسیری مشخص، مطرح کرد.

چه روشی را در غربال کردن تراث پیشنهاد کنیم؟

بازیابی باید بر چه عناصری استوار باشد؟ مطالعه تراث اسلامی نشان می‌دهد که آنچه از تراث می‌بینیم همگی در یک سطح از پختگی، قدرت و کارآمدی نیستند؛ بنابراین لازم است آن را از صافی گذرانده و از تمام ناخالصی‌ها الک کنیم.

اگر غربالگری و بازیابی، دو مؤلفه‌ی يك مبحث هستند، غربالگری در اولویت پرداختن به میراث قرار می‌گیرد؛ زیرا امت اسلامی غرق در مسائلی گشته است که نمی‌داند چه چیزی را پیش بیاندازد و چه امری را به تأخیر بیاندازد. چه نیازهایی که با رهاکردنش، از آن عبور کردیم؟ چه نیازهایی که مقدم‌شان کردیم اما باید به تأخیر می‌انداختیم؟ و چه اموری که باید مقدم می‌داشتیم و به تأخیر انداختیم؟

این به دلیل نقص در فقه اولویت‌ها و در نقد دستاوردها بود. فقدان یک جنبش انتقادی - همانطور که اکرم ضیاء العمری ذکر می‌کند - منجر به هرج و مرج فکری شد که با از بین رفتن معیارهای ارزیابی و تکرار فراوان در اشکال و محتواها، نشان داده شد.^۱

از آنجایی که جدی گرفتن این رویکرد منفی چنین پیامدهای خطرناکی خواهد داشت، ما نمی‌خواهیم بنای کار خود را بر آن نهج و روش بنهیم. پس به ترتیب اولویت ان شاء الله به آنها می‌پردازیم:

۱ - العمری. التراث والمعاصرة. مرجع سابق. صفحه ۱۷

۱- تراث موضوع غربالگری

اگر ملتی بخواهد با عرضهی مرواریدهای تراث خود به دنیای خارج از آنها بهره مند شود؛ اولین قدمی که باید بردارد، غربال کردن و خالص گرداندن آن است؛ تمام تراث کارآمد نیست؛ همه تراث دارای بینش‌های بصیرتی نیستند که در این ایام به درد انسان بخورد؛ همه تراث نشأت گرفته از بینش امت اسلامی برخاسته از قرآن و سنت نیست؛ بخشی از تراث زیانش بیش از فایده اش است؛ قسمتی از آن، جعلی و بیگانه با اصل است که در انحراف بسیاری از افراد امت اسلامی از مسیر مقبول و صحیح، نقش اساسی داشتند؛ بنابراین، لازم بود تقسیم تراث بر اساس دوگانگی‌هایی باشد که از طریق آن جنبه‌های اصلی نشان دهنده موقعیت‌هایی که در آن یافت می‌شود، مشخص گردد.

برای انجام این کار، قبل از هر چیز می‌توان گفت: موضوع تقسیم بندی تراث برای شناسایی بخش مفید آن که در این روزهای سخت برای امت مفید است، باید تحت نظارت یک مرکز یا کمیته مرتبط با غربالگری و حفظ تراث^۱، کمیته‌هایی از پژوهشگران متخصص در مطالعه تراث و آشنا به آنچه از آن مفید است، تشکیل گردد. زیرا بر امت اسلام واجب شده است در روزگاری که خطر زوال و نابودیشان وجود دارد، بقای خود را حفظ کنند.

بر اساس دیدگاه عبدالمجید نجار، تکلیف کسی که اکنون در مورد آن صحبت شد، بر اساس الزامات روش شناختی آن، در برخورد با تراث، مشخص می‌شود- دیدگاهی که تشریح آن برای بررسی و مطالعه مرحله اول ضروری است و بعد از آن، بدون تکلیف شرعی، با پایبندی به چارچوب باور و

۱- در صفحات بعدی این کتاب به تفصیل در مورد تأسیس این مرکز صحبت خواهیم کرد

برداشت‌های خود، انتخاب و گزینش آن چیزی که برای او مفید است، شکل می‌گیرد.^۱ از آنجا که آن را به دو قسمت تقسیم کرده است به شرح زیر به آن اشاره می‌کنیم:

بخشی از این دو، مشخص می‌کند که کدام بخشهای تراث برای آشکارشدن، باید مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد؛ تا هم از مسائل و اعمال نیاکانمان قدردانی گردد و هم به ملت و بشریت خدمتی کرده شود.

قسمت دیگر آن، نشانه‌های ضعف و سستی تراث و سهمیم بودنش را در سوق دادن امت اسلامی به ورطه‌ی انحطاط و انجماد، به رخ می‌کشد. از روشنگری غربال کردن تراث در دو بخش مذکور، جنبه‌های زیر پدیدار می‌شوند:

الف) جنبه‌های مثبت / جنبه‌های منفی

آنچه را که ذکر کردیم به اطلاع هرکس برسد، ناگزیر بین جنبه‌های مثبت و بخش‌های منفی تراث، تفاوت آشکاری خواهد یافت. بخشهایی از تراث که مثبت است، بیانگر نشأت ایده از ذهنی است که دارای طرح و برنامه‌ای هدفمند، برخاسته از مبانی و مقاصد مشخص می‌باشد. این نشان می‌دهد که ایده پرداز و طراح، با دلیل و برهان اموری را برمی‌گیرد و اموری دیگر را پس می‌زند.

اما بخشی از تراث، اینطور نیست، صاحب آن ممکن است تراث را یا با دسیسه و توطئه، یا جعل و تحریف، یا با انتقال مستقیم از شخص دیگر، به دست آورده باشد. اگر چه در این مورد هم بی بهره و نصیب نمی‌مانیم، اما مراد

۱ - النجار، مبادئ منهجية في التعامل مع التراث. مرجع سابق. صفحه ۲۷۱

در اینجا مبتنی بر تمایل به تمایز بین مؤلفه‌های تراث، اعم از مثبت و منفی است. مراتب و درجات نیرومندی تراث بسیار مختلف و متفاوت هستند.

این پدیده همان چیزی است که ما را در این ایام خدا، فرا می‌خواند تا «تراث را غریب کنیم» و در پذیرش بسیاری از آنچه در آن است صبور و محتاط باشیم. قرار نیست هر چه در آن است صحیح شمرده شود و باطلی از پیش و پس به آن راه پیدا نکرده باشد. این بخش از تراث چیزی جز سخنان مردمانی نیست که گاهی برحق صواب و زمانی بر مسیر خطا و اشتباه می‌روند. لذا بر اساس معیارهای رایج سخنانشان را اخذ یا رد می‌کنیم.

آنچه بیش از این ما را نگران می‌کند، پیامدی است که پیمودن این مسیر به بار آورده است. نظرات موجود در میراث بر این اساس شروع به انتقال کرده است که آنها حقیقتی هستند که هیچ کس در این دنیا نباید از آن منحرف شود. این امر، فاجعه‌ای بزرگ است که در هم آمیختگی علم و دانش، آشفتگی و اختلال حقایق و بی حاصل بودن نتایج را به دنبال دارد.

ابن خلدون^۱ - در حالی که صحبت خود را به نقل تاریخ اختصاص می‌دهد - در این باره می‌گوید: و بسیاری از کسانی که بعدها آمدند این آثار را دنبال کرده و در پی آن رفته اند؛ آن‌طور که شنیده‌اند، بدون توجه به علل حوادث و اوضاع و

۱ - او ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون متولد ۷۳۲ هجری قمری است. در سال ۸۰۸ درگذشت و اصالتاً اهل سویل، اما متولد تونس بود. او در دانش‌های عقلی و نقلی بسیار پیش افتاده بود، از جمله کتاب‌های ایشان «المقدمه» و «العبر» می‌باشد. به التبتکی = ابوالعباس احمد بابا بن احمد بن الفقیه الحاج احمد بن عمر نیل الابتهاجی با گلدوزی براق، تصحیح عبدالحمید عبدالله الحرمه، طرابلس، دارالکاتب، چاپ دوم، ۲۰۰۰ م، صفحه ۲۵۰ نگاه کنید.

احوال، آن را به ما ارائه کردند. مفاهیم بی اساس روایات را کنار نگذاشته و رد نکرده اند؛ تحقیق و بررسی اندک بوده و چشم نقادی متون کم سو و نابینا عمل کرده است؛ تقلید کورکورانه در میان بشر قدیمی و ریشه دار است؛ طفیلی هنر و دانش شدن، داستانی طولانی دارد.^۱

منظور از هشدار و تنبیه، سرزنش کسانی است که همه چیز را بدون انتقاد یا به کارگیری اندیشه می پذیرند. این همان چیزی است که ما در اینجا « غربالگری تراث » نامیدیم. همانطور که عقل به آن فرا خوانده است، شرع نیز به آن تشویق و توصیه نموده است. خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]

اما موضوع غربال کردن تراث مستلزم پابندی به صداقت علمی است، به گونه ای که هیچ حقی را فرو نمی گذارد و آنچه را که از آن او نیست، به خود نمی بندد. ممکن است مکان های از متون سنتی با یک خط سیاه نشان داده شود که نماد ضعف، سستی و یک مسیر غیر منطقی است، آن خط باید با تمام صداقت علمی مورد نیاز یک مورخ مسلمان، در جای خود باقی بماند؛ اما نسبت به صفحه پر از فاصله سفید ... در اندازه معمولی خود باقی می ماند... حداقل در دوره اسلامی.^۲

۱ - ابن خلدون، ابوزید عبد الرحمن بن محمد. «مقدمة ابن خلدون» بیروت: دار القلم. ط ۵ / ۱۹۸۴ م. صفحه ۴

۲ - قطب، محمد. «کیف نکتب التاریخ الاسلامی» الرياض والدار البيضاء دار الوطن والمکتبة السلفیه. طبعه خاصه بالمغرب عام ۱۹۹۲ صفحه ۲۹

ب) جنبه‌های قوی / جنبه‌های ضعیف

یکی از نتایجی که با پیمودن این مسیر می‌توان به دست آورد، تمایز یک تراث قوی از یک تراث ضعیف است که انجام آن کار آسانی نیست. بنابراین، یکی از شروط اساسی که هیچ شرط دیگری جای آن را در این امر، برای ما نمی‌گیرد، این است که تمام وقت خود را صرف پرداختن به آن کنیم. برخی از آثار را که می‌خوانی، در آن چنان نشانه‌هایی از قدرت می‌یابی، که ظاهر و باطن، از هر طرف در تمام گوشه‌هایش هویداست و با دست سفالگر به پژوهشگر اشاره می‌کند که: «من اینجا هستم». اما برخی از آنها را که مطالعه می‌کنید پس از فارغ شدن از آن، فکر می‌کنید که صرفاً وقت خود را تلف کرده اید و تلاش خود را بی‌فایده انجام داده اید.^۱

اما در نهایت این امر به پژوهشگر خردورز دانا و قبل از او، کمیته‌های غربالگری تراث واگذار می‌شود. این افراد مسئول تبیین و تشریح تمام این امور هستند؛ «پژوهشگر صاحب بینش، ترازوی خودش است»^۲ بدون تعصب و به دور از عینیتی که به دنبال پاک کردن تراث اسلامی از بسیاری از ناخالصی‌های متصل به آن است، به عنوان مرکب‌هایی گرفته می‌شود که بر آن سوار می‌شویم، ممکن است ما یا کسانی را که بعد از ما می‌آیند، به سمت ناپسندی سوق دهند. همانطور که العجایی اشاره می‌کند: «این اتفاق نمی‌افتد، مگر اینکه با اجداد

۱ - دکتر اکرم دیا العمری خاطرنشان می‌کند که «این گونه برنامه‌ها را باید نادیده گرفت و زمان، پول و تلاش را نباید برای آنها هدر داد.» نگاه کنید به: العمری. التراث المعاصرة. مرجع سابق. صفحه ۴۲

۲ - ابن خلدون. مقدمة ابن خلدون. مرکز السابق. صفحه ۴

خود وارد گفتگوی انتقادی شویم، تا آنها را عمیق‌تر درک کنیم و در صورت امکان آنها را به نحوی به خود مرتبط نماییم.»^۱

ت) مقلّد / نوآور

دانش، با تقلید کورکورانه و دنباله روی صرف، موهبت بخش نمی‌شود - اگرچه در ابتدای یادگیری توجیهاتی دارد که هیچ کس آن را انکار نمی‌کند - و خوب دوری از تقلید زمانی بیشتر می‌شود که موضوع آن به دانشمندانی مربوط می‌گردد که بر سخنانشان جدی یا شوخی، اعتماد می‌شود؛ نظرات آنها در طول زندگی مورد استناد و اعتماد دیگران واقع می‌شود. در اندیشه، واقعیت و بینش زندگی، پیامدهای منفی بر هرجا و هرکس خواهد داشت.

ممکن است گاهی اوقات تقلید خوب باشد. اما نباید بر بینش جمعی امت مسلط شده، به عادت، دغدغه اصلی و مسیر آن تبدیل شود و همه انرژی‌ها را در خود صرف نماید. زیرا در این صورت، تبدیل به یک باور می‌شود که باعث تکرار و نشخوار داده‌های دیگران می‌گردد.

با این حال، ما با اطمینان می‌دانیم که مسائل زندگی تغییر می‌کند و مسیر و روش آن با تغییر خواسته‌ها و مطالبات در زمان‌های مختلف از سر گرفته می‌شود. به ناچار اگر تقلید به عنوان رویکردی اجتناب ناپذیر در نظر گرفته شود، زندگی هشدار رکود و عقب ماندگی می‌دهد و نشانه‌های آن در افق ورود به خوابی عمیق نمایان می‌شود که ممکن است منجر به از دست دادن موقعیت‌هایی گردد که ملت در دوره‌های محدودی به دست آورده است.

^۱ - الجابری. کیف تتعامل مع التراث. مرجع السابق. صفحه ۴۳

برای تبیین کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، نیازی به جستجو در پرونده ملت‌های دیگر نیست، زیرا پرونده‌های امت ما، ما را از مصائب و سختی‌های این کار، بی‌نیاز می‌کند. از آنجایی که امت اسلامی متعهد به بازبینی و نظر در مسائل خود می‌باشد؛ با دگرگون کردن رویکرد ها، و ایجاد تعادل بین آنها، به تجدید نظر در این زمینه می‌پردازد. تا بدین وسیله به انتخابی که منجر به تولید بهترین نتایج و بالاترین آرزوی کسانی شود که مایل به پیشرفت هستند. میل به پیروزی در نبردهای متعدد زندگی، میلی که دارای هدف بزرگ و ارزش فراوان بوده و در میان ملت‌های دیگر از نظر دانش، سیاست، بینش و چشم انداز زندگی مورد احترام باشد.

زمانی که ملتی به دلیل میل به محافظت از خود در برابر حملات دیگران و حفظ دستاوردهای پیشینیانش - همانطور که برخی از دانشمندانش باور داشتند- وارد مرحله تقلید شد؛ وارد اوایل انحطاط تمدنی شده است که نتیجه آن به خاطر جهل، مورد ریشخند قرار گرفتن سایر ملت‌هاست. وضعیتی که هیچ مسلمانی که به ملت خود غیرت می‌ورزد، نمی‌تواند بپذیرد.

اگر سنت در تمدن سازی، نه ستون قابل اعتمادی و نه پشتوانه‌ای باشد که بتوان در سختی‌های تضاد فرهنگی به آن تکیه کرد؛ اما بازسازی نشان دهنده همه این هاست، با این حال، بازسازی با توجه به زاویه دید نوآور یا پژوهشگر درک می‌شود. برخی از ما نوسازی را مترادف با «مدرنیته» می‌دانیم.

نوآوری که باید بر بینش بخشی از تراث حاکم می‌شد، ناگزیر باید از بینش اسلامی ناشی شود که با الزامات وحی منافاتی نداشته باشد و از آنچه در منابع آن تصریح شده است عدول نکند. این امر، در آنچه بازسازی شده و اساس آن در شریعت است بازنمایی می‌شود، به طوری که بینش، به عنوان مبنا و اساس، و

نتایج مورد نظر به عنوان یک هدف، با یک کل اصیل متحد می‌شود. بنابراین، همه آنها بدون هیچ گونه ناسازگاری یا بیگانگی در اجزای آنها در خدمت منافع ملت خواهند بود.

می‌توان منابع سنتی را که بر سنت تکیه داشتند و سایر منابع متکی به نوآوری را با هم مقایسه کرد. در این مقایسه تفاوت این دو راه و روش روشن می‌گردد، همچنان که تفاوت نتایج به دست آمده از هر نوع از این دو شیوه، برای او روشن می‌شود.

از این رو، اگر پژوهشگر دستاوردهای تراث اسلامی، با وجود جرعه‌های بسیار به طرف نوآوری کشیده شده، مورد هیچ سرزنش و عتابی قرار نگرفته است. البته این امر، تمام مراحل تاریخی آن را پوشش نمی‌دهد. در این میان جرعه‌های درخشانی هستند که می‌توان آن را همراه با الجاحظ^۱ در قرائت کلام عربی در

۱- هو: ابو عثمان، عمرو بن بحر، المعروف بالجاحظ، توفي ۲۵۵ هجري اهم كتبه «الحيوان» و «البيان والتبيين» انظر: ابن خلکان، ابو العباس احمد بن محمد بن ابی بكر. وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان. المحقق: احسان عباس. بيروت: دار الثقافة. ۱۹۶۸ ميلادي مجله ثلاث

کتاب «البيان والتبيين»^۱ و «الحیوان» یافت؛ آن را نزد امام شافعی^۲ در تعریف علم اصول در «الرسالة»، دید؛ با ابن رشد^۳ در «بدایه مجتهد و نهاية مقتصد»، مشاهده نمود؛ همراه با ابن تیمیه^۴ در بینش تمدنی پخته و متکاملش خواند؛ با شاطبی^۵ در تعریف اهداف شریعت در «الموافقات» و «الاعتصام» مطالعه

۱ - دکتر الشاهد البوشیخی کتاب الجاحظ را با عنوان «البيان والتبيين» به جای عنوان رایج در میان مردم، «البيان والتبيين» ویرایش کرد. در این راستا، آنچه در نسخه‌های خطی اولیه ثابت شده بود، معتمد و مستند قرارداد است، همانطور که دلالت عنوان، مستلزم «المقی» در «الابانه» و «الملتی» در «التبین» است؛ این اهمیتی است که موضوعات کتاب نیز آن را تأیید می‌کند. انظر: البوشیخی شاهد. مصطلحات نقدیه و بلاغیه فی کتاب البیان والتبین للجاحظ . بیروت: دار الافاق الجدیدة. ۱۴۰۲ هجری ۱۹۸۲ میلادی

۲ - امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی المطلبی، متولد ۱۵۰ هجری قمری و متوفی سال ۲۰۴ هجری قمری، یکی از امامان چهارگانه - اهل سنت - است. او اولین کسی بود که درباره اصول فقه صحبت کرد. انظر ابن خلکان وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان مرجع سابق مجلد اربع صفحه ۱۶۳

۳ - قاضی ابوالولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد؛ در قرن ششم هجری می زیسته است. تولد و منشأ آن در قرطبه بوده است. او فقیه، فیلسوف و پزشک بود. انظر: ابن اصبیحه، موفق الدین احمد بن سدید الدین القاسم، عیون الانباء فی الطبقات الاطباء، بیروت: دار مکتبه الحیاه. الصفحه ۵۳۰

۴ - ابو عبدالله محمد بن ابی القاسم الخضر معروف به ابن تیمیه حرانی فقیه حنبلی متولد ۵۴۲ هجری قمری و متوفی ۶۲۱ است. او در دانش بی نظیر و در دین بسیار مشهور و معروف است. انظر: ابن خلکان. وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان. مرجع سابق. مجلد اربع. صفحه ۳۸۶

۵ - ابواسحاق ابراهیم بن موسی الخمی معروف به الشاطبی؛ در سال ۷۹۰ هجری قمری درگذشت. او در علوم مختلف زمان خود اعم از: فقه، اصول، تفسیر، حدیث، عربی و غیره به

کرد؛ و یا در ابن خلدون در قرائت قوانین تاریخ در کتاب «المقدمه» او مورد تامل قرار داد.

ث) بیگانه (غیر خودی) / ذاتی (خودی)

در واقع، بیگانه، فرهنگ متفاوتی در نظر گرفته می شود که حامل دیدگاهی است که ممکن است مخالف بوده، و از این رو خطری برای هویت خودی و اصیل به همراه داشته باشد. مقصود از بیگانه همان است که به عنوان یکی از پل هایی اتخاذ شده، که فرهنگ های غربی به سوی فرهنگ ما زده است. از این رو موضع مخالف را می گیرد و می خواهد فرهنگ خودی و اصیل را گیج کند تا در مرحله بعدی به تسخیر فرهنگی دست یابد.

یکی از اهداف متجاوزان به کشورهای اسلامی، اهلی کردن ذهن مسلمانان، برای رام کردن آن به پذیرش عقاید مخالف در یک فرآیند مقدماتی بود؛ که لزوماً منجر به پذیرش، دفاع و تبدیل آن به فرهنگ مشترک بین آحاد جامعه اسلامی می شود.

اگر مبنا را این قرار دهیم که متجاوز، فرهنگی است که خشک و تر را درتهاجم فکری خود، هدف قرار می دهد، فرزندان امت را درحالی که انتظار می رود، ابزار دفاعی برای فرهنگ و هویت امت خود باشند، به بلندگوهایی تبدیل می کنند که با تمام قدرتی که دارند از فرهنگ بیگانه دفاع کنند. افراد متجاوز قدرتی نداشتند که در مقابل امت اسلامی بایستند، لذا این گونه رفتار کردند. حال جای بسی

بالا ترین رتبه امامت رسید. نگاه کنید به: التنبکتي. نیل الابتهاج بالتطريز الديباج، مرجع سابق.

تعجب است که چه کسی خواستار احیای مزاحم، تشویق او و ایجاد موقعیتهایی است که او را در جامعه در آغوش بگیرد.

منابع تاریخی به ما می‌گویند که اولین کسی که دروازه را به روی متجاوز گشود، خالد بن یزید بنی امیه بود.^۱ می‌دانیم که گذار از تلاش‌های انتقال فردی به ترجمه رسمی و سازمان یافته، با حاکمان عباسی اتفاق افتاد. آنها نقش عمده‌ای در گشودن دریچه‌ها، برای ورود هر متجاوز، به‌ویژه آنچه از تراث ملت‌های گذشته بود، داشتند. چنان می‌پنداشتند که قدرت ملت - به ویژه قدرت مادی - نشان دهنده قلعه‌ای است که آن را از همه خطرات فرهنگ‌های دیگر محافظت می‌کند.

قدرت فرهنگی - متجلی در تسخیر فکری - معیار دیگری داشت. فرهنگ با معیارهای آن دوران با شمشیر و نیزه تهدید نمی‌شود، بلکه در مقابله با آن به نیرویی فرهنگی نیاز دارد که بتواند هجمه‌های آنان را دو برابر جبران و هر فریب و غدر را به امت دفع نماید.

بنابراین می‌بینیم که فرهنگ دفاعی در جامعه جایگاهی دارد. با این حال، باز کردن دروازه برای پذیرش فرهنگ بیگانه، و حتی تجلیل به عمل آوردن از او، تأثیری بر امت اسلامی گذاشت که بی‌اهمیت نبود. ساده‌ترین آن این است که می‌بینیم علمای امت اسلامی به دو دسته تقسیم شده‌اند: آنان که به آنچه مقتضای هویت اسلامی بوده است چنگ زده و سخت بر آن پافشاری کرده‌اند؛

^۱ - ابو هاشم خالد بن یزید بن معاویه بن ابوسفیان الاموی، (متوفای ۸۵ هجری) که صنعت شیمی و پزشکی را از راهبی به نام مریناس فرا گرفت. نگاه کنید به: ابن خلکان، وفیات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، مرجع قبل، جلد ۲، ص ۲۲۴.

و برخی دیگر که نماد فرهنگ بیگانه یونانی شده- و به مدافع و ترویج دهنده آن تبدیل شده -اند و این خود صحنه تخریب بنای فرهنگی جامعه اسلامی است. اگر فرهنگ بیگانه این ویژگی‌ها را داشته باشد، فرهنگ اصیل و خودی ویژگی‌های متفاوتی دارد. زیرا نیرویی ذاتی است که ملت با آن همه هجمه‌ها را دفع می‌کند؛ قلعه مستحکم اوست که به آن پناه می‌برد تا گذشته خود را بشناسد و جایگاه خود را از طریق مقام نیاکان و اجدادش متمایز کند؛ اگر در جهت اصلاح خود و غلبه بر کاستی رها گام بردارد، به آینده خود چشم دوخته، و به بازسازی و خودسازی خود پرداخته است. به طوری که هرگاه موانع و دشواری‌هایی بر سر راهش قرار گیرد، به آغوش فرهنگ اصیل خود پناه می‌برد.

ج) مقبول / مردود

بخشی از تراث چنان توجهی را به خود معطوف کرده است که شایسته آن نبوده و مستحق غفلت بوده است. این بخش، در بین علما به عنوان معیار در موارد مختلف شناخته شده است. در مقابل، بخشی دیگر از فرهنگ وجود دارد که نه تنها مورد غفلت واقع شده، بلکه اصلاً آن را ندیده‌اند و مورد قبول و عمل قرار نداده‌اند. این بخش که در کنج عزلت قرار گرفته، از غفلت و کوتاهی امت به درگاه خداوند شکایت‌ها نموده است.

غفلت از این بخش از تراث و یا روی گردانی از آن، معلول دلایل و عوامل متعددی است که بیشتر آن برخاسته از عدم درک یکی از مکاتب فکری است، به ویژه اگر فقهی یا کلامی باشد. تعصب فرقه‌ای - همانطور که عبدالمجید النجار اشاره می‌کند - به این واقعیت منجر شده است که افراد هر فرقه فقط نوشته‌های فرقه خود یا آنچه با آن سازگار است را به کار گرفته، انتشار می‌دهند.

و در باره سایر آثار، یا کم توجهی می‌کنند و یا آنها را دور انداخته و بیهوده می‌انگارند.^۱

دلایل سیاسی نیز در کنار گذاشتن بخشی از تراث نقش بسزایی داشت. شواهدی از آن را در فاجعه‌ای می‌یابیم که مخالفان اندیشه خلق قرآن علیه معتزله متحمل شدند. معتزله‌ای که در مرحله‌ای از حکومت عباسیان (۶۵۶/۱۳۲ هـ) مورد حمایت دستگاه حاکم بودند.

یکی دیگر از این دست شواهد، مذهب امام اوزاعی بود که پیش از ورود مذهب امام مالک، در اندلس رواج داشت. اما مذهب مالکی با جانبداری مردم عادی و نیز حمایت دستگاه حاکم، این مذهب را مغلوب و متروک نمود. مذهب ظاهری نیز به عنوان یکی از مکاتب فکری که در تاریخ تشریع اسلام به موجودیت خود رسیده است به آن افزوده می‌شود. با این حال، با وجود برخورداری از انرژی‌های فکری عظیمی که متعلق به آن بود، و نیز علیرغم آنچه که به عنوان یک چشم انداز اجتهادی برای زندگی مسلمانان برای نسل‌های آینده باقی گذاشت؛ مقدر نبود که ادامه یابد.

کسانی که قبلاً مسئولیت «غربالگری تراث» به آنها سپرده شده است، باید «غربالگری تراث متروک و مغفول» را به تلاش خود در این زمینه بیفزایند و معیارهای پذیرش و رد را بر آن اعمال کنند تا راه، برای نجات نکات مثبت موجود در آن، هموار گردد.

زندگی معاصر شروع به جستجو برای راه‌حل‌های مشروع مسائلی کرده است که قبلاً وجود نداشتند یا حتی مورد توجه قرار نمی‌گرفتند. تراث متروک مانده و

^۱ - النجار، «مبادئ منهجية في التعامل مع التراث» مرجع السابق. صفحه ۲۷۵

نادیده گرفته شده، ممکن است راه حل‌ها و تلاش‌های غیرمنتظره‌ای را در اختیار ما قرار دهد که با بسیاری از چالش‌های زمانه ما مطابقت داشته باشد.

رد یا پذیرش تراث باید بر اساس معیارهایی مورد قضاوت قرار گیرد که از طریق آن می‌توان آن را کنترل کرد و علماً هر گاه در مورد آن تردید داشتند باید به آن مراجعه کنند. برای همین، مهم نیست چقدر متفاوت یا متعدد، از بازگشت به یک استاندارد جامع و بازدارنده و موافق با بینش اسلامی، چاره‌ای نیست. اگر اثر تراثی با آن سازگار بوده و همخوان اهداف مورد نظر باشد، پذیرفته می‌شود؛ اگر اینطور نبود، — چنان که شاهد بوشیخی می‌گوید — در مجموعه «آثاری که ربطی به میراث ندارد، اما جزو ماترک امت اسلامی می‌باشد»^۱ قرار داده می‌شود؛ و باید متروک گردد.

اگر موضوع به وجود آمدن این دوگانگی‌ها محقق شود، آن کس که شروع به تحقیق تخصصی می‌کند، یا آن که آن را بسیار میانه روانه به پایان رسانده است، به جنبه‌ای از تراث به منظور مطالعه، اظهار نظر یا تحقیق اشاره دارد؛ وضعیت خود را کاملاً مشخص می‌کند و می‌داند که می‌خواهد چه کاری انجام دهد تا به مقصد مطلوب برسد. می‌داند که برای صرفه جویی در وقت و تلاش و هزینه باید از چه چیزهایی پرهیز کرد.. — به چیزی رسیده ایم که رسیدن به آن آسان نیست و پای در رکابی قرار داده ایم که با آن هیچ هدف ستودنی از دست نخواهد رفت. به خواست خداوند متعال «حفظ تراث» چنان بر آن استوار گردد که ملت را ملزم به همراهی با آن در نبرد تمدنی خود می‌کند. در مطالب بعدی به آنچه نیاز دارد پی خواهیم برد.

^۱ - البوشیخی، الشاهد. مشروع المعجم التاريخي للمصطلحات العلمية. فاس: (د.ن). ۲۰۰۴

۲- تراث به عنوان موضوع بازیابی

سوال در مورد اهمیت این کار همچنان باقی است، همانطور که قبلاً در مورد "غربال کردن" و "بازیابی" مطرح شد. بنابراین، در پاراگراف‌های زیر به توضیح مزایای «حفظ تراث» می‌پردازیم:

الف) تبیین جایگاه تراث در شخصیت امت

یکی از چیزهایی که در دوران باستان و معاصر رایج بوده و هست، این است که هیچ ملتی - با هر اسم و عنوانی - بدون تراث و گذشته به حساب نمی‌آید. این چیزی است که عرب قدیم، در شکل‌های مختلفی مانند قیافه‌شناسی و نسبت دادن افراد به اصل خود به آن توجه نموده و اهمیت فراوانی برایش قائل بوده‌اند. آنها برای این امور نام‌های زیادی هم وضع کرده بودند که مهمترین آن عناوین، عنوان «نسب شناسی یا شجره نامه» بود.

تراث، اگر این قیاس درست باشد، متوجه می‌شوید که این نقش را کاملاً ایفا می‌کند. اگر فراست - نسب شناسی - در خدمت یک قبیله، طایفه و خانواده باشد، تراث نقش‌هایی دارد که با نقش‌های آن متفاوت است، زیرا از خاستگاه نسب خصوصی فراتر رفته و دامنه فرهنگ عمومی مشترک را در برمی‌گیرد. زیرا آنچه از نظر تراث برای ما اهمیت دارد گوشت، خون یا خاستگاه نژاد نیست، بلکه اشتراک فرهنگی است که ممکن است هیچ پیوند دیگری جز آن، بین ما و اجدادمان نداشته باشد. وقتی مردم به تراث اهمیت می‌دهند و از آن حمایت می‌کنند، همه اینها به دلیل نماینده بودن خاستگاه فرهنگی آن است، نمایندگی که هرانسان عاقل و خردمندی دارایی‌های گرانبها و ارزشمند خود در راه خدمت، نگهداری، ترویج و انتشار آن فدا می‌کند. زیرا تراث یک قوم جزء اساسی هویت

آنهاست و کسی که هویت ندارد مانند کسی است که هویت ناقصی دارد؛ هر دوی آنها فاقد هویت هستند.^۱

وقتی انسان به تراث نگاه می‌کند، مسیری را که ملتش در تاریخ بشریت مقام رهبری داشته است، برایش روشن می‌شود که این امر نه تنها با قدرت مادی آن، بلکه با علم و تحقیق جدی و مستمر حاصل شده است. بنابراین، او با وجدان هوشیار زندگی می‌کند؛ وقتی با چشمان خود این دست‌آورد را می‌بیند، درتحقق آن، جز تراث را سهم نمی‌شناسد. از طریق تراث افرادی شناخته می‌شوند که برای این ملت عمارت عزّتمند و باشکوهی ساخته اند، که ساختن مانند آن، در آن روزگاران برای دیگران دشوار و دست نیافتنی بوده است.

از آنجایی که امروز ملت در مرحله ارزیابی و قوام یافتگی است: ارزیابی توانایی هایش برای زنده ماندن در سختی؛ و قوام دادن نیروهایش جهت مقاومت در برابر مصیبت برای ماندن. پر واضح است که دراین ارزیابی و آمادگی، هیچ امری مانند علم و دانش به او کمکی نمی‌کند. آنچه بود و آنچه هست را جذب می‌کند تا آنچه باید باشد را تثبیت نماید.^۲

در اینجا باید روشن کنیم که منظور از علم چیست. دانشی که ما به دنبال آن هستیم دانش جزوه و دفتر نیست. این نوع دانش - علیرغم اهمیتش - آن چیزی نیست که در اینجا مورد نظر است، بلکه آنچه در اینجا خواسته می‌شود اساساً در دانشی تعیین می‌یابد که با الهام گرفتن از نقاط عطفی که اجداد ما با قطعیت تعیین کرده‌اند به عنصری از ساختار فرهنگی ملت تبدیل می‌شود. دین

^۱ - النجار. كيف تتعامل مع التراث. مرجع السابق. صفحة ۴۴

^۲ - البوشیخی، مشروع المعجم التاريخي للمصطلحات العلمية، مرجع قبلی، ص ۱۱.

اجدادمان، آنها را - در اولین فراخوان - به دانش و خوانشی فرا خواند که به زودی تبدیل به نشانه‌ای از بینش زندگی گردید. بینشی که برای فرزندانش آرزوی استقلال در سرپروراند و به آنچه امروز ما در آن زندگی می‌کنیم، - زندگی در میان چاله‌ها - راضی نیست.

هدف ما دقیقاً همان چیزی است که عمادالدین خلیل - خداوند متعال او را حفظ کند - دنبال می‌کند و می‌گوید: «اما آنچه می‌خواهیم روشن شود این است که موضوع در اینجا در دایره‌ی حوزه ساختار فرهنگی قرار دارد و موضوعی کاملاً متفاوت است که دانش علمی دانشگاهی با وجود ضرورت و اهمیت، تنها بخش کوچکی از آن را تشکیل می‌دهد. دانش، یک چیز است و فرهنگی که بتواند این دانش را به کار گیرد و از آن بهره‌مند شود، چیز دیگری است.»^۱

اگرچه تراث گاهی جایگاهی را اشغال می‌کند که در مبحث «غربالگری تراث» توضیح دادیم، و با صفت‌هایی که آن را از آنچه ما برای تعجیل در خدمت و مراقبت می‌خواهیم متمایز می‌کند، اما این امر همچنان نشانگر فراگیر شدن فرهنگ علم در سرزمین مسلمانان و تمایل شدید به گسترش آن در میان اعضای جامعه اسلامی است. همین امر، برای ما، نشانه‌ی کفایت بخشی است که در کنار جنبه‌های مثبت تراث، به دنبال آغاز راه باشیم. از طریق این جستجو و واریسی، متوجه می‌شویم که تراث در جنبه‌های مختلف، جایگاه مهمش را در شخصیت یگانه و یکپارچه ملت، آشکار می‌کند.

۱ - خلیل، عماد الدین. حول التشکیل العقل المسلم، سلسله قضایا الفکر الاسلامی: (۶)،

هیرندن: المعهد العالمی للفکر الاسلامی. ۱۴۱۲ هجری ۱۹۹۱ میلادی صفحه ۱۸

پس از روشن شدن این موضوع،، باید در برابر خواری نمودن و تعظیم فرهنگ‌های دیگر قیام کنیم. فرهنگ‌های دیگری که به رقابت با فرهنگ خودی آمده است، به گونه‌ای که خبر از نتیجه مطلوبی نمی‌دهد که مورد رضایت هر انسان باغیرت نسبت به فرهنگ خود باشد. مخصوصاً اگر در ذهنمان چنان جاگیر و پاگیر گردد که بیش از کنون ما نسبت به اشیاء، فقط خاستگاهی روانی دارد که بر اثر هجوم لشکر سواره نظام فرهنگ و پیاده نظام تکنولوژی بیگانه، شکل گرفته است. برای اینکه موضوع را در جای مناسب خود قرار دهیم، باید به یاد داشته باشیم که ابن خلدون در موقعیتی مانند آنچه کنون بحث می‌کنیم، گفته است که «شخص شکست خورده همیشه دوست دارد در گفتار، پوشش، باور و دیگر حالات و عادات خود از شخص پیروز تقلید کند. دلیل آن این است که ذاتاً انسان، همیشه کمال را در کسی می‌بیند و مرید کسی می‌شود که او را شکست دهد».^۱

تراث تاریخ واقعی است که رویدادها را گرد هم می‌آورد و نشان دهنده توسعه‌ای است که ملت تجربه کرده است. مجال خواندن خویشتن را فراهم می‌نماید؛ تا با خوانشی عینی و منصفانه از خود، نقاط ضعف، جهت رفع و دفع آنها آشکار شوند؛ و پرتوهای قدرت به منظور تقویت و رشدشان، هویدا گردند. آن‌هم بدون وابستگی به وسائلی که اکثر اوقات، با جمع آوری و گنجاندن برداشتهای مخالف و ناقض دکترین و ایدئولوژی، دست به تاریک سازی و تحریف حقایق می‌زنند.

همانطور که تراث تاریخ واقعی است، بازتابی از ویژگی‌های هویت نیزهست. در غیر این صورت، هیچ استانداری وجود ندارد که بتوان اعتبار موقعیت‌هایی

^۱ - ابن خلدون. مقدمه ابن خلدون. مرجع سابق. صفحه ۱۴۷

را که اشغال می‌کنیم، تعیین کرد. همچنین، رابطه بین پیشینیان و آیندگان قطع می‌شود و فرد نمی‌تواند خاستگاه فرهنگی خود را بشناسد. خاستگاهی که همانند مختصات مکانی او را در رابطه با «نقطه عطفی» که به آن تعلق دارد، تعیین می‌کند.

علاوه بر این ویژگی‌ها، که برخی از توجیه‌های «حفظ تراث» هستند، تراث را آینه‌ای بازتابنده از سطح تمدنی می‌یابیم که مسلمانان شناخته‌اند. آنها برای آزادسازی سرزمین‌ها، اقوام و بندگان خداوند پیش رفتند؛ زمانی که ملتها در ورطه عقب ماندگی فکری، دینی و دنیوی رنج می‌بردند، مردم را از تاریکی به سوی روشنایی و نور فراخواندند. همچنان که آن را انعکاسی از سطح عقب ماندگی ای می‌یابیم که بار و بنه‌ی خود را بر سرزمین‌های اسلامی انداخته است. مسلمانانی که چنان آشفته و بی‌در و پیکر شده‌اند که سایر ملل و نحل از دور و نزدیک بر آنان هجوم آورده‌اند.

از مجموع مطالب فوق روشن می‌شود که شاخص‌های بسیاری به تعیین جایگاه تراث در شخصیت امت اسلامی کمک می‌کند. در تراث اسلامی، چیزی وجود دارد که ما را به روش‌های ارتباط پیشینیان با مؤلفه‌های علمی / شناختی بازمی‌گرداند. متدهایی که از کودک خردسال تا شیخ بسیار پیر برای آنها تبدیل به یک فرهنگ اجتماعی شده بود. همه آنها را با میل به گسترش نور و دفع تاریکی - همان مبنایی که آنها را بر جهان مسلط کرد - در حلقه‌های علم و دانش می‌یابید.

از جایگاهی که ما در این ایام خدا برای تصرف آن آمده ایم، اموری پیداست؛ بسیاری از ما از پیوند دادن مطالعات خود به میراث، خود داری می‌کنیم، و می‌پنداریم، هیچ سودی از آن به دست نمی‌آید. موضوع بر می‌گردد به ماهیت روانی

که از روی میل، ترس و ناچاری از دیگران به دست آورده ایم. به تراث خود، جنبه‌ای منفی زیادی را نسبت می‌دهیم که در آن وجود ندارد. اما، دستاوردهای مدیریتی دیگران را شایسته توجه و اهمیت می‌دانیم، حتی اگر خلاف قوانین هستی و اصول زندگی بوده و مخالف تمام ویژگی‌های انسان باشد.

ب) حفظ تراث انسانی

تراث اسلامی بیانگر تراث انسانی است که ویژگی انسانی خود را از ویژگی‌های رسالت اسلام، اعم از مبانی و اساس، مرجع و اصول و قواعد، از آن استمداد می‌نماید. بنابراین، حفظ تراث در جهت حفظ منافع بشریت قرار داشت و - خواسته یا ناخواسته - احیای آن، احیای منابعی بود که منافع نامحدودی برای بشریت به ارمغان می‌آورد. از این رو، امر توجه به تراث - به نحو لازم - برای خدمت به همه بشریت ضروری بود.

حفظ تراث اسلامی به بشریت این امکان را می‌دهد که مراحل توسعه را که بخشی از آن طی شده است، بدون هیچ خللی در آن بشناسد. زیرا وقتی محققان غربی و کسانی که راه آنها را دنبال می‌کنند، به موضوعی مرتبط با توسعه فکری / فرهنگی که بشریت شناخته است می‌پردازند، با صحبت در مورد دستاوردهای فیلسوفان و دانشمندان یونانی شروع می‌کنند و وقتی می‌خواهند به مرحله بعدی این توسعه بروند، می‌بینند که بدون صحبت از تمدن اسلامی به مرحله رنسانس اروپا می‌پرنند. تمدنی که اولاً: نقش مهمی در حفظ تراث یونانیان داشت. ثانیاً: نقش مهمی در هدایت ذهن اروپاییان در تولید دستاوردهای بعدی آنان، ایفا کرد. اگر هم کسی در این زمینه صحبتی می‌کند چنان می‌نماید که تمدن اسلامی تمام دستاوردهای خود را از یونان به عاریت گرفته است. در واقع گاه آن را فقط منتقل کننده‌ای صرف و گاهی در حد پلی برای عبور تمدن یونانی به عصر جدید

به حساب می‌آورند. بنابراین در توسعه فرهنگی که از آن صحبت می‌شود اهمیتی نداشته و سهمی در آن ندارد، از این رو نباید بیش از حق خود به آن پرداخت.

حتی کسانی که اطلاعات خود را در مورد توسعه اندیشه بشری از منابع مغرضانه به دست آورده بودند، با توجه به هیچ یک از عوامل، حقیقت را در اختیار آنها قرار نداده بودند. فرصتی برای آشنایی مستقیم با تراث اسلامی، به او این امکان را می‌دهد تا در مورد آنچه مسکوت مانده است، بیاموزد.

این دو توجیه، یعنی حفظ تراث اسلامی به عنوان تراث انسانی و تتبع مراحل توسعه بشریت بدون هیچ خللی، توجیه مهمی برای حفظ و نگهداری تراث اسلامی می‌باشد تا به عنوان ارث برای بشریت باقی بماند. تراثی که دست‌هایی همیشه با غفلت از آن و گاه با عدم آسانکاری در انتشار آن برای جهانیان، برای پاک کردنشان کار کرده‌اند.

ت- اقامه حجت علیه دزد تراث اسلامی

هنگامی که کتابخانه مغفول اسلامی مورد توجه قرار گیرد و اموال مسروقه آن بازیابی شود، سلامت و بهبودی حاصل می‌گردد. در آن روز با طلوع واقعیت، روشن شدن ویژگی‌های آن و آشکارو مبرهن گشتن امر، مسلمانانی که به تراث امت خود غیرت می‌ورزند، از بازگشت حق به جایگاهش خوشحال خواهند شد.

آگاهی از مهمترین تولیدات پنهان داشته شده مسلمانان و مقایسه بین افکار و آرای همین صاحبان اندیشه، با آنچه عصر جدید، در همه زمینه‌های علمی و حوزه‌های مختلف دانش، پدید آورده است، کمک روشنی برای به رسمیت شناختن حقوق افراد درست می‌کند و نقش عمده‌ای در بازگرداندن حیثیت

کسانی خواهد داشت که شکوه بشریت را آفریدند و - در موقعیت‌های متعدد - با همان مجازات سینمار پاداش گرفتند. مسلمانان اکتشافات و اختراعات بی شماری در شاخه‌های مختلف علم انجام داده اند، اما - همانطور که زیگرید هونکه بیان کرد - بیشتر آنها به سرقت رفته و به دیگران نسبت داده شده است.^۱

اروپا تمدن خود را بر اساس علمی که مسلمانان تولید یا توسعه دادند، پایه گذاری کرد و پایه‌های علم خود را بر آن بنا نهاد، پس از آن - وقتی توانست - از ترس این که کسی متوجه انباشته‌های دانشی او گردد و دزدی و پنهان کاری و تظاهر او را افشا نماید؛ و با این هدف که کسی روزی در این داشته و انباشته‌ها، بر او پیشی نگیرد؛ به مقداری که مایل بود، شروع به نشر و توزیع آن کرد.

حفظ میراث اسلامی جایگاه میراث را در میان امت آشکار می‌کند و با حفظ میراثی که دستان بدخواهان آن را دستکاری کرده است، به بشریت خدمت می‌کند. شرم دزدان خود را با تبدیل آنها به تصاویری بی جان در برابر حقیقت، آشکار می‌کند و با رسوا سازی دزدان حق پیشینیان هرگز ضایع نخواهد شد. وقتی این ویژگی‌ها را درک کنیم، حفظ تراث برای هرکسی که به اهمیت آن پی می‌برد وظیفه‌ای می‌شود.

عملیات حفظ تراث در خلأ پا نمی‌گیرد. از کسی که نسبت به سرمایه و هویت ملی خود حرص نمی‌ورزد؛ دارای بینش برخورد با گنجینه متروک مانده اش نیست؛ دانش و امانت و عزم راسخ بر بازگرداندن عظمت تمدن تاریخی خود

^۱ - هونکه. زغرید. شمس العرب تسطع علی الغرب. اثر الحضاره العربیه فی اوروبه. بیروت والدار البیضاء، دار الافاق الجدیده ودار الجماهیریه. عام ۱۴۱۱ هجری ۱۹۹۱ میلادی صفحه

ندارد، انتظار قیام به این امر نمی‌رود. بلکه باید از کسانی باشد که خمیرمایه آنها با اخلاق سرشته شده و شرایط اخلاقی مورد نظر را در خود مهیا کرده باشند. ما این شرایط را انشاءالله بعداً ارائه خواهیم کرد.

دوم: تراث و پژوهشگر انتقادی

در بسیاری از موارد، پژوهشگران تراث به کارهای فردی عادت دارند. از این رو در روند پروسه پژوهش یا بیشتر اوقات به تقلید از دیگری کار را پیش می‌برند، یا گاه، در سایه تلاش و تأمل شخصی، به نوآوری‌هایی دست می‌یازند. اما به یک مرجع یکپارچه و جامع که نیرو را سازماندهی، اهداف را متحد و دست آوردها را مفید گرداند، بر نمی‌گردند.

آنچه ما برای پژوهشگر تراث می‌خواهیم، اساساً متحد کردن تلاش‌ها و سازماندهی آنها در نهادهای علمی است که کار را اتخاذ و نظارت، مراحل آن را دنبال و روی نتایج آن سرمایه‌گذاری می‌کنند. امروز جایی برای هرکسی که بخواهد خارج از گروه کار کند وجود ندارد و هرکسی بخواهد راهی را طی کند که از گروه فاصله بگیرد، نتیجه مطلوبی حاصل نمی‌کند. عصر، عصر تشکّل‌ها و کارگاههای جمعی است. شواهد فراوانی مبنی بر وجود واقعیت مللی که کار سازماندهی شده‌ای را براساس خرد جمعی انجام می‌دهند، این ایده‌ی ما را تأیید می‌کنند.

ممکن است کسی بگوید که این در واقعیت وجود دارد. دانشگاه‌ها این وظیفه را در حضور اساتیدی انجام می‌دهند که بر پایان نامه‌ها و رساله‌های تکمیل شده توسط دانشجویان برای اخذ مدارک عالی علمی مانند دیپلم، فوق لیسانس و دکترای نظارت می‌کنند. این امری است که ما با آن آشنا هستیم، اما بین آن و

پروژه‌ای که مد نظر ماست، شباهتی وجود ندارد؛ زیرا کار را در محدوده تلاش‌های فردی دانشجو تحت نظارت استاد نگه می‌دارد. اما پروسه‌ی مورد نظر ما، تلاش را جزئی از فهرست تلاش‌هایی قرار می‌دهد که در آن هسته پژوهشی با همه اعضایش مسئولیت کار تراث را از آغاز تا پایان، بر عهده دارد. نشست‌ها و دیدارهایی تشکیل می‌شود؛ که در جریان آن سختی‌ها، مشکلات و پیشنهاداتی برای برنامه‌های کاری ارائه می‌گردد. تمام کارها بدون اتلاف تلاش هسته تحقیقاتی به موسسه نسبت داده می‌شود.

می‌دانیم این مؤسسات ارزشمند که مسئولیت حفظ تراث و همکاری با آن رابر عهده دارند، کارمندان مربوط به این بخش را مشروط به وجود دو ویژگی در آنها، برمی‌گزینند. دو ویژگی که باید در هریک از این اعضا، تحقق یافته باشند قدرت و امانت است. ویژگی‌هایی که اگر یکی از آن دو، وجود داشته باشد همتای آن، جز گهگاهی، در زندگی غایب و نایاب می‌گردد.

مراد ما از این دو شرط، همان چیزی است که در ادامه ارائه خواهیم داد:

۱- نیروی شناختی

ما در اینجا می‌خواهیم بین نیروی شناختی و کمیت شناختی، تمایز قائل شویم. مقدار دانش، اطلاعاتی است که در حافظه انباشته می‌شود تا در مواقع نیاز آن را به خاطر بسپارد و صاحب آن ممکن است به خوبی از آن استفاده نکند و پس دادن آن به نحو مطلوب نباشد.

برخورداری از میزان دانشی که اطلاعات را کاملاً بر اساس تولید دیگران انباشته و گردآوری می‌کند، پیشرفت تمدنی مطلوب را از دستیابی دور نگه می‌دارد. زیرا اگر بخواهیم از سطح یادآوری صرف داده‌ها، پافراترگذاریم و به سطح ضرورت استفاده و کاربرد داده‌ها برسیم؛ یا از سطح بیان فرسودگی و

قدمت آن فراتر رفته، به مرز ضرورت بازسازی و شکل دادن به تراث، قدم بگذاریم؛ در صورتی که تکرار دانش پیشینیان که گاهی بسیار مغفول هم مانده باشد، صفت بارز پژوهشگر ما گردد شایسته عنوان مصرف گرایی خواهیم بود که در این صورت محدود ماندن در چنین وضعی، تحت هیچ شرایطی پذیرفتنی نخواهد بود.

بنابراین بسنده کردن به داشتن اطلاعات، اگر پژوهشگر تراث در اینجا مورد سرزنش قرار گیرد، برای کسانی که هیچگونه اطلاعات و علمی نداشته اند، و در یک زمینه علمی خود را با گردنه‌ای مواجه کرده که به طور کامل یا جزئی از آن بی اطلاع بوده اند، ملامت شدیدتر و دردناک تر خواهد بود. زیرا یکی از خطرات عمده‌ای که این مسیر برای ما ایجاد می‌کند این است که متن به شکلی تولید می‌شود که در اصل، به آن صورت وجود ندارد. از این رو این افراد نا آگاه مطالبی بر دوش آن متن قرار می‌دهند که توان تحمل آن را ندارد؛ چیزهای نگفته‌ی فراوانی بر زبان بی زبان صاحب اصلی متن، می‌بندند که نگفته است؛ آرا و اندیشه‌هایی به او نسبت می‌دهند، که نداشته است.

یکی از نمونه‌های آن محققى است که بر روی متنى مرتبط با فقه زکات تحقیق می‌کند، در حالی که هیچ دانشی نسبت به فقه ندارد. می‌بیند که در مبحث حد نصاب دام‌ها، با اصطلاح «ابن لبون» به عنوان یکی از نام‌هایی که شامل زکات می‌شوند، برخورد می‌کند. در ترجمه و تعریف آن، به سختی و حرج می‌افتد. زیرا هیچ اثری از آن در کتاب‌های اعلام و اشخاص یا زندگینامه‌ها نمی‌یابد، در نهایت اگر به صداقت علمی پایبند باشد، اعلام می‌کند که ترجمه‌ای از آن نیافته است.

علت شکست مثال ذکر شده در این شاهد، ناآگاهی وی از مطالب حوزه دانشی بود که در آن به تحقیق پرداخته و از ریز و درشت آن غافل بود. به تعبیر جاحظ «هر هنری اصطلاحی دارد»^۱ و هر حوزه دانشی دارای قواعد و ویژگی‌هایی است.

با این حال، با وجود آنچه ذکر کردیم، نمی‌گوییم که کمیت شناختی، مفید نیست، زیرا عنصری اساسی و یک مرحله ضروری در شکل‌گیری است. اما، آنچه مهم‌تر است، «بررسی، استدلال و پیکره‌بندی»^۲ است، که به دنبال آن می‌آید. اینها فرآیندهایی هستند که توسط نیرو شناختی انجام می‌شوند. نیروی شناختی، ویژگی‌ای است که در نتیجه رویکرد خاصی به یادگیری و آموزش، فرد را قادر می‌سازد آنچه را که نمی‌داند فرا بگیرد.^۳

بحث در اینجا به، توجه به مهارت‌هایی می‌پردازد که فرد را قادر می‌سازد آنچه را که قبلاً به او آموزش داده نشده یا در یک کتاب علمی مطالعه نکرده است، تولید کند. هدف آن تمرکز بر یافتن ویژگی‌های خاص در ساختار ذهنی یک فرد است، و تضمین می‌کند که شخص می‌تواند از دارایی‌های محدود، بیشترین استفاده‌ها را به عمل آورد و همچنین خاطرنشان می‌کند که کمترین انرژی را برای دستیابی به بیشترین بازدهی به کار می‌گیرد.

۱ - الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر. الحيوان. بيروت: دار الكتب العلمية. عام ۱۴۲۴ هجری

هجری، ج ۳ صفحه ۳۶۸

۲ - البوشیخی، الشاهد. مصطلحات النقل العربی لدى الشعراء الجاهلیین والاسلامیین، قضایا ونماذج ونصوص. بیروت» دار القلم طبع اول عام ۱۴۱۳ هجری ۱۹۹۳ میلادی صفحه

۲۲

۳ - المرجع السابق صفحه ۲۱

اگر این هنر به این صورت درک شود، فواید آن محدود به آنچه ذکر شد نیست ؛ بلکه فراتر از آن است و نشان دهنده یکی از رویکردهای پیشرفته‌ای است که از طریق آن عزت نفس و کرامت انسانی به دست می‌آید. زیرا پس از کسب این مهارت فرد و ملت، از تابعیت دیگران حفظ خواهند شد. هر وقت بخواهد پیش می‌رود و اگر بازدهی و سودی از کارهای خود نبیند، پس می‌نشیند.

وقتی پژوهشگر واقعیت «قدرت شناختی» یا آنچه را «مهارت» نامیده‌ایم واکاوی می‌کند، به اسامی افراد آگاه و باهوش را برخورد می‌کند که - در طول مراحل مختلف تاریخ - به این مهارت روی آوردند. هرگاه هم دست یازیدن به این فن را گم شده بیابد، حاکمیت مدیریت و ریاست را از آن کسانی دیده است که صلاحیت و شایستگی تولید را ندارند. به ناچار جامعه متمایل و متکی به اشکال مختلف مصرف‌گرایی گشته است. سپس یکی از دو تصویر زیر ظاهر می‌شود: اولین مورد این است که ایده "عشق به کمیت" رشد می‌کند، و فرد را مصرانه وادار به "انباشتگی" می‌نماید. تا جایی که وقتی خواسته‌های زندگی مصرف‌گرایانه اش برآورده می‌شود، احساس می‌کند - یک احساس کاذب - در مسیر پیشرفت و توسعه گام‌های بلندی برداشته است.

با توجه به مطالب فوق معلوم می‌شود که نیروی مهارت شناختی، گرایش ذهنی برای به کارگیری خرد و اندیشه در هر چیزی دارد. لذا مورد حمایت عقل و شرع است. آنچه به ذهن و عقل مربوط می‌شود از طریق مطالبی روشن می‌گردد که قبلاً ذکرش رفته است. امور مهم مربوط به شریعت نیز در محتوای متون قرآنی یافت می‌شود. مانند آنچه خداوند متعال در توصیف احوال بنی اسرائیل فرمود که از نصوص و دستورات الهی که داشتند بهره‌ای نبردند: ﴿مَثَلُ

الَّذِينَ حَمَلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾ [الجمعة: ٥]

بنابراین ترکیب دو مؤلفه، کمیت دانش و نیروی شناختی، چیزی است که ما از پژوهشگر تراث می‌خواهیم؛ زیرا در اختیار داشتن داده‌ها، امری ضروری است، همان‌طور که استفاده صحیح، مهارت بهره‌مندی و هنر به کارگیری آن، امری ضروری است. همچنین در کارهایی که در صدد ارائه خدمت به امت اسلامی و پس از آن، بشریت است، از ضروریات هستند. این مهارت به واسطه‌ی یک گرایش درونی نسبت به تمدن، هدایت می‌شود و یک راهنمای انسانی آن را تشویق می‌کند.

نیروی شناختی با روشی که در دریافت دانش بر آن بنا شده است و مسیر علمی روشنی که در سنتز، تبیین و بهره‌برداری آن طی می‌کند، به تولید علمی تبدیل می‌شود. این شرط اساسی است که محقق تراث اسلامی باید رعایت کند. نقش او در آن تنها به تولید متن با استفاده از سازوکارهای شناخته شده آن در بین محققان محدود نمی‌شود، بلکه در ساخت دوباره آن مشارکت می‌کند.

بنابراین، مؤلفه‌ای کلی و یکی از شروط عمومی است که در صورت تحقق آن توسط پژوهشگر، شایستگی زیادی برای پژوهش و محققین به همراه خواهد داشت. با این حال، شرایط جزئی وجود دارد که دستیابی به آنها برای او اجتناب‌ناپذیر است، که عمدتاً به دلیل برتری او در حوزه دانش و عدم ناهنجاری یا منحصر به فرد بودن آن، به اقتضای روزها، به عنوان مبنا تعیین می‌شود.

همچنین یکی از شروط حاکم بر این دایره این است که پژوهشگر از هر دانشی طرفی بردارد؛ تا به کارگیری او از دانشی که نیروی شناختی او را قادر به دستیابی به آن می‌کند، ممکن سازد. زیرا هیچ به کارگیری و بهره‌برداری بدون

جمع آوری و گرفتن ممکن نخواهد بود. این امر، شامل جذب و اخذ آنچه که زمان حال به ما ارائه می‌دهد هم، می‌شود تا خود را فقط به دانش پیشینیان محدود نکنیم. اگر داده‌ها و دانش‌های پیشینیان و پسینیان را درست بشناسیم، بدانیم که چه اسباب و ارتباطی بین دانش معاصر و داده‌های پیشینیان هست، به یک پیروزی آشکاری دست یافته ایم. این امر دروازه بزرگی برای ورود و بازگشت تراث به دنیای زندگی واقعی خواهد بود و فقط به توضیح و تشریح پژوهشگران محدود نمی‌ماند.

علاوه بر دو شرط قبل، شرط دیگری نیز وجود دارد که مربوط به شناخت منابع داده‌هایی است که پژوهشگر را به آسانی به آنچه از منابع فرهنگ اسلامی می‌خواهد باز می‌گرداند. اگر زمینه‌هایی اختصاصی این منابع و مصادر را شناسد و یا با هنرها و علوم مختلف موجود در کتابخانه اسلامی آشنا نباشد؛ رسیدن به اهداف و خواسته‌ها برایش مشکل خواهد بود. در این صورت، زمان می‌گذرد و آن طور که شتاب فرهنگی می‌خواهد به ملت خدمتی نخواهد کرد. بر آنچه ذکر شد، شرط آگاهی از روش‌های تحقیق که پژوهشگر را از موضوع خود آگاه می‌سازد اضافه می‌شود. اثرات تراثی او به شکلی ارائه می‌شود که درک محتوای را به خواننده نزدیک می‌کند. اگر از این روش‌ها بی‌اطلاع باشد یا در سطحی باشد که نگذارد کارش را به بهترین شکل ممکن تولید کند؛ حاصل کار، ممکن است به سطوح پایین‌تر از وضعیتی که نسخه خطی در آن است تنزل یابد.

علاوه بر این شرایط، شرط علم به اولویت بندی موضوعاتی است که باید بر موضوعات دیگری برتر داده شود. وضعیت ملت و شرایط معیشت فرهنگی، اولویت دادن برخی امور را، اقتضا می‌کند.

برای اینکه ساختمان موضوع تکمیل گردد، پژوهشگر تراث باید در تمام مراحل برخورد با تراث، از نوسازی ابزار و سازوکارهای خوانش و حفظ تراث، به عنوان سلاح کار خود استفاده کند. اگر از فناوری‌های مدرن مانند رایانه و سی دی استفاده کند، بدون اتلاف وقت و تلاش، دست‌آورد فراوانی در پی خواهد داشت.

«نیروی شناختی» شرط اساسی در برخورد با تراث اسلامی است، اما به نحوی که لازم است تمدن به ثمر نمی‌نشیند مگر اینکه شرط رعایت «صداقت علمی» در جریان این پروژه لحاظ گردد. این چیزی است که انشاءالله بعداً خواهیم فهمید

۲- صداقت علمی

اگر «صداقت علمی» و «نیروی شناختی» ترکیب شوند، پژوهشگر را از نظر دانش، کار، گفتار و کردار، فرهنگ و اخلاق در راس سلسله مراتب پژوهشگران قرار می‌دهد. پژوهشگر باید دارای درجه بالایی از اخلاق نیکوی آمیخته با نیروی شناختی او باشد. او نماینده قشر علمای جامعه و پرچمدار طبیعت و راهی است که دیگران باید طی کنند.

وقتی پژوهشگر تراث به این شخصیت پایند باشد و از خصوصیات او گردد، اثرش فقط به شخص او محدود نمی‌ماند، بلکه خدمتگزار تراث و سبب پیشرفت آن می‌گردد. پیشرفت در اینجا با بازدهی تعیین می‌شود که تراث از آن بهره می‌برد، به طوری که اعضای جامعه را برمی‌انگیزد تا آنچه را که دارد دوست داشته باشند و در آرزوی یادگیری دست‌آوردهایش، باشند. این شرط اساسی شریاطی است که برای خدمت به تراث جمع می‌شوند.

اما صداقت علمی در حوزه پژوهش محقق نمی‌شود مگر اینکه یک ویژگی اخلاقی باشد که مشخصه فرد در زندگی او گردد. اگر به عنوان اخلاق پژوهشگری که تراث را حفظ می‌کند، تثبیت شود، توجه به جنبه‌های زیر اجتناب ناپذیر است:

الف) صداقت پژوهشگر در غربالگری

این شرط، امر آسانی نیست. هر چه پژوهشگر در نیت خود صاف و صادقتر باشد؛ داده‌های پژوهش را واریسی نماید؛ ویژگی‌ها و مشخصات آن را طبقه بندی کند؛ مضرات و فواید آن را برای ملت مشخص گرداند، گامی ستودنی در دستیابی به عملی استوار خواهد بود. کار محکمی که با آن گام‌های بلندی در مسیر غربال کردن تراث برداشته می‌شود تا ملت از آن به نحو احسن بهره مند شود.

صداقت در اینجا مبتنی بر دغدغه‌ای است که محقق برای بازگرداندن ملت به مسیر تاریخ دارد. تا زمانی که این توصیف در او محقق نشود، غیرتی که او را وادار می‌کند مشتاق غربال کردن تراث باشد، نخواهد داشت. غربالگری که از طریق آن خواسته‌های مورد نظر سامان یابد و منافع و نتایجی حاصل گردد که ملت را در بازسازی تمدن مطلوب خود سود بخشد.

بنابراین، صداقت علمی نشان دهنده قله‌ای استوار است که ملت را از آسیب تراث منفی، مضر، تقلید یا طرد شده محافظت می‌کند... همچنین تراث مثبت، سودمند و هر چه مربوط به آن را از تضییع و تباه شدن حق و کم یا بی ارزش شدن آن محافظت می‌کند.

صداقت در بسیاری از موارد، کالای نایابی گردیده، لذا در اینجا شرط لازم شمرده شده که باید پژوهشگر و عمل او بدان متصف گردد تا عملی که نشانی از آن ندارد مردود شود. اگر یک اثر سنتی مثبت، با کیفیتی منفی توصیف گردد که مانع از انتشار آن در میان مردم شود؛ انعکاس آن کم زیانتر از یک اثر سنتی منفی است که با عنوانی مثبت در میان عامه مردم جاگیر و پاگیر گشته و همچون اخلاقی عمومی، در جامعه ریشه بدواند. در حالی که مطلوب آن است که حتی در حاشیه جامعه هم رشد نکند.

واژگونی این معیارها همان سببی است که منجر می‌شود، ارزش و اعتبار اثر پژوهشگر، شخصیت او و رفتار و گفتار ش، کاهش بیابد و روش تحقیق او، پاسخگوی گرایش‌های ایدئولوژیک باشد. اگر ارزش و اعتبار مذکور، از نظر روانی از بین برود، به دست آوردن آن در مواقع دیگر هم که ممکن است محقق به تعهد خود به راه حقیقت بازگشته باشد، قابل اعتماد نخواهد بود. زیرا دلبستگی و پیوند قبل از اینکه در جنبه‌های دیگر آن مورد توجه قرار گیرد به ریشه‌های روانشناختی برمی‌گردد.

این امر با توجه به ویژگی‌های دوگانه‌ای است که ما استدلال کردیم باید غریبال شوند. از طرفی می‌بینیم که برخی امور مربوط به سلف هم هست که باید به آن توجه کنیم. غالباً این امور در گرایش‌های فرقه‌ای و فکری کسانی که در تراث سنتی حضور داشته‌اند نمود پیدا می‌کنند. با این وصف اگر پژوهشگر، خود را در اثری تراثی یا در بیان بینشی که یکی از پیشینیان آن را اینجا یا آنجا روایت کرده است بیابد، لازم است که در کار خود صاحبان همفکرش را مورد لطف قرار ندهد و بدین ترتیب خود را از تکریم و بزرگداشت حقیقت، محروم نگرداند و در این

مسیر، برای پاسخ به یک هوس فکری یا فرقه‌ای یا احساسی یا چیزی شبیه به آن، به دام روش تورم رسانه‌ای در نیافتد که واقعیت‌ها را تغییر می‌دهد.

علاوه بر این، ما یک جنبه قابل توجه را می‌یابیم که نشان دهنده این واقعیت است که در بسیاری از موارد، وحدت بینشی بین این پژوهشگر و محقق پیشین، به طور کامل برقرار نشده است. بنابراین او به گزینش ویژگی‌های کلی، و انتخاب برخی از امور معروف و شناخته شده از صاحب اثر متوسل می‌شود، یعنی همان اموری که بینش پژوهشگر معاصر را با دیدگاه محقق قدیم وحدت می‌بخشد. مثلاً می‌بیند که محقق پیشین از میان پروژه ابن خلدون تنها «مظاهر عقلانی» را انتخاب کرده است که در آن صرفاً مادی گرا ظاهر می‌شود و از همه مظاهر ایمان، به ویژه مباحث مربوط به عالم غیب، غفلت شده است. همین بینش وادارش می‌کند که به کل پروژه آسیب بزنند. برای همین براساس باورهای پیش می‌رود، که باورمندش را به جایی که باور می‌خواهد، سوق می‌دهد؛ گزینش و انتخابش بر همین اساس خواهد بود؛ رد و قبول موضوع تحقیقش در دایره همین باورها دور می‌زند، تا جایی که پروژه بر ساختاری مخالف و ظاهری غیر از شکل اولیه اش - که مظاهر عقلانی باشد - ظاهر شده و رویکردی متفاوت با آن پیدا می‌کند.

آنچه در مورد ابن خلدون گفته شد در مورد ابن رشد هم صحیح است. بسیاری از پژوهشگران تراث از آثار او فقط آنچه را که در خدمت دیدگاه‌هایشان است برمی‌گزینند و تنها آنچه را که به دنبال آن هستند از آن می‌جویند. اما این که کسانی بیایند، تمام نوشته‌های او را به عنوان یک پروژه علمی یکپارچه دنبال کنند - که، نشان دهنده یک بینش بالغ از ایمان باشد؛ اهداف خود را به وضوح مشخص کند؛ پتانسیل‌های خود را با یک انتخاب روشن زیر نظر گیرد؛ و پرده

از بینشی بصیرتی بر دارد که به این جهان خدمت می‌کند، همانطور که به زندگی اخروی خود نیز خدمت می‌کند؛ و در همه آن‌ها عبادت خداوند متعال را مدنظر داشته باشد - چنین رویکردی صورت نمی‌بندد.

ب) صداقت پژوهشگر در حفظ

شاید در غربالگری بینیم که موضوعی است که با محتوای متون پیوند تنگاتنگی دارد. زیرا تمایز بین متن مثبت و متن منفی یا دستاورد مفید و مضر و یا قضاوت در مورد متن به عنوان متنی قابل قبول یا مردود، تنها بر اساس آگاهی و شناخت از درونمایه و مفاهیم امکان پذیر خواهد بود.

اگر چنین است، پس کاری که در این مرحله می‌خواهیم انجام دهیم، با تعهد به ایجاد صداقت در مرحله‌ای تعیین می‌شود که بر مبنای مرحله قبل استوار می‌گردد. فرایند بازبایی و حفظی که در طی آن، اگر پابندی به صداقت خلل پذیرد، نتایج غربالگری آنطور که ما می‌خواهیم به دست نمی‌آید و تراث از آنچه با تلاش محققان پیش از این بر اساس آن بوده است، بهره مند نخواهد شد.

اگر خصلت صداقت بخشی از شخصیت پژوهشگر تراث نباشد، ممکن است در بسیاری از مواردی که اثر تراثی از آن مبرا است، درز کند یا حتی عمداً در آن گنجانده شود. گویا شخص محقق در فکر رهایی از معضلی است که پژوهشگران تراث با افزودن آنچه که از متن نیست و یا کم کردن آنچه در متن هست، بدان پاسخ داده اند، و در نتیجه با این تلقی که آنچه تثبیت شده، متن اصلی نیست، نقصی در آن ایجاد می‌شود. حتی اگر محقق به هدفی دست یابد، در واقع یک راه برون رفت ذهنی است و نه راهی که به خودی خود بازگشتی به اثر تراثی داشته باشد.

همچنین، گاه شما متوجه می‌شوید، پژوهشگری که درگیر تحقیق است به چنین تفاوت‌هایی که بین کلمات نسخه‌های مختلف نسخه خطی ظاهر می‌شود توجه نمی‌کند، که می‌تواند منجر به سردرگمی در معانی شود، بلکه تغییر کامل در آنچه نویسنده متن می‌خواهد. یا متوجه می‌شوید که در مطالعه و تفسیر گفته‌ها و احکام خود را پاسخگو نمی‌داند. این احکام و تعلیق گاه مغرضانه است و راه ظلم و بی‌انصافی را در پیش می‌گیرد و گاه برای حمایت از سخنی، حتی اگر صحیح نباشد، منحرف شده است.

آنچه از گروه علمایی که ما خواستار تشکیل آن هستیم و کار خود را برای تبعیض بین مؤلفه‌های تراث می‌خواهیم، ناگزیر دشوار خواهد بود، اما اگر چه چنین است، تنها قدمی است که باید با مراحل بازیابی و حفظی دنبال شود، که تأثیر مثبت چند بعدی دارند.

آنها را به شرح زیر معرفی می‌کنیم:

سوم: تراث و مکانیسم‌های بازیابی

این موضوع را در دو بخش مورد بحث قرار می‌دهیم: بخش نخست آن، بازآفرینی تراث است، که به دمیدن زندگی در رگ‌ها و زدودن غبار سال‌ها از آن اختصاص دارد، تا به حس و حال فیزیکی و اخلاقی حضور خود دست یابد. بخش دوم محدود به، به کارگیری و اعطای مناصب در زندگی به اوست، که پیوستگی، رشد و بهره‌وری همیشگی او را تضمین می‌کند. بازسازی و نگهداری تراث در قفسه کتابخانه‌ها هیچ فایده‌ای ندارد.

روشی که در دوران کنونی و پیش از آن در حفظ تراث به کار گرفته شده است، آن را محدود به یک بخش تخصصی دانشگاهی می‌کند. اما ممکن است ادعا

کنیم که از این طریق به بازسازی تراث دست می‌یابیم؛ اما آنچه باقی می‌ماند، پیوستگی وجود و بهره‌مندی از آن است. این اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه در زندگی عمومی مسلمانان به کارگرفته شود.

بنابراین، بازیابی را باید به عنوان یک نقطه شروع و یک هدف مبتنی بر دو مکانیسم نگریست که با نبود یکی از آنها یا نقص در آنها محقق نخواهد شد. دو مکانیسمی که باید برای بازیابی تراث اتخاذ شود چیست؟ آن دو بر چه عناصری بنا شده‌اند؟

۱- تراث و مکانیسم بازسازی

در ذهن بسیاری از مردم جا افتاده است که بازسازی فرآیندی است که عمدتاً مبتنی بر تولید متن به صورت چاپی پس از وجود نسخه خطی آن است. در حالی که این عمل، تنها یکی از مراحل است که بازسازی تراث اسلامی را، بر اساس آن بنا نهاده ایم.

ما از اهمیت محدود کردن خود به این مرحله در خدمت به میراث، و از تأثیر آن بر فرهنگ عمومی که امت اسلامی اکنون در حال تجربه آن است، تعجب می‌کنیم. از این رو همصدا با احمد ابی زید می‌گوییم: منظور و مقصود ما از احیا در اینجا «دمیدن جان تازه در این تراث و برانگیختن آن از خواب غفلت با نوسازی و بازنگری در آن در پرتو نظریه‌های علمی مدرن است».^۱

از اینجا برای ما روشن می‌شود که بازسازی، یک رویه چند وجهی با اجزای مختلف است، به توانایی‌ها و انرژی‌ها نیاز دارد و مبتنی بر مراحل است که

^۱ - ابوزید، احمد. موقفنا من التراث. عالم الفكر. مجلد ۱۴ / العدد ۲. عام ۱۹۸۳ میلادی

عبور از آنها آسان نیست. با اولویت دادن به یک نسخه خطی نسبت به دیگران شروع می‌شود؛ آنچه را که تحقیقات لازم می‌کند، طی می‌شود؛ با فرو رفتن در متن تراث به پایان می‌رسد؛ تا ماهیت رویکرد و دیدگاه حاکم بر نویسنده آن را روشن کند و زمانی که بر دیدگاه متفکران مدرن وقوف پیدا کرد، بتواند تراث را بر اساس آن در زندگی به کارگرفته و از وجودش بهره مند گردد.

برای اینکه آنچه می‌خواهیم و به شکلی که می‌خواهیم برای تراث، به دست بیاید، باید مسیری را با ویژگی‌های زیر طی کنیم:

الف) تأسیس مؤسسات بازسازی

اولین مکانیزمی که در بازسازی تراث نباید نادیده گرفته شود، تأسیس مؤسسه‌هایی است که این وظیفه را بر عهده می‌گیرند. قبلاً اشاره کردیم که دوره، نه دوره‌ی کار فردی است و نه عصر کار غیر سازمانده‌ی، به دور از اتخاذ روش‌های علمی در تحقیق و مطالعه. از این رو، تأسیس این مؤسسات علمی، توسعه راهبردهای کاری را تسریع می‌بخشد و اتخاذ تکنیک‌هایی را در پژوهش تسهیل می‌کند که بیشترین بازده و منفعت مطلوب را داشته باشند.

ممکن است کاری که به جنبه‌ای از تراث مربوط می‌شود، با توسل به تلاش فردی به ثمر نشیند، تلاشی که شاید با شکست یا بن بستهایی مواجه گردد که مانع از دستیابی به آن به شیوه‌ای ستودنی گردد. اگر آنچه می‌خواهیم محقق شود، کار از ابتدا بر اساس یک استراتژی مشخص و یکپارچه در میان محققان استوار خواهد شد؛ جایی برای پیشروی کورکورانه و سرگردانی باقی نمی‌ماند؛ بدون تحقق آن، پارادوکس باقی خواهد ماند و تحقیقات ما که ما آن را علمی

می‌نامیم، تحقیقات تصادفی باقی خواهند ماند و انرژی‌های فکری و مادی بدون بازگشت تخلیه خواهد شد.^۱

همچنین این مکانیزم‌ها، از قرار گرفتن تراث، در معرض بسیاری از فرآیندهای تحقیقاتی مختلف جلوگیری می‌کند. به طوری که بررسی آن توسط دو یا چند محقق انجام می‌شود. زمانی هم که منتشر می‌شود توسط این گروه‌های مختلف انتشار می‌یابد که تلاش‌ها را کانالیزه می‌کنند و انرژی‌های جمعی فکری، مادی و روانی را در یک اثر متمرکز می‌کنند. اگر تلاش‌ها تحت نظارت این گونه مؤسسه‌ها محدود می‌شود، به طریق اولی، در هزینه این انرژی‌های مادی و روانی، صرفه جویی بیشتری می‌شد و متوجه انجام کارهای بیشتری می‌گردید. از جمله شواهد ذکر شده در مورد تحقیق مبتنی بر دوباره کاری و تکرار، نادیده گرفتن سودمندی هماهنگی و نظارت است که مانع از آن می‌شود که یک اثر تراثی، مورد بررسی‌های فراوان قرار گیرد. مخصوصاً زمانی که اثر دیگری وجود داشته که حتی، یک بار، در پروسه تحقیقاتی قرار نگرفته باشد. یا اگر هم قرار گرفته، فرایند تحقیقش چنان ضعیف بوده که در حد همان دست نوشته باقی مانده است. در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

یکی از اینها بررسی کتاب « نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب » تألیف احمد المقری است، که شیخ محی الدین عبدالحمید و سپس دکتر احسان عباس آن را تحقیق نموده‌اند.

یا کتاب « العمدة في صناعة الشعر وأدابه » که محی الدین عبدالحمید و سپس دکتر محمد قرقضان به بررسی آن پرداخته‌اند.

^۱ - لغزویی، علی. خدمه التراث العربي الاسلامي. عرض وتقويم واقتراح، نحو منهجيه للتعامل مع التراث الاسلامي، مرجع سابق، صفحه ۱۴۰

باز از جمله تحقیقی که در کتاب «الرساله» امام شافعی به قلم احمد شاکر، محمد سید کیلانی و محمد نبیل غنام صورت گرفته است.

نمونه‌ای دیگر می‌توان به تحقیق در کتاب «الوصول الی علم الاصول» اثر البیضاوی، از طرف محی الدین عبدالحمید، سپس سمیر المجذوب و سلیم شعبانیه اشاره کرد.

یا تحقیقی که در کتاب «النباد فی اصول الفقه» ابن الحزم از جانب پنج پژوهشگر: محمد زاهد الکوثری، احمد حجازی السقا، ابوعبدالله محمد النجدی، محمد البدری و محمد صبیح الحلاق انجام گرفته است.

ایجاد مؤسسات تحقیق در تراث به منظور غربالگری و بازیابی آثار کاری دشوار و عظیمی است. اما بر کسانی که خداوند آن را آسان می‌کند آسان است. زیرا فواید آن بیش از حد شمارش و کارکردهای آن، غیر قابل یادکرد است. بنابراین در تاسیس و راه اندازی آن به عنوان یک موسسه علمی هدفمند در خدمت دین و دنیای تمدن اسلامی نباید تردید کرد.

میل ما به انطباق گفتارمان با عمل، ما را بر آن می‌دارد تا بفهمیم برای تأسیس چنین مؤسسات علمی چه چیزی لازم است. معتقدیم که باید به تعداد کشورهای اسلامی باشد. استقبال از علمایی که مجموع آنها به تسریع روند بازیابی خیل عظیم تراث فکری امت اسلامی کمک می‌کند.

تعداد کسانی که با تراث کار می‌کنند به خودی خود یک هدف نیست، بلکه هدف آن بر اساس آنچه برای بازیابی تقریباً چهار میلیون نسخه خطی اسلامی توزیع شده در مناطق مختلف جهان لازم است تعیین می‌شود. اگر غربالگری با اولویت دادن به برخی از نسخ خطی و تأخیر برخی دیگر و بی توجهی به برخی از آنها نقش خود را در کاهش این تعداد عظیم ایفا کند، تراث در مدت کوتاهی

بازیابی اجتناب ناپذیر را تجربه خواهد کرد، به ویژه اگر عمل، زیر نظر موسسات فوق، سازمان و ساماندهی شود.

این چیزی بیش از یک رویه نیست. در غیر این صورت کار جمعی مشترک، ما را ملزم می‌کند که به این نکته اشاره کنیم که {چاپ} هر نسخه خطی و تکمیل آنچه را که وظیفه‌اش نیاز دارد - بسته به شرایط - یک دستاورد مشترک در نظر گرفته می‌شود که طی مراحل مختلف قوام یافته است؛ پس از نشست‌هایی در آن به اهمیت شتاب کار، شناخت مراحل و دوره‌هایی که باید طی شود و قبل از همه، توزیع نقش و کارکردها، می‌پردازند؛ همه افراد در وهله اول کارهایی را که برای متعادل کردن نسخه‌ها به منظور تأیید یک نسخه و مقایسه آنها لازم باشد، انجام می‌دهند؛ پس از آن، هر یک به انجام یکی از فرآیندهای تحقیقی مانند استخراج آیات قرآنی، احادیث نبوی و ابیات منظوم، شناسایی چهره‌ها و مکان‌های قابل توجه، روشن شدن و توضیح دادن یک مشکل یا مسئله، می‌پردازند. سپس گروه‌های پژوهشی به منظور ایجاد نمایه‌ها، فهرست‌ها و ایجاد کشف آیات، ابیات و امثال آن به هسته‌های مختلفی، تقسیم می‌شوند.

همه اینها در حالی است که هماهنگی وجود دارد، مشاوره ادامه دارد و تصحیح جدی است. در صورت تکمیل کار، در مدت کوتاهی بدون صرف انرژی و تلاش بیهوده، توسط مؤسسه که تنها یکی از شعبات متعددی است که در سراسر مناطق اسلامی جهان گسترده شده است، به پایان می‌رسد. مؤسسه مرکزی که محل آن در منطقه‌ای با صلاحیت‌های علمی تخصصی واقع شده است.

بهره‌مندی از دانشگاه‌ها برای پیشبرد این مسیر ضروری است. بنابراین، پیوند موسسات خدمات تراث با آنها و تکیه بر انرژی‌های سخاوتمندانه آنها در این پروژه عظیم اجتناب‌ناپذیر است.

هنگامی که کار مبتنی بر راهنمایی علمی است، نقاط آغازین و همچنین اهداف و قابلیت‌ها تعریف می‌شوند؛ فرآیند به راه‌حل‌های تکه‌ای محدود نمی‌شود، یا مراحل، رویه‌ای را اتخاذ نمی‌کند که به طور کامل مخالف خواست نویسنده باشد. از نظر برون‌داد و ارائه، به آنچه که به عنوان آثار علمی ممتاز توصیف می‌شود وارد شده است، زیرا علمی که تحقیق با آن توصیف می‌شود مراحل رویه‌ای برای سازمان‌دهی مواد پژوهشی و عناصر آن، فراتر از طرح جامع، از جمله رویکرد، اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت و سطح پژوهش در چارچوب جنبش فکری جهانی است.^۱

کار جمعی نقطه شروع اساسی برای بازسازی تراث مثبت و سودمند با کمترین هزینه، در سریع‌ترین زمان و با دقیق‌ترین و سازماندهی شده‌ترین راهبردها است. به ویژه اگر «دست‌های تحقیق به افشای آنچه که نادیده گرفته شده یا حذف شده است باز شود».^۲

ب) عکس‌برداری

از جمله رویه‌هایی که بازسازی تراث بر آن استوار است، فرایندی عکس‌برداری می‌باشد، که نقش مهمی در حفظ نسخه‌های خطی از آسیب دارد.

^۱ - مرجع قبلی، همان صفحه

^۲ - النجار، مبادی منهجیه فی التعامل مع التراث، مرجع قبلی، ص ۲۷۷.

آسیبی که ممکن است به علل طبیعی مانند رطوبت، خاک و غیره باشد، یا بر اثر عوامل انسانی عمدتاً یا غیر عمد اتفاق بیافتد.

عکاسی فرآیندی است که نباید با هیچ فرآیند دیگری که بازسازی تراث بر آن استوار است، اولویت داده شود، مگر زمانی که صحبت از تأسیس مؤسسه‌های غربالگری و بازیابی باشد. زیرا این تغییر در سازوکار حفظ نسخه‌های خطی و به کارگیری فن‌آوری‌هایی است که آن دوران در اختیار بشر قرار داده است. اگر حفظ اطلاعات باستانی صرفاً مبتنی بر نوشتن و ضبط بود، که مستلزم توجه دقیق به آنچه با استفاده از روش‌های ساده سنتی به دست می‌آمد، می‌شد آن را پیشرفته‌ترین چیزی که بشر در آن دوران به دست آورده بود در نظر گرفته شود. عکاسی، این روزگار خدا، بر اساس تکنیک‌های مختلف، با درجه‌های متفاوت و همچنین توانایی‌های متفاوت در ادامه، شروع به ایفای نقش‌های اصلی در این زمینه و سایر حوزه‌ها کرده است.

با فعالیت تصویر برداری تراث، گامی اساسی در راه حفظ آن برداشته ایم. با این حال، در این مرحله از بازسازی، هنوز در مرحله "ایستا" خود است که تا زمانی که دستخوش تغییر در فناوری حفظ نسخه‌های خطی شده باشد، امکان استفاده از آن را به شیوه مطلوب نمی‌دهد. بنابراین، گام دیگری فرا می‌رسد که ما را وارد مرحله دیگری می‌کند که در آن، علوم و هنرهای سنتی که نمایانگر محتوای نسخه‌های خطی مصور هستند، طبقه بندی می‌شوند.

ت) فهرست

مرحله‌ای که پیش از این به آن اشاره شد، مرحله فهرست نویسی است که باید کلیه نسخ خطی را که بر حسب علوم، هنر، صاحبان، مکان‌ها، تاریخ و شرایط طبقه بندی شده اند، در فهرست ویژه‌ای که شامل نسخه‌های خطی نگهداری

شده در خزانه‌های (عمومی یا خصوصی) کشور باشد، بررسی کند. کشوری که مؤسسه مربوط به خدمت به تراث در آن قرار دارد و در یک کاتالوگ کلی، آن را به عنوان بخشی از محتوای گوناگون، متعلق به مناطق مختلف جهان، نگهداری نماید.

هر مؤسسه‌ای از موسسات خدمت تراث در کشورهای اسلامی دارای دو شاخص خصوصی و عمومی است. مؤسسه مرکزی که شعب در آن جمع شده‌اند باید همه این شاخص‌ها را داشته باشد. اوست که تمام امکانات خدمت به تراث را در اختیار دارد و همه رهنمودها، از جانب او صادر می‌شود.

ث) پژوهش

در این محدوده متوجه می‌شویم در مرحله غربالگری هر عملی که هدفش خدمت به تراث باشد، بر اساس جدیت پژوهشگر استوار می‌گردد. فیلتر کردن خوب و تنظیم دقیق تمایز بین متون، مبتنی بر محدود کردن خود به متون مثبت، سودمند و نوآورانه است، بنابراین آوار زیادی از آن حذف و دفع می‌شود. ما فکر می‌کنیم - مانند بسیاری از محققین - که این روزها هیچ سودی از آن (حذف و دفع) نصیب ما نمی‌شود؛ زیرا این آثار، محصولی انسانی هستند که هم خوب و بد و مثبت و منفی را در بردارد و هم امور خرافی و توهم‌زا را در خود گنجانده است.^۱

ویژگی‌های پژوهشگر باید شامل دو شرط ضروری ذکر شده باشد: نیروی شناختی و صداقت علمی.

^۱ - الغزوي. خدمة التراث العربي الاسلامي عرض وتقويم واقتراح. مرجع سابق. صفحه ۱۴۲

فرآیند تحقیق نمی‌تواند کارکرد مورد انتظار خود را انجام دهد مگر با سپردن موضوع به محققان مجربی که اخلاص را در نیت داشته و کار را با کامل بودن ابزار ترکیب انجام می‌دهند.^۱

ج) بررسی اصطلاح

پژوهشگران تراث ما را به این واقعیت عادت داده‌اند که دورترین روند خدمت، در آخرین ایستگاه تحقیق ظاهر می‌شود و بنابراین فراموش می‌کنند که احیای واقعی تراث نباید در این مرزها متوقف شود. زیرا محدودیت‌هایی هستند که متن سنتی، در ساختار همان عصری که پدید آمده است، بدون اینکه غبار سال‌ها را کاملاً بزداید و از فراموشی و غفلت به نحو مطلوب رهایی یابد، همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهد، و «تنها به ارائه آن در پرتو عصری که در آن ظهور کرده راضی شده‌اند، بنابراین به عنوان بخشی از آن زمان گذشته ظاهر می‌شود که از دنیا رفته است؛ با فرهنگ معاصر دور و بیگانه مانده و حتی در بسیاری موارد در تضاد با فرهنگ معاصر است».^۲

بنابراین، مطالعه اصطلاح به عنوان مرحله دوم از دو مرحله‌ای است که دستیابی ما را به آنچه برای تراث می‌خواهیم، فراهم می‌کنند. هدف آن شناخت واقعیت اصطلاح «از نظر مفهوم آن، ویژگی‌هایی که آن را می‌سازد، و شاخه‌هایی که از آن ناشی می‌شود، در حوزه علمی مورد مطالعه است».^۳

۱ - مرجع پیشین، صفحه ۱۳۱

۲ - الجابری. کیف تعامل مع التراث. مرجع السابق. صفحه ۷

۳ - الانصاری، فرید. منهجیه دراسه المصطلح التراثی، نحو منهجیه للتعامل مع التراث

الاسلامی. مرجع سابق. صفحه ۱۷۹

از این رو، اصطلاح، به عنوان نقطه ورود اساسی تلقی می‌شود، که ماهیت اندیشه جامعه و ویژگی‌های ساختار ذهنی آن را، آشکار می‌کند. ویژگی‌هایی که با کشف آنها، پرده از نشانه‌های راهی برداشته می‌شود که با روشنگری و راهبری، هموارکننده مسیر خواهد بود. پس اصطلاح عبارت است از «بوته‌ی آزمایشی است که در آن بینش جامعه در باره هستی، شکل گرفته و تجربهای مخصوص به آن را در خود منحصر می‌نماید. تجربه‌هایی که این بینش و دیدگاه را ساختارمند و اهداف و مقاصدش را محدود و مشخص می‌گرداند.»^۱

اگر اصطلاح، دارای این نقش‌های اصلی است که آن را به مکانیزمی اساسی برای درک مسیر زندگی یک جامعه خاص تبدیل می‌کند، در این صورت اهمیت دست معجزه گرش بر تراث، کمتر از اهمیتش بر جامعه، نیست. تراث یک گنج است و اصطلاح، کلید آن است. «هیچ راهی برای تراث بدون کلید آن، که اصطلاح‌شناسی است، وجود ندارد»^۲ و بنابراین «اولین گام برای درک درستی بود که ارزیابی صحیح و تاریخ درست بر اساس آن بنا می‌گردد».^۳

با توجه به این ارزش اصطلاح، هر کس تصور کند «دامن علم، صرف نظر از ادراکات مؤثر و مفاهیم سازنده آن، دست یافتنی است، مانند بی خودی است

۱ - شبار، سعید. الحداثه في التداول الثقافي العربي الاسلامي، نحو اعاده بناء المفهوم. الرباط: منشورات جريدة الزمن. رقم ۳۶ عام ۲۰۰۲ میلادی صفحه ۴، ارائه شده توسط عبد المجید الصغیر

۲ - البوشیخی. مشروع المعجم التاريخي للمصطلحات العلمية. مرجع سابق. صفحه ۱۳

۳ - البوشیخی. مصطلحات نقدیه و بلاغیه فی کتاب البیان والتبیین للجاحظ. مرجع السابق.

که در میان اشیاء به دنبال سایه‌ی آنها روان است».^۱ از طریق همین ارزش، اصطلاح، به دستگاه بینایی، تعیین کننده نشانه‌های مسیر و دارنده اثر انگشت متمایز تبدیل می‌شود. «اهمیت شناخت، در هر علمی به اصطلاحات آن بستگی دارد».^۲

برای اینکه متن تراث، به حیات دائمی دست یابد، باید اصطلاحات آن استفاده شود. اصطلاحی که به کار می‌رود «اصطلاحی است که از بقاء و استمرار برخوردار است، در حالی که اصطلاحاتی که به کار نمی‌روند مانند مردگانی است که جز در اسناد ارواح، وجود ندارند».^۳

برای دستیابی به این امر، باید مجموعه‌ای از مراحل را طی کرد که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم: مثلاً؛ جمع‌آوری اصطلاحات، طبقه‌بندی، شمارش، مطالعه، در نظر گرفتن نظم تاریخی آنها و مشاهده تحولاتی که در آنها رخ داده است.

اگر اصطلاحات هر اثر تراثی با توجه به علمی که به آن تعلق دارد بررسی شود و در زندگی عمومی به صورت مثبت و مستمر مورد استفاده قرار گیرد، قطعاً نقش عمده‌ای در احیای تراث خواهد داشت. احیایی که با رهایی از خزیدن در اعماق کتاب‌ها یا در گوشه‌ای از کتابخانه‌ها، تداومش را تضمین می‌کند.

۱ - المسدي، عبد السلام. قاموس اللسانیات، عربي فرنسي - فرنسي عربي. مع مقدمه في علم المصطلح. تونس: الدار العربيه للكتاب. عام ۱۹۸۴ میلادی صفحه ۱۵

۲ - مرجع قبلی، صفحه ۱۱-۱۲

۳ - القاسمي، علي. لماذا اهمل المصطلح التراثي. مجله المناظره. الرباط. عدد ۶ عام ۱۹۹۳ میلادی صفحه ۳۸

ح) به کارگیری سیستماتیک

اگر مطالعه اصطلاح‌شناختی یکی از دو مرحله تکمیلی سازوکار احیای تراث را نشان می‌دهد، مرحله دوم با به کارگیری سیستماتیک کارهای تراثی نشان داده می‌شود. زیرا موضوع روش در نوشته‌های تراثی «موضوعی محوری است و شایسته است که مورد توجه و اهتمام لازم واقع گردد».^۱

به کارگیری سیستماتیک به ما اجازه نمی‌دهد که در متن یک مؤلفه تراثی جدا از سایر مؤلفه‌های تولید انسانی ببینیم. وقتی با قواعد و ویژگی‌های روش، در آن نگاه می‌کنیم، مشخص می‌شود که با مؤلفه‌های فرهنگی کهن و مدرن وارد روابط گفت‌وگو می‌شود.

نمونه‌ای از آن، کاری است که در «نظریه بیانیه» جاحظ می‌یابیم، که بسیار مشخص و واضح، حاوی عناصری از «نظریه ارتباط» است. اما با عناوین امروزی آن، که نزد دانشمندان مدرن معمول است، نامگذاری نشده است.

وقتی ارتباط بین رویکرد سنتی و دستاوردهای دوران مدرن را روشن کنیم، می‌توانیم با تکیه بر بکارگیری نظام‌مند، به کالبد تراث جان تازه‌ای بدهیم. نه به خاطر این که تسخیر غرور کاذبی شویم، که ما را به گذشته باز می‌گرداند تا زمان حال را از طریق آن زندگی کنیم. بلکه برای برانگیختن احساسی در ما که ما را به مقایسه موقعیت پیشرفته اجدادمان با موقعیت فروافتاده خود سوق می‌دهد و از طریق آن می‌توانیم عزم خود را برای حرکت به جلو برای بازیابی موقعیت‌های از دست رفته تجدید کنیم.

^۱ - الجابري. كيف نتعامل مع التراث. مرجع سابق. صفحه ۸

نمونه‌هایی از آن نیز شامل ویژگی‌های روش‌شناختی است که در «اسرار البلاغه» و «دلایل الاعجاز» می‌یابیم. وقتی به یک ساختار واحد تبدیل شد، نظریه‌ای کامل را به وجود آورد که از عقب ماندن برخی از آنها از دیگران یا انحراف برخی از آنها نسبت به چیزی غیر از آنچه که به سمت آن می‌رفت شکایت نمی‌کرد.

وقتی ویژگی‌های این صحنه شکل می‌گیرد، گواه روشنی است بر وجود رابطه‌ای بین منبع آن که به عبدالقاهر^۱ برمی‌گردد و نظریه‌هایی که در این ایام رواج یافته، جهان را پر کرده و مردم را مشغول داشته است. در «نظریه نظام‌ها» که عبدالقاهر جرجانی آورده است، برای محقق عینی که نه هوادار تراث است و نه وابسته به دستاوردهای عصر جدید، گریزی نیست تا بین آن و آنچه که با «نظریه‌های سبک‌شناختی» به ما رسیده است، ارتباط و پیوندی بیابد. پیوندی که به سختی با آنچه نویسنده «نظریه نظام‌ها» ارائه کرده است، تفاوت دارد. مگر در اصطلاحات مورد استفاده، و برخی مفاهیم مختلف که به نوبه خود از حوزه‌های دانش غیرزبانی به دست آمده‌اند.

از طریق مثال‌های ارائه‌شده، مشخص می‌شود که بکارگیری سیستماتیک نقش مهمی در احیای تراث به شیوه‌ای سودمند دارد که آن را به بخشی جدایی ناپذیر از تولید زمان حال تبدیل می‌کند. حاکی از واقعیت مناصبی است که متعلق به پیشینیان بوده، اما جانشینانی جانشین آن‌ها شده‌اند که گاه با سهل انگاری و و

۱ - ابوبکر بن عبدالقاهر بن عبدالرحمن بن محمد الجرجانی، (توفی: ۴۷۱ هجری)، من البلاغین الاشاعره، صاحب نظریه النظم، من مولفاته: اسرار البلاغه و دلایل الاعجاز. نگاه کنید به: الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان. سیر اعلام النبلاء، تحقیق: شعيب الارنؤوط، بیروت: موسسه الرساله، (۱۴۰۵/۱۹۸۵ م)، ج ۱۸، ص ۴۳۲.

غفلت و زمانی از روی جهل به ارزش آن‌ها، این پایگاه و جایگاه‌ها را از دست داده‌اند.

اگر این و سایر موارد ذکر شده در بالا به ثمر بنشینند، تراث پلّه‌های مهم فراوانی در نردبان بازیابی طی خواهد کرد. برای اینکه این هدف به طور کامل محقق شود، آنچه بازسازی شده است باید به کار گرفته شود و در زندگی عمومی زنده گردد. ان شاء الله آنچه را که مورد نیاز است در ادامه معرفی خواهیم کرد.

۲- تراث و مکانیسم عملکرد آن

ممکن است کسی بگوید که تراث در واقع سرگرم کارهایی است که آن را زنده نگه می‌دارد، و این شامل نشستهای فولکلور و شب بیداری‌هایی می‌شود که موسیقی محلی را موضوع اصلی خود قرار می‌دهند. این برداشتی است که ما نمی‌خواهیم مسیر آن را دنبال کنیم. زیرا فولکلور برای ما نمایانگر نمای تراثی نیست که در غربالگری و بازیابی اولویت داشته باشد. اگرهم واقعاً نماینده تراث باشد، آخرین چیزی است که باید به آن فکر کرد. زیرا تأثیر فکری و فرهنگی آن چندان اهمیتی ندارد که ذهن‌ها را از زنجیر رها کند و از چنگال محدودیت‌هایی که خلاقیت مثبت و بازگشت تمدنی مطلوب را محدود می‌کند، رهایی یابد.

راه به کار انداختن تراث باید بر اساس سودمندی اولویت بندی گردد. با استفاده از سازوکارهایی که ممکن است برخی از آنها برای تحریف خود تراث و ارائه آن در ظاهری منفور و ناپسند به کار گرفته شده باشد؛ روشی برای بهره‌گیری از روح دیدگاه‌های پیشینیان و رویکردهای آنها اتخاذ شود.

از جمله سازوکارهایی که باید در بهره برداری از تراث به کار گرفته شود تا به حیاتی ادامه دهد که وسایل مذکور در بالا برای آن فراهم آورده اند، در ادامه به اذن خداوند متعال به آن اشاره می‌کنیم:

الف) مهار آموزش

آموزش و پرورش یکی از ورودی‌های اصلی است که از طریق آن بینش‌ها و شیوه‌های تفکر تغییر می‌کند. اگر تعلیم و تربیت نظامی است، مبتنی بر تمدن سازی؛ جویای پایه‌های هویت و فرهنگ؛ عدم تعقیب هویت‌ها و فرهنگ‌های متضاد دیگر برای پاسخگویی به گرایشهای نفسانی که نه از نظر بینش بالغ است و نه از نظر اصول تمدنی استوار؛ قادر است همه خوبی‌ها را به ارمغان بیاورد و خدمات بزرگی را ارائه دهد که ذهن نمی‌تواند آنها را محدود یا احاطه نماید. مهمترین آنها - همانطور که اکرا ضیاء العمری بیان می‌کند - «تولید روحیه تعلق به ملت خود و جلوگیری از بیگانگی فکری و رفتاری است».^۱

از این رو، آموزش در این مورد یکی از رویکردهای تمدنی تلقی می‌شود، که به گونه‌ای به نیل به جهش تمدنی و نضج بینش عمومی کمک می‌کند. بینشی که برای دست‌یابی مجدد به جایگاه و پایگاه مثبتی که زمانی در اختیار مسلمانان بود، مسیرهای منتهی به بازگشت تمدنی را جستجو می‌کند.

اما اگر آموزش یکی از ابزارهایی است که دیگران برای از بین بردن آنچه از اجزای تمدن و فرهنگ باقی مانده است، بکار می‌گیرند، در این صورت تصور نمی‌کنیم که آن را مرکبی برای عبور فرآیندهای عملیاتی تراث قرار دهیم. زیرا

^۱ - العمری. التراث والمعاصره. مرجع السابق. صفحه ۱۳۷-۱۳۸

خود آموزش پیش از آنکه بخواهیم به سایر جنبه‌های زندگی اسلامی خدمت کند، باید تحت یک روند درمان و اصلاح قرار گیرد تا به سلامتی دست یابد.

برای اینکه آموزش و پرورش یکی از ابزارهایی باشد که سازوکار بهره‌برداری از تراث بر آن استوار است، باید آموزشی باشد که در خدمت مسائل امت باشد؛ مراقب و مشتاق تحقق مصالح امت باشد، از سوق دادن فرزندان خود به سمت بازگرداندن حس تعلق به تمدن اسلامی دریغ نورزد.

بنابراین، این نقطه شروع شرط اساسی است تا ما به مرحله دیگری مربوط به خدمات تراثی برویم. اگر این امر محقق شود، می‌توانیم صحبت کنیم که چگونه می‌توان از آموزش به عنوان ابزاری برای اجرای یک تراث برای اطمینان از تداوم آن بهره برد.

اولین پتانسیلی که آموزش از آن برخوردار است، در دسترس بودن دانشگاه‌ها و موسسات عالی است که شامل مدیران، اساتید و دانش‌پژوهان می‌شود، که تعدادی از آنها باید جزو کسانی باشند که در موسسات غربالگری تراث و بازیابی کار می‌کنند. اگر مرکز خدمات تراث و شعب آن با دانشگاه در ارتباط باشد، در کنترل دوره، تعیین توانمندی‌ها و آماده‌سازی فضای علمی لازم برای موفقیت در مأموریت‌های آن کمک می‌کند.

اگر تراث به نحو مطلوب از آموزش بهره‌مند شود، گام مهمی در مسیر بهره‌برداری خود که تداوم احیای واقعی است، برداشته است. زیرا آنچه ما واقعاً کم داریم، «کار برای انتقال یا ترجمه تراث به زبان مدرن رایج در میان افراد

تحصیل‌کرده به عنوان اولین وسیله برای نزدیک کردن تراث و معرفی آن به زندگی فکری ما است، به طوری که به بخشی ارگانیک از تفکر ما تبدیل شود.^۱

اگر آموزش وسیله‌ای اساسی برای دستیابی به این جایگاه است، تنها ابزار دستیابی به آن نیست. ابزارهای دیگری نیز غیر از آن وجود دارد. از جمله رسانه‌ها که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ب) به خدمت گرفتن رسانه‌ها

استفاده از رسانه‌ها برای بهره‌برداری از تراث به منظور تداوم احیای آن، علاوه بر ابزار آموزشی، ابزاری مؤثر برای معرفی و تبدیل آن به بخشی از حیات عمومی است. "رسانه‌ها واقعیت پیچیده‌ای را نشان می‌دهند که در استراتژی‌ها و سیاست‌هایی با هدف بازسازی جوامع معاصر جایگاه مرکزی را اشغال می‌کنند."^۲

در ادبیات جریان اصلی، رسانه به عنوان قدرت چهارم در نظر گرفته شده است و بیش از آن به "معیار سنجش کارایی عملکرد کلی نظام‌های سیاسی موجود یا سنجش اعتبار یا اثربخشی هر ایده یا گفته‌ای تبدیل شده است."^۳ اگر قدرت رسانه برای تأثیرگذاری و هدایت آنچه در خدمت اهداف کسانی که آن را کنترل می‌کنند، نبود، این تعریف پذیرفته نمی‌شد. از این منظر، رسانه ابزاری است که قدرت و نفوذ قابل توجهی در کشمکش تمدنی جاری دارد.

^۱ - الجابری، کیف نتعامل مع التراث، مرجع السابق، ص ۷.

^۲ عبد الرحمن، عواطف. الاعلام وتحديات العصر. مجله عالم الفكر. مجلد ۲۳ العدد ۱ و ۲ عام ۱۹۹۴ میلادی صفحه ۸.

^۳ - مرجع قبلی ص ۹

وقتی با موضوع خود ارتباط برقرار می‌کنیم و مسیرهایی را که از طریق آنها می‌توانیم از رسانه‌ها در کار تراث بهره‌مند شویم، دنبال می‌کنیم، آنها را به شرح زیر شناسایی می‌کنیم:

ایجاد شبکه‌های اختصاصی تراث اسلامی با همه حوزه‌های علمی، شاخه‌های فکری و اسامی شخصیت‌ها و پدیدآورندگان آن با تسهیل و مدیریت گروهی از افراد مشهور به صلابت، صداقت و غیرت برای مصالح امت اسلامی و کسانی که دغدغه‌های خود را برای بازگرداندن مقام‌های شکوه به دوش می‌کشند.

بنابراین باید یک کانال رسانه‌ای با موضوع تراث ایجاد شود که تعهدات فرهنگی زنده و مورد انتظار آن بر ملت فشار بیاورد. با نصب آن به عنوان وسیله‌ای برای اجرای تراث خود، که به ناچار زمان قابل توجهی را برای احیای آن سپری کرده، هزینه‌های قابل توجهی را صرف آن نموده و انرژی‌های علمی را برای به ثمر رساندن آن اختصاص داده است که بهترین انرژی‌های منتخب آن محسوب می‌شود.

وقتی کانال مختص تراث باشد، درب آن کاملاً باز خواهد بود تا از همه رویکردهایی که از آن بهره‌می‌برند استفاده شود؛ مسابقات در مورد اطلاعات و مسائل آن پخش می‌شود؛ جوایز با ارزش و سخاوتمندانه‌ای به کسانی تقدیم می‌گردد که در موفقیت یک اثر تراثی تلاش کند یا راهکار نیکویی برای استفاده بهتر تراث نشان دهد؛ علمای امت نیز برای معرفی و شناساندن تراث منصوب می‌شوند. شناساندن از طریق مطالعات جدی و عمیقی که «از تراث در حل مشکلات معاصری که مسلمانان را در جنبه‌های مختلف زندگی تحت تأثیر قرار

می‌دهند، استفاده می‌کند»^۱ و اطمینان درونی و روانی جامعه مسلمانان را از مؤلفه‌های هویت و فرهنگ خود افزایش می‌دهد. در نتیجه همه اینها، برای هرکسی که بخواهد روشن می‌شود که بزرگترین نقص در خود فعلی ما است نه در ذات گذشته ما.

با این حال، این امر مانع از تخصیص برنامه‌های رسانه‌ای جاری، در یک چرخه خاص برای تراث در کانال‌های غیر اختصاصی آن نمی‌شود، حتی اگر این امر، در ازای پرداخت هزینه باشد. چرا که به یقین می‌دانیم، برخی از مردم با شنیدن آنچه در تراث جاری و ساری است، منزجر می‌شوند، زیرا با آن دشمنی می‌کنند و از حقیقت آن بی‌خبرند. بنابراین در انتقال صدای تراث و دیدگاه صاحبان آن چاره‌ای وجود نخواهد داشت.

بسیاری از کسانی که خود را مخالف تراث و صاحبان آن می‌دانند، در واقع از آن و آنچه که آن را متمایز می‌کند بی‌خبرند. بنابراین، فرصتی برای شنیدن صدای کسانی که حقوقشان پایمال شده در تلاطم حوادثی که نه او و نه خانواده‌اش توانایی دفاع از خود و خروج سالم از آنها را نداشتند، فراهم است.

پس کسانی از آنها که واقعگرا هستند می‌توانند قبل از آنکه خصم ارزش‌های خود شوند، به سرچشمه‌های خود برگردند تا داشته‌هایشان را بشناسند و همان گونه که در مراحل تأسیس از آنانی که قدرتمندتر و دشمن تر بودند بهره برده‌اند؛ امکان بهره‌مند شدن از تراث را برای خود فراهم نمایند.

ایجاد ایستگاه‌های رادیویی که تراث را معرفی می‌کنند تا در عملکرد آن مشارکت داشته باشند. زیرا ما توانایی ایستگاه‌های رادیویی را در ارائه اخبار به

^۱ - لغزیوی. خدمة التراث العربي الاسلامي، عرض وتقويم واقتراح. مرجع السابق. صفحه

طیف وسیعی از مخاطبان با هزینه‌های مالی کم در مقایسه با پیشینیان خود می‌دانیم. همه اینها با استفاده از روش‌های نوینی انجام می‌شود که بین مخاطب و تراث او آشنایی و دلبستگی ایجاد می‌کند؛ از جمله پخش گفت‌وگوها، نشست‌ها و سمینارها و آنچه می‌تواند نقش‌هایی را ایفا کند که تراث را پس از احیای آن فعال گرداند.

انتشار روزنامه چندزبانه مخصوص تراث که وظیفه معرفی و پیگیری مجدانه اخبار آن را بر عهده دارد؛ زیرا روزنامه رسانه‌ای با قابلیت انتشار آسان در بین توده مردم است. آنچه در حال حاضر برای ما اهمیت دارد، تمایل به بهره‌برداری از تراث و حضور دائمی آن در واقعیت امر است.

اگر این هدف محقق شود، گامی تعیین‌کننده در جهت نقش‌آفرینی اندیشه‌های تراث، مسائل آن و هر آنچه که مربوط به آن است در اذهان توده‌ها و حافظه جمعی آنها خواهد بود. این امر اسارت و غل و زنجیر او را از بین می‌برد. غل و زنجیری که او را به گوشه‌ای از فراموشی و غفلت کشانده، محدود به قشری دانشگاهی نموده بود که در مطالعه و کار با آن تخصص داشتند.

انتشار یک مجله چندزبانه تخصصی در زمینه تراث، معتقدیم که در مقایسه با همتای خود بسیار مهم است. زیرا مجله توانایی ماندگاری و تداوم و در نتیجه ادامه بهره‌مندی از آن را دارد، برخلاف روزنامه که توانایی ماندن در همان شکل را ندارد.

همه این ابزارها راه خود را عملیاتی می‌کنند تا تراث را جزء زندگی عمومی قرار دهند، زبانی سالم و عاری از هر گونه پیچیدگی اتخاذ نمایند و از هر چیزی که باعث سردرگمی در فهم یا بیزاری از تراث می‌شود اجتناب ورزند.

برای اینکه این اتفاق بیفتد، مسئولین آن باید با آنچه موسسات غربالگری و بازیابی تراث به دست می‌آورند در تماس باشند. به منظور معرفی آن و تشریح آثار ممتازی که تولید می‌کنند، باید به گونه‌ای باشد که اثر مشمول رویکردی کلی گردد، که در چارچوب چشم‌اندازی جامع قرارگیرد و از حوزه‌های مختلف زندگی بهره‌برد. فرصتی را که می‌گذرد هدر ندهد و انرژی را بدون دستیابی به سودی برای خود و ملت تلف نکند.

معرفی تراث و اشاعه فرهنگ و مفاهیم آن در بین مردم از طریق رسانه‌ها رویکردی اساسی برای اعمال آن در زندگی عمومی است. اقشار مختلف ملت آن را می‌شناسند. بنابراین در گوشه آکادمی که در آن کار می‌کنند منزوی نمی‌ماند، همانطور که در زوایای غفلت و فراموشی منزوی نمی‌ماند.

با این حال، معرفی تراث از طریق رسانه، آن طور که می‌بینیم، نباید به تولید کارت‌های مربوط به ترجمه جنبه‌ای از تراث محدود شود. برای اینکه اثربخشی آن حاصل شود، با اعمال روحی که در آن دمیده شده است؛ مقایسه بین گذشته پدیده علمی و حال آن؛ آشکار ساختن پل‌هایی که آنها را در گذشته و اکنون به هم پیوند می‌دهد؛ همه اینها از طریق رسانه‌ها انجام می‌شود که باید با قدرت و تعادل کامل بر رسیدن به این هدف تمرکز کنند.

موهبت تمدن اسلامی قوی است، اما آنچه آن را در سایه فرو می‌برد، موهبتی است که فقط کسانی که در آن تخصص دارند می‌دانند. بنابراین، راه مؤثر فعال کردن آن، رونمایی از آن است تا دیده شود، آن را بسط دهیم تا صدایش به گوش‌ها برسد؛ و به شکل واقعی و مؤثرش در ورودی‌های مختلف زندگی عرضه گردد.

ت) مهار اینترنت

سیستم‌های اینترنتی که شروع به ایفای نقش‌های عجیب و خطرناک کرده‌اند، آن‌ها را با صدا و تصویر اجرا می‌کنند بدون اینکه کسی در برقراری ارتباط از طریق آن‌ها با کسانی که با آنها هم زبان هستند، سختی یا مشکلی داشته باشد. ما باید از راه‌هایی آگاه باشیم که از طریق آنها می‌توانیم از تراث عملیاتی و تبدیل آن به بخشی از فرهنگ مدرن بهره ببریم.

مهم‌ترین رویکردی که می‌بینیم این نقش را ایفا می‌کند، اختصاص یک سایت تراثی در این شبکه است. همه مسائل با عرضه یک بینش تمدنی پخته گنجانده شده است؛ از آن طریق، ماهیت انسانی او آشکار می‌شود؛ وقایعی که برای او اتفاق افتاده واضح می‌گردد؛ علل رویگردانی او از جایگاه باشکوه خود که به وسیله آن آغاز تمدن و فرهیختگی را به بشریت نشان می‌دهد، روشن می‌شود؛ مواضع افراد مغرض که همراه با تحریف و گاهی تحقیر تراث است، اعلام می‌شود؛ به مخازن و کتابخانه‌هایی که اکنون در شرق و غرب آن را در خود جای داده‌اند، اشاره می‌شود. تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که منتظر نتایج ترویج آن در هر دو جهان باشیم.

همه این پیشنهادات نتیجه مطلوبی نخواهند داشت مگر اینکه مبتنی بر منابع مالی دائمی باشند، بنابراین پیشنهاد می‌کنیم در بند زیر به آنها توجه کنید:

ث) تأسیس صندوق تراث

این پروژه برخاسته از این چشم انداز، اگر تکیه گاه و منابع مالی سخاوتمندانه‌ای پیدا نکند، خواه ناخواه در قالب مُرکبی بر کاغذ خواهد ماند. تا زمانی که کلمات، جامه عمل بر تن نکنند؛ طرح و برنامه و نقشه، تباه گرداندن

وقت، بی ثمر و بدون فایده خواهد بود؛ همان تباهی که پروژه‌های اسلامی بی حد و شمار را ضایع نمود و شعاع نورشان را، که روشنگر گوشه و کنار ملت بود، خاموش کرد. با این حال، اگر حمایت مالی پایداری که منابع آن همیشگی باشد، پایه و اساس این پروژه را استوار نگرداند، از بین خواهد رفت.

بنابراین، اگر بخواهیم تراث را با دمیدن حیات در آن بازیابی کنیم و با بهره برداری از آن، از ماندگاریش اطمینان حاصل کنیم؛ باید موضوع، قبل از شروع به کار سازماندهی شود. پس مشکل در آغاز راه نیست، بلکه مشکل پس نشستن و کنارکشیدن پس از مبادرت و اقدام و دریافت خبرفرهمنده پای در رکاب گذاشتن اسلام است.

شروع کار قبل از تعیین منابع مالی دائمی، کل کار را از سازمان مورد نظر دور می‌کند. زیرا با قطعیت می‌دانیم که بودجه یکی از قابلیت‌هایی است که در فرآیندهای برنامه ریزی مطرح می‌شود. بنابراین، اگر به دست نیامد یا با تزلزل به دست آید، کل پروژه در مسیر یک نتیجه نامطلوب قرار خواهد گرفت.

وقتی پروژه‌های خود را با کشورهای غربی در زمینه فرهنگ و تحقیقات علمی مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که آنها "تحقیقات علمی را سرمایه گذاری می‌دانند. آنها تخصیص آن را در بودجه خود افزایش می‌دهند، در حالی که در ممالک ما، آن را مصرف و فرسودگی می‌دانیم، بنابراین فقط بودجه اندکی به آن اختصاص می‌دهیم."^۱

بنابراین باید به این پارادوکس توجه کرد که فاجعه به بار آورده است.

^۱ - مرجع قبلی. ص ۱۳۷

به منظور تخصیص تخصیصات مالی و کمک‌های غیرنقدی، با تکیه بر روش اوقاف اسلامی، این پروژه بزرگ را ساخته و با حمایت مناسب از آن حمایت می‌کند.

از این رو لازم است به این تناقض که جز مصیبت به بار نیاورده است، هشدار داد و گوش زد نمود که برای تخصیص اعتبارات مالی و کمک‌های نقدی با تکیه بر روش وقف اسلامی، می‌توان این پروژه بزرگ را بر اساس آن بنا نهاده و با استفاده مناسب از آن حمایت کرد.

خدمت به تراث مستلزم هزینه‌های سخاوتمندانه و همچنین مدیریت خردمندانه است. اما مقصود این نیست که منابع مالی را برای دستکاری در آنها مشخص کنیم، بلکه مقصود این است که چه چیزی باید به طور دقیق و صحیح تعیین شود تا در تراث هزینه گردد و چه چیزی لازم است تا بخشش غنی و نامحدود شود. همین امر، راه اندازی تراث به نردبان تمدن پخته و متکامل را فراهم خواهد نمود، به خواست خداوند متعال.

خدمت به تراث در همه جهات و اشکال آن، اگر نشان دهنده وظیفه‌ای باشد که عده‌ای از افراد امت اسلامی برای پاسداری از هویت و تاریخ و تعیین پارامترهای خروج عقلانی در حال و آینده انجام می‌دهند، انزجار را در میان دیگران برانگیخته کرده است؛ زیرا ادعا می‌کند که تراث مهم نیست، همچنین به عنوان وسیله‌ای برای حمله به بسیاری از کسانی که در مورد تراث آن از دیگران آموخته اند، استفاده شده است، که در فصل بعدی به توضیح آن خواهد پرداخت. انشاء الله .

فصل سوم:

تراث اسلامی و فریب اشتغال

نخست: تراث و روش‌های انتقاد^۱

این تراث مورد خوانش بسیاری از محققان قرار گرفت که از طریق آنها مواضع مختلف و متفاوتی پدیدار شد؛ بین پذیرش و رد آن و استفاده از آن به عنوان ابزاری برای به چالش کشیدن فرهنگ اسلامی در نوسان بود؛ با شبهاتی که از ارزش و اهمیت تراث می‌کاستند عقل مسلمانان راناقص و زندگی اسلامی در تمام ابعاد آن را معیوب و زشت جلوه می‌دادند.

^۱ - ما در اینجا بین انتقادی که آرزوی عینی بودن را دارد و فضایل و کاستی‌ها را یا یکدیگر برجسته می‌کند، و نقدی که فقط به دنبال نشان دادن عیوب و کاستی‌ها است و از هر چیزی که نشان‌دهنده یک فضیلت و یک مزیت مثبت است چشم‌پوشی می‌کند - که این امر نشان از تعصب و تحریف است - تمایز قائل می‌شویم.

دارندگان این مواضع، هر گروهشان دارای رویکرد خاص خود بودند؛ برخی از آنها مبانی تمایز یافته خودی را دستاویز قرار دادند. فرقه‌ای از آنان رویکردشان با فرهنگ بیگانه و غیرخودی مرتبط هستند. ویژگی موقعیت آنها بین رد کامل، مبنی بر اینکه "تراث به بار و نوعی مانع در برابر حال و آینده"^۱ تبدیل شده است و پذیرش تقلیل گرایانه‌ای که منجر به رد جزئی از آن می‌شود، مهر تردد خورده است. با شروع از شرط نیفتادن «در آغوش پرستش مردگان و شکست کامل قوای غیب»^۲، برای دستیابی به انتخاب و گزینشی که به هدفی فکری می‌رسد که در آن به دنبال امور موافق و مناسب با خود می‌گردد.

در این فصل به نظرات کسانی می‌پردازیم که تراث را پذیرفتند و راهی را در برخورد با آن در پیش گرفتند که در خدمت آن نبود. نه نقاط قوت و نه نقاط ضعف آن را کشف نکردند تا بدین وسیله بر اسباب عیب غلبه نمایند. برای دستیابی به اهدافی پذیرفتند که ضرر آن برای تراث و مردم، بیشتر - از سودش بود.

برای رسیدن به این هدف، در برخورد با آنچه مورد نظر است، دو مسیر را طی می‌کنیم: نقد مکانیسم‌های بینشی و روش‌شناختی که بسیاری از محققان به آن «عقل» می‌گویند و سپس نقد دستاورد سنتی. این همان دو رویکرد عمده‌ای

۱ - سبیلا. محمد. دفاعا عن العقل والحداه. الرباط: منشورات جريدة الزمن. رقم ۳۹ عام

۲۰۰۳ میلادی صفحه ۷۰

۲ - هیئه التحرير. "النهضة في افق وحدوی" مجلة الوحدة. العدد ۳۱ - ۳۲ السنة ۳ عام ۱۴۰۷

هجري ۱۹۸۷ میلادی صفحه اربعه کلمه العدد

است که مستشرقان^۱ و بسیاری از نوگرایان با آن مواجه شدند. برای رسیدن به اهدافی که در نگاه اول متفاوت به نظر می‌رسند، اما تأنی و تأمل در کشف آنها نشان می‌دهد که هردو یک هدف دارند و آن همان امری است که بعداً به اذن خداوند متعال می‌خواهیم به آن بپردازیم.

۱- نقد عقل عربی-اسلامی

در دوران مدرن، موضوع تعلق فرهنگی به شدت مطرح شده است. آیا هرکسی که یک فرهنگ را مطالعه می‌کند، لزوماً یکی از عناصر آن است؟ آیا هرکسی که با یک تمدن آشنا می‌شود، ناگزیر یکی از اعضای آن می‌گردد؟ این موضوع مستلزم تعریف ملیت‌های فرهنگی دانشجویان با فرهنگ‌های مختلف و علاقه‌مندان به امور آنهاست، چنان که قاعده حاکم در آن "مستلزم این است که روشنفکر به فرهنگ خاصی نسبت داده نشود مگر اینکه در درون آن بیندیشد"^۲ تفکر درون یک فرهنگ با کار بر روی مسائل کهن و مدرن آن تعیین نمی‌شود. با «فکر کردن از طریق آن، مسائل مربوط به یک فرهنگ خاص ممکن است از طریق فرهنگ دیگری مورد بررسی قرار گیرد، اما متفکر به فرهنگ خود وابسته می‌ماند، نه آن فرهنگ تحت مطالعه».^۳

^۱ - ما در اینجا برخی از خاورشناسان را از این حکم استثنا می‌دانیم که خود را با گفتن حقیقت متمایز کردند، و همین امر، منجر به طرد آنها از جانب مردمشان شده است، از جمله: گستاو وایل، گلدزیهر، گستاو لوبون، زیگرید هونکه.

^۲ - الجابری، محمد عابد. تکوین العقل العربي. بیروت والدار البیضاء: مرکز دراسات الوحده

العربیه. عام ۱۹۸۷ میلادی صفحه ۱۳

^۳ - مرجع قبلی، همان صفحه

براساس همین تعریف آغازین، به محققان «مشروعیت» اعطا شد که مجموع مکانیسم‌های تفکر، روش و بینش‌های کنترل‌کننده آن را «عقل» بخوانند. عقلی که به این مجموعه خصال پیوند خورده و به آن اضافه شده است و یک «عقل عربی-اسلامی»، یک «عقل غربی»، یک «عقل ژاپنی» و... را به وجود آورده است. از این رو، هر «عقلی» با مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و مشخصات از دیگران متمایز می‌شود.

بسیاری از محققان معاصر، مستشرقان و نوگرایان، به خواندن عقل عربی-اسلامی و تعیین مختصات کنترلی و ویژگی‌های متمایز آن متوسل شده‌اند. خوانش‌های آن‌ها عموماً یک هدف را دنبال می‌کند، اگرچه نقطه شروع نویسندگان آنها اغلب مختلف و متفاوت بود. برسرهرشاهراهی که نشسته‌اند، ملت را تهدید و دفع کرده‌اند و نقطه شروعشان «از نقد قدیم بوده و وقتی می‌گوییم نقد قدیم، اساساً به معنای نقد عقل است».^۱

این تعاریف همان چیزی است که ما می‌خواهیم در بندهای زیر روی آنها تمرکز کنیم:

الف) عقل عربی-اسلامی یک عقل متافیزیکی است

جایگاه بینشی که شخص برای خود اتخاذ می‌کند، اساساً تمام حرکات، سکونت و تفکر او را در کنترل می‌گیرد. بنابراین، اگر انسان مبنا و اساسی داشته باشد که روح در آن جایی برای خود پیدا نکند، آن هم پس از آنکه ماده سهم خود را در تضمین تعادل مطلوب در زندگی گرفته است، در مقایسه با ویژگی‌های

۱ - الجابری. کیف نتعامل مع التراث. مرجع سابق. صفحه ۴۷

استقرار یافته برخاسته از خرد ایده آلی، که اندیشه او را آن گونه که باید، تکوین بخشیده، عقل عربی-اسلامی هنگام مطالعه و خوانش، ناگزیر ویژگی های ممیزه خویش را به نمایش می گذارد.

بنابراین، موضوع تنها به جنبه های متمایز می پردازد که مشکلی با آنچه پژوهشگر به عنوان مشترکات تقریر نموده است، ایجاد نمی کند. سپس می توانیم برای کسانی که عقل عربی-اسلامی را «متافیزیکی» توصیف کرده اند، بر اساس آنچه در آن وجود ندارد، صورت بندی هایی پیدا کنیم. هر کس در باور به غیب از ثبات درونی خوبی برخوردار نباشد، ناگزیر به سمت توصیف اصل اعتقاد به غیب با اوصافی می رود که به نظر می رسد ارزش آن را کوچک و اهمیت آن را کم رنگ می کند و هر کس نسبت به امری جهل داشته باشد با آن دشمنی می کند. اما وقتی بدون تملق و چاپلوسی برای پایبندی به حقیقت تلاش می کنیم، باید به خاطر داشته باشیم که اگر این وضعیت در عصری بود که جامعه اسلامی به عقب ماندگی و پس نشینی از جایگاه رهبری شناخته شده خود بود، چهره درخشان آن مقطع را تاریک نمی کند. مقطعی که وقتی به نمونه هایی از شخصیت های برجسته آن افتخار می کنیم، نباید غافل شویم که این چهره های برجسته نمایندگان «عقل» و خردی هستند که به متافیزیکی بودن محض متهم اند. خردی که ترجیحاً به عنوان ایمانی توصیف می شود که ماده و روح را با هم آشتی می دهد و زندگی را بر اساس غیب در تعادل قرار می دهد که با ایمان به خداوند متعال، به فرشتگان او، به روز قیامت، به خیر و شر سرنوشت، به بهشت و جهنم، شناخته می شود.

این موضوع در میان بسیاری از دانشجویان فلسفه و تاریخ اسلامی رایج است. در میان دانشجویان این دو ماده درسی، برخی را می یابیم که پژوهشگران مومن

را، هنگامی که در تاریخ تحقیق می‌کنند و به آنچه در وحی آمده است، استناد می‌نمایند، به داشتن باور به متافیزیک، متهم می‌کنند. و می‌گویند: "صاحبان این عقیده، تحولات سیاسی و اجتماعی را که بین سال‌های ۶۲۰ تا ۶۳۲ میلادی در شبه جزیره عربستان و مناطقی که سیاست اجتماعی اعراب مسلمان به آن تسری یافته بود، به نیروی الهی نسبت می‌دهند."^۱ بلکه در انبوه حوادث و تحولاتی که فضای دعوت اسلام و پیروزی‌های جاودانه آن را احاطه کرده بود؛ در ازدحام شرایط اسفبار اجتماعی و اقتصادی اعراب، و "بعلاوه انواع و اشکال اشتیاق به افسانه و اسطوره، باور به ظهور «منجی» از طرف آنان هم انتظار می‌رفت."^۲

تاریخ ثابت کرده است که مداخله قدرت الهی در بسیاری از موقعیت‌های سرنوشت‌ساز محقق شده است و کسانی که هدف آن مداخله قرار گرفته‌اند، بر آن گواهی می‌دهند. اما ایمانی که منحصر به ماده است، انسان را از ایمان به غیب، که حوزه وسیع و گسترده تری است باز می‌دارد.

ب) عقل عربی-اسلامی یک عقل تبیین‌کننده است

ما از سخنان کسانی که ادعا می‌کنند ذهن عرب لفاظی است بسیار شگفت زده شده ایم. ما می‌بینیم که او تمام تولیدات ذهنی متمایز خود را در هر زمینه

^۱ - صالح، فرحان. جدلیه العلاقة بین الفكر العربي والتراث؛ رؤیه النقدیه. بیروت: دار الحداثه. طبعه ۱ عام ۱۹۸۳ میلادی صفحه ۱۴ / دوره ذکر شده در گزیده به دستاوردهای اسلامی در عصر پیامبر اشاره دارد.

^۲ - تیزی، طیب. مشروع رؤیه جدیده للفکر العربی فی العصر الوسیط؛ دمشق: دار دمشق للطباعة والنشر. طبعه ۲ عام ۱۹۷۱ میلادی صفحه ۱۵۴

مختلف دانش فراموش می‌کند. با این حال، وقتی بدانیم که این گفته به گرایش به تقلیل گرایی اشاره دارد که در ادامه به یاری خداوند متعال به آن می‌پردازیم، اندکی از شگفتی کاسته می‌شود. این گرایشی است که در تولیدات اسلامی در طول اعصار، چیزی جز کاستی‌ها و کمک‌های فرسوده‌ای نمی‌بیند که بر اساس چیزی جز ایمان صاحبانش اتفاق نیفتاده است.

مثلاً عقل عربی - اسلامی را عقل مجازی توصیف می‌کنند و می‌گویند: «عقل عرب بیش از آنکه با مفاهیم سر و کار داشته باشد، با الفاظ سر و کار دارد... و سازوکار آن، سازوکار این عقل، در کسب علم - و نه در تولید آن - مقایسه (یا قیاس بیانی یا مجاز) و تمثیل آوردن (یا قیاس عرفانی یا نماد) است و در همه اینها بر مجاز بودن به عنوان یک اصل تکیه می‌زند، قانونی کلی که روش تفکر، اندیشه و جهان بینی او را تعیین می‌کند».^۱

با این حال، طه عبدالرحمن در جداسازی این ادعا به خوبی عمل کرد. هنگامی که اهداف بلندمدت و کوتاه مدت آن را به صورت کلی در «جایگاه این «عقل» ویژه بدون تراثی که به علل دانش و پیشرفت پردازد، استنباط کرد».^۲ که دلیلی برای دور زدن آن "و اتخاذ دیگری است".^۳

از آنجایی که موضوع به این صورت است، پژوهشگر از آن قضیه، اتهامی را به تراث‌سازان، استنباط می‌کند که روش‌های بیان زبانی آنها «در تراث عرب مانند

^۱ - الجابري، بنیه العقل العربي. مرجع سابق. صفحه ۵۶۴

^۲ - عبد الرحمن، طه. في اصول الحوار والتجديد علم الكلام. الدار البيضاء. المؤسسة الحديشه للنشر والتوزيع. طبعه اول. عام ۱۹۸۷ میلادی صفحه ۱۵۳

^۳ - (مرجع قبلی، همان صفحه)

روش‌های نمایشی در محصول فکری یونان است.»^۱ و آن را به یک مبنای متمایز تبدیل کرده که «در نتیجه، تراث، محدود به پرداختن به متون و از همه مهمتر، متن قرآن است».^۲ در واقع، این امر، تعصب و تمایل شدید به تخصص علمی شخص مدعی بوده و نه انصاف علمی او، که باید اعلام شود.

گفتن این موضوع نباید ما را در محدوده معنایی مستقیم خود نگه دارد. بلکه باید ما را وادار کند تا تحولاتی را دنبال کنیم که بر اساس آن نتایج، اجتناب ناپذیر خواهد بود. از جمله آنها تثبیت این اعتقاد در بین مخاطبان سخنانی است که «برخورد با متون مانعی شناختی در راه پیشرفت علم بوده... و دلیلی برای نادیده گرفتن مسلمانان از پرداختن به امور بیرونی و توجه به ظواهر آنها بوده است.»^۳

یک گشت و گذار در تراث بدون هیچ شکی بر ما صحنه می‌گذارد که مشغله مسلمانان به مطالعه علمی پدیده‌های طبیعی، یک واقعیت است. از این رو، تولید دانش آنها محدود به مطالعه روش‌های بیانی نبوده است. از سوی دیگر، این امر مؤید عدم انسجام ادعای قبلی است که عقل اعراب را به عنوان یک عقل تبیین گرمی پندارد.

هدف بعدی این دعوت را طه عبدالرحمن در رسیدن به این، تعریف می‌کند که: «مدارک اندیشه عرب به حدی نمی‌رسد که به تنهایی برای بهره‌مندی از یقین و دستیابی به علم کافی باشد».^۴ وقتی تراث به این شکل ارائه شود باعث از بین

۱ - مرجع پیشین، صفحه ۱۵۴-۱۵۵

۲ - مرجع قبلی، همان مکان

۳ - مرجع قبلی، همان مکان

۴ - مرجع قبلی، همان مکان

رفتن اعتماد به آن می‌شود. این امر، منجر به ایجاد احساسی روانی در بین صاحبان آن می‌شود که تارهای ارتباط آنها را با تراث خود براساس آن، می‌بافند. بنابراین گاهی آن را دست کم می‌گیرند، گاهی، بایکوت می‌کنند و گاهی آن را به چیزی که به دنبالش می‌گردند، محدود می‌کنند. این دیدگاه، درب را برای ورود تولیدات دیگران و پذیرش آنها بدون انتقاد یا بررسی به تمامی باز می‌گذارد.

ت) عقل عربی-اسلامی یک عقل غیر روشمند است

عقل اسلامی عرب متهم به غیر روشمندی شده است. بنابراین عقلی فاقد ساختار و ساختمان، معرفی گردیده است. هر کالایی که می‌آورد، حتی اگر مثبت و سودمند باشد، خوانشی از آن به عمل آورده‌اند که هدفش کوچک شمردن آن عقل، باشد. از روی تعصب و رسوایی، به دنبال نقص و کمبودی رفته‌اند که ارزش آن را کم کند و رتبه اش را پایین بیاورد.

بنابراین، این عقل درمانده زمانی به عنوان یک عقل هنجاری توصیف می‌شد. الجابری در توصیفش از چنین عقلی، آن را مشغول جستجوی «چیزهایی درباره جایگاه و موقعیتشان در نظام ارزشی می‌داند که آن تفکر، - این نظام ارزشی - را به عنوان مرجع و مبنای خود می‌گیرد».^۱ این بدان معناست که عقل عرب، عقلی است که با تمرین چنین اموری، از «دیدگاه واقعگرایی که اشیا را به دنبال مؤلفه‌های ذاتی‌شان جستجو می‌کند و می‌کوشد آنچه در آنها ضروری است را کشف کند»^۲ دور می‌ماند.

^۱ الجابری. تکوین العقل العربي. مرجع سابق. صفحه ۳۱ - ۳۲

^۲ - مرجع پیشین، صفحه ۳۲

این حکم گزینشی که در پی دستیابی به جامع و مانع بودن نیست؛ مبنای این امر می‌گردد که عقل عربی اسلامی به اعتبار «معیار» بودنش، دارای «نگرش تقلیل گرایانه‌ای است که ارزش اشیاء را مختصر می‌دهد».^۱ حاصل آن، بنابر اصل مفهوم مخالف - آن گونه که علمای اصول آن را تعریف کرده‌اند - این است که عقل عرب، یک عقل از هم گسیخته و غیرساختاری است که با مبنا قرار دادن چیزهای دیگر به مسائل می‌نگرد. از این طریق، او قادر نخواهد بود عناصر را پس از تجزیه و تحلیل آنها "به نحوی که آنچه در آنها ضروری است برجسته شود" ترکیب کند.^۲

عقل عربی - اسلامی ازسوی دیگری غیرانتقادی توصیف می‌شود. مشخصه‌ای که باعث می‌شود همه چیز را همان طور که هست بپذیرد و بدون درخواست توجیه یا توضیح، به نظرات دیگران رضایت دهد. "گوئی" ^۳ در این باره می‌گوید: «روح شرقی مخالف روح ماست... و از ادراک انتقادی عقلانی محروم است... و هیچ حسی از واقعیت ندارد»^۴

^۱ - مرجع قبلی، همان صفحه

^۲ - مرجع قبلی، همان صفحه

^۳ - ("او ژیل دوگوتیا، متولد ۱۸۵۸ و درگذشته ۱۹۵۲ میلادی، فیلسوف و متفکر فرانسوی است که به دلیل گرایش مادی گرایانه به فرهنگ اسلامی شهرت دارد. نگاه کنید به :

Collectif. Dictionnaire de la langue française: noms communs- noms propres, ITALIE: Hbachtte edition ۵, ۱۹۹۸, p. ۵۵۸

^۴ - به نقل از : لاکوست، ایف. العلامه ابن خلدون. ترجمه میشل سلیمان. بیروت: دار ابن خلدون. طبعاً ثلاثه. عام ۱۹۸۲ میلادی صفحه ۹۶.

انگیزه‌های این حکم پس از آن روشن می‌شود که بدانیم مقدمه‌ای برای ارزیابی کار عبدالرحمن بن خلدون و دستاورد چشمگیر اوست.

این زمانی است که می‌گوید: «ابن خلدون می‌خواهد بفهمد» و این چیزی است که برای یک مسلمان کاملاً غربی به حساب می‌آید... «این شرقی ذهن انتقادی هوشیار دارد و این ما را وامی‌دارد که بگوییم او یک مفهوم غربی از تاریخ دارد.»^۱

از مطالب فوق روشن شد که وقتی گوته ذهن عربی-اسلامی را غیرانتقادی توصیف می‌کرد، راه را برای این نتیجه هموار می‌کرد که دستاورد ابن خلدون دارای مشخصات غربی است نه مشخصات اسلامی. نیکویی عقل عربی - اسلامی هر چه که باشد، باید دنبال طرفی بگردد که آن را بپذیرد و بهتر از طرف غربی نخواهد یافت!!! اشتباهات و لغزش‌های او هر چه باشد، ناگزیر به دلیل ماهیت شلخته‌اش است که از ویژگی‌های اوست.

ازاین ویژگی، و ویژگی دیگری مبتنی بر تجدید عقل عربی-اسلامی پی ریزی می‌گردد. و آن، این واقعیت است که باهر داده‌ای که برخورد می‌کند بدون بررسی و تحلیل، آن را می‌پذیرد. در واقع این عقل،

یک عقل منفی مصرف‌کننده‌ای است که «امادگی عمیق در دریافت داده‌ها، با نداشتن روحیه انتقادی»^۲ را یکی از ویژگی‌های خود قرار داده است.

اگر گزاره‌های پیشین مربوط به خلع خصلت روش‌شناسی از عقل باستانی عربی-اسلامی بود، اخیراً گزاره‌های دیگری به رفع آن از عقل جدید عربی-

^۱ - مرجع قبلی، همان صفحه.

^۲ - الجابري. تكوين العقل العربي. مرجع سابق. صفحه ۴۶.

اسلامی اشاره دارند. به طوری که روش شناسی را در طول اعصار از او نفی می‌کنند. آن را این گونه توصیف نموده‌اند که نتوانسته است، مکانیسم‌های اندیشه خود را توسعه دهد. بنابراین باید به آموزش و سوق آن رو به جلو، توجه و اهتمام نمود.

یکی از مستشرقان می‌گوید: «و هنگامی که همکاران مسلمان ما رویکردهای مدرن در تحقیق علمی را بیاموزند و سپس رویکرد ما را در تحقیق، تکمیل و گاه اصلاح کنند، من اولین کسی خواهم بود که از این بابت خوشحال خواهم شد.»^۱ این بیانیه‌ای است که برخاسته از دیدگاه تمرکزگرایانه غربی است که مدعی رهبری در همه چیز هستند.

در کنار آن، بیانیه‌ای از یکی از مدرنیست‌های عرب را می‌یابیم - بیانیه‌ای که از دیدگاه ماتریالیستی مارکسیستی نشأت می‌گیرد - که در آن، آثار دانشمندان معاصر عرب^۲ را چنین توصیف می‌کند که مبانی و اساس روش‌شناختی و دیدگاه‌هایشان در برخورد با تراث متفاوت و متناقض بوده است. زیرا "آنها به نوبه خود قادر به نفوذ به اصل مسئله نبودند"^۳ این فقط به دلیل دو عامل بود که مانع آنها می‌گردید: "اولین مانع، عامل اجتماعی، سیاسی و عینی بود. آنها نتوانستند

۱ - ارکون، محمد و دیگران. کلود کاهین به انور عبدالمالک پاسخ می‌دهد. نامه‌ای به سردبیر مجله دیوژن. شرق‌شناسی در میان موافقان و مخالفان آن. مترجم: هاشم صالح. بیروت: دارالساقی، ۱۹۹۴م، صفحات ۳۵-۳۶ عرض کنم که از این به بعد درارجاع به این منبع با عنوان «الاستشرق بین دعائه و معارضیه» اشاره خواهیم نمود.

۲ - این علما عبارتند از: محمد عبده، علی عبدالرزاق، طه حسین و العقاد. انظر: تیزینی. مشروع رؤیه جدیدة للفکر العربی فی العصر الوسیط. مرجع سابق. صفحه ۱۲۹.

۳ - مرجع قبلی، همان صفحه

از نظر فکری از تباری تاریخی که بین ذهنیت فنودالی و ذهنیت بورژوازی رخ داده بود فراتر بروند... و اما عامل دوم، ذاتی و معرفتی بود، و در وجود خود آن متفکران پنهان شده بود؛ آنها نتوانستند در تحقیق جامعه و تاریخ بشر به رویکرد ماتریالیستی تاریخی نزدیک شوند.^۱

پژوهشگر عینی گرا این افراد را در جهالت می بیند، اما واقعیت این است که آنها یکسان نبودند. برخی خود را به آغوش بینش غربی انداختند و قصد داشتند از طریق آن مولفه های ملت را از بین ببرند. در میان آنها کسانی بودند که میانه رو بودند و از هر چیزی آنچه را مفید می دیدند، می گرفتند و به سهمی از مولفه های تعلق می رسیدند. اما تمایل به قضاوت بدون اندیشه باعث شد که در اتخاذ چنین موضعی تردیدی نداشته باشد. موضعی مبنی بر این باور که هر کس از نقطه ای که آنها شروع کرده اند، شروع نکند از حق و درستی منحرف می شود. و از آنجایی که پژوهشگر مدرنیست از سر غرور خود را "داناترین" و "فهم ترین" مردم می داند،

و خود را «شایسته تر» از آن می بیند که امری کوچک یا بزرگ از دایره علم او غایب بماند. با این بینش، شروع به مشاهده تحقیقاتی در زمینه تراث اسلامی می کند، که به همه گروه ها و احزاب فکری آن می پردازد، اما به دلیل اینکه به رویکرد عقلانی او پایبند نبوده اند، تمام این تحقیقات را پایین تر از سطح علمی مورد نظر خود می داند.

^۱ - مرجع قبلی، صفحه: ۱۲۹-۱۳۰

ث) عقل عربی - اسلامی عقلی متناقض است

شاید مبنای ادعای تناقض در این واقعیت نهفته باشد که عقل عربی - اسلامی، زمانی که فرهنگ اسلامی را نمایندگی می‌کند که همچنان که به عالم مادی باور دارد به غیب نیز معتقد است، در تضاد نامطلوبی قرار گرفته است. هر چیزی که به دین مربوط می‌شود باید در ذهن جمعی انسان ثابت شود که عقلانی نیست و نباید باشد، زیرا صفت «عقلانی» صفتی است انحصاری از جانب کسانی که ادعا می‌کنند حق را در اختیار دارند. هیچ کس دیگر هم به آن نمی‌رسد مگر اینکه مسیرهای اعتقادی و بینشی را که آنها در زندگی ارائه داده اند، دنبال کنند. با توجه به تضاد اصولی که به ملت‌های فرهنگ اسلامی نسبت می‌دهند، تعداد زیادی از افراد فرهنگ‌های غربی این موضوع را مطرح کرده‌اند. اما آنچه عجیب است این است که ما در کشورهای اسلامی صداهایی را می‌بینیم که از اینجا و آنجا برمی‌خیزد و همین مسائل را بدون اشاره به نقاط نقض بازگو می‌کنند، و آن را به دیگران متصل می‌کنند.

وقتی گام‌های مسیر حاکم بر نمایندگان این موضوع را دنبال می‌کنیم، در می‌یابیم که مسیری است که به همان مبانی غربی که در بالا ذکر شد باز می‌گردد. در این صورت معلوم می‌شود که این مسئله، بیانه‌ای است که دارای منابع متعدد درونی و بیرونی است و می‌توان آن را در روی یک سکه توصیف کرد.

یکی از گفته‌های رایج آن‌ها در این زمینه، آن چیزی است که طیب تیزی می‌گوید: «ادراکات دینی به طور مشروط شامل تلاش برای جدا شدن از تاریخ ملموس و شخصی است، از این طریق، بین آنچه انسان باور دارد و آنچه انجام

می دهد، فاصله ایجاد می شود»^۱ این ما را در سطح گفتن یک تناقض اختیاری مبتنی بر ترکیب اعتقاد به غیب و اعتقاد به ماده نگه نمی دارد. بلکه ما را بر آن می دارد که عقل عربی-اسلامی را متهم کنیم که از عقده جدایی رنج می برد؛ یعنی صاحب این عقده، از آنجا که دارای شخصیت نیست، چیزی را که در دل ندارد اظهار می کند. شخصیتی که اگر از دست برود، خیلی چیزها از دست می رود.

همچنین از جمله سخنان آنان، حتی اگر بر امر خاصی، که بیانگر موضع گیری عام آنهاست، تمرکز کنند، گفته یکی از خاورشناسان در مورد ابن خلدون است. ایشان از دستاوردهای ابن خلدون، با وجود این که قاضی و فقیهی جوینده مرجعیت اسلامی بوده، ابراز حیرت کرده و گفته است: «تنها فرضیه، بلکه تنها فرضیه قابل قبول، این است که اندیشه ابن خلدون را مجموعه ای متناقض بدانیم. باوجود این که ابن خلدون از منظر فلسفی، مطلقاً به وحی الهی معتقد است. در مورد دنیای محسوس و ملموس، مانند یک متفکر تجربی رفتار می کند»^۲. بنابراین «دو گرایش فکری متناقض» او را به سوی خود می کشند.^۳

ج) عقل عربی-اسلامی عقلی است که به دنبال گذشته است

عقل عربی-اسلامی اغلب به گونه ای توصیف شده است که بسیار بیشتر از حال و آینده، گذشته را دنبال می کند. این خصوصیتی است که او را انقدر که وادار می کند واقعیت دیگرانی را که از دنیا رفته اند زندگی کند، تشویق نمی کند

^۱ - مرجع پیشین. ص ۱۵۶.

^۲ - لا کوست. العلامه ابن خلدون. مرجع السابق. صفحه ۲۳۴

^۳ - مرجع پیشین. ص ۲۳۵

واقعیت خود را زندگی کند. این امر از آنجا مشهود است که قدیم، حضور خود را «در درون جدید، برای غنی سازی و پیوستگی آن نشان نمی دهد، بلکه حضور خود را با آن، در کنار آن، در رقابت با آن تثبیت کرده و آن را در غل و زنجیر قرار می دهد».^۱

کسانی که بر این باورند، معتقدند، موضوع به این جا برمی گردد که وقتی عرب به آینده خود می اندیشد، «تکیه گاه و پایگاه خود را در امروز مردود و مرفوض خود نمی یابد؛ بلکه آن را در پایگاه دیگری در گذشته باشکوه جستجو می کند. گذشته ای که بار همه امیدهای آینده بر آن می افتد».^۲

گفتن این سخن، ذهن توصیف شده را ذهنی واپس گرا می سازد که راه اندازی نمی شود. هر چند که دلایل راه اندازی و شروع، به خود او و خواست و اراده اش بر گردد، اگر آینده آن چیزی است که می خواهد - طبق این قول - با بهره مندی از انرژی های مادی و معنوی می تواند آن را تثبیت کند.

روش همگانی سازی پذیرفته شده در اینجا، مانند جاهای دیگر، چیزی است که عقاید بسیاری از عربهای مدرن را متمایز می کند. بدون درنگ لازم برای محدود کردن اظهارنظرها و بررسی سخنان، کلمات همین طور بدون اندیشه صادر می شود. گویی از حقیقت محضی سخن می گوید که به هیچ وجه باطلی به آن راه ندارد و خوانش او بیانگر قوانینی است که هیچ استثنایی نمی شناسد.

آنچه صحت برداشت نسبت هگانی سازی ما را به آنها نشان می دهد، کوتاهی و کم بینی است که باز در توصیف سلفیت از آنها می یابیم. در بیانش از سلفی

^۱ - الجابري، تكوين العقل العربي، مرجع سابق، صفحه ۵۱

^۲ - الجابري، كيف تعامل مع التراث، مرجع سابق، صفحه ۴۹

گری - سلفی گری به تنهایی - به عنوان تفکری که بینشی روبه گذشته دارد، گفته می‌شود: «این بینش سلفی «قبیله‌ای» یک امکان را به انسان می‌دهد: نگاه دوختن به گذشته، آرزوی برگشتن به آن، و تسخیر حال، از طرف گذشته، به شیوه‌ای خودسرانه و تحقیرآمیز».^۱

آیا باید توصیفی کلی را در نظر بگیریم که هیچ عربی را استثنا نمی‌کند؟ یا گزاره‌ای را می‌گیریم که توصیف را محدود می‌کند به کسی که بیانیه خصمانه را بیان می‌کند؟

اما از سوی دیگر می‌بینیم که این توصیفی که عقل عربی-اسلامی را به صورت جزئی یا کلی هدف قرار داده، دروازه‌ی خطرناکی است که همه کسانی که می‌خواستند به فرهنگ اسلامی حمله کنند، از آن وارد شده و آن را اساس و مبنای حرکت خود قرار داده‌اند. در گذشته، «جنبش شعوبی گری، به حمله و به چالش کشیدن گذشته عربی تمایل داشت»^۲ تا فرهنگ اسلامی و مردم آن را تنزل دهد.

در عصر جدید، مستشرقان آن را دروازه بزرگی می‌دانستند و از آن برای تحریف تراث اسلامی به گونه‌ای استفاده می‌کردند که در میان بسیاری از فرزندان امت ورق را به سود خود برگرداندند. آنها هم آگاهانه یا نا آگاهانه، شروع به مخالفت با فرهنگ خود و خدمت به اهداف دیگر نمودند. مستشرقین پس از دانستن

۱ - تیزی. مشروع رؤیه جدیدة للفکر العربی فی العصر الوسیط. مرجع سابق. صفحه ۱۳۴

۲ - الجابری. تکوین العقل العربی. مرجع سابق. صفحه ۶۰

اینکه «ریشه‌های تراث را برای درک اصول و قواعد آن باید تا حد ممکن تحلیل نمود و عناصر خوب موجود در آن را از بین برد»،^۱ به تراث ما روی آوردند. به اندازه کافی روشن شده است که هرکس با فرهنگ اسلامی دشمنی می‌کند، چه بیگانه باشند و برای آگاهی از تراث و آداب و رسوم و دیدگاه‌های آن شرق شناس شده و به احزابی که نقششان دور از فرهنگ و آنچه پیرامون آن است خدمت نمایند. یا از فرزندان خود امت باشد، که به هویت متمایز خود حس پیوستگی نداشته و چنین می‌پندارد با نگرش منفی خود به تراث، کار نیکی انجام می‌دهد و مسیری را هموار می‌کند که به پیشرفت و شکوفایی ملت می‌رسد. بلکه با این داشته و نداشته به ایستگاه نهایی می‌رسد که کسانی غیر از مردم امت اسلامی از آن بهره مند می‌شوند.

همگی به نقد عقل عربی-اسلامی به عنوان بخشی از پروژه‌های بزرگ مبتنی بر رویه‌ها و مراحل متعدد متوسل شده‌اند و با هر آنچه تهمت به آن است، راه را برای روندی هموار می‌کنند که آسیب به اعماق تراث و فرهنگ می‌رساند. زیرا وقتی نقد عقل عربی-اسلامی را بپذیریم، همین دروازه اصلی شک در کلیت آنچه این عقل تولید کرده است، خواهد بود. همچنین دروازه‌ای خواهد بود برای از دست دادن اعتماد به تمام فرهنگ اسلامی و دستاوردهای تمدنی آن، که منشأ منافع همه جانبه بشر بوده و هستند.

به منظور روشن شدن برخی از آنچه که به این جنبه مربوط می‌شود، موارد زیر را مورد بحث قرار می‌دهیم.

^۱ - رودنسون، ماکسیم. "الدراسات العربیه والاسلامیه فی اروپا"، الاستشراق بین دعاته ومعارضیه. محمد ارکون واخرون. ترجمه: هاشم صالح. بیروت: دار الساقی. طبعه واحد. عام ۱۹۹۴ میلادی. صفحه ۷۰

۲- نقد دستاورد تراث

حمله به دستاورد تراث اسلامی در عصر مدرن، به عنوان پروژه شرقشناسی یا بخشی از آن پروژه با خاورشناسان خود را نشان داد. پس از آن جریانات مختلف مدرنیته وظیفه چرخش شدید به سوی تراث اسلامی و منابع آن را جهت نقد آن بر عهده گرفتند. انتقادی که به حد و مرزی پایمند نبوده و در هیچ سطحی از سطوح هجمه بی پروا، که بین یک حوزه دانش و حوزه دیگر تمایز قائل شود، متوقف نمی‌گردد.

از این منظر این جریان‌ها معتقدند که نقد غرب به اندازه کافی انجام شده است! این همان چیزی است که باید مبنای آشکارسازی عیوب و کاستی‌ها، اتخاذ دیدگاه‌های غربی که مقدسات را به رسمیت نمی‌شناسند و مرجع و منبع را رعایت نمی‌کنند، قرار گیرد. زیرا اگر انتقاد از دیگران «سهم خود را کامل بگیرد، باید حد و مرز و مظاهر تملق و ستایش بیش از حد را از بین برد و حرمت و مانع را از بسیاری از عرصه‌های ممنوع فکر و نقد برداشت».^۱

مشاهده دو سویه‌ای که در این زمینه ما را به شدت به سوی خود می‌کشاند این است که اگر شرق‌شناسی به نقد ذات اسلامی می‌پرداخت و مسائل فرهنگی آن را بررسی می‌کرد، گاه در کاستی‌ها مبالغه می‌نمود و گاه حقایق را تحریف می‌کرد. در معرفی فرهنگ اسلامی، بررسی نسخه‌های خطی، مطالعه علوم، فهرست‌بندی متون، زدودن غبار سال‌ها از آن، در حالی که زیر آوار جهل خود، ناشناخته مانده بود، نقشی نه چندان کم‌اهمیت داشت.

^۱ - هیئه التحرير. النهضه في افق وحدوي. مرجع سابق. صفحه ۶

با این حال، صفحه پستی این برداشت مسیر دیگری را طی می‌کند. زیرا نواندیشانی که نقش مستشرقان را در بررسی مسائل امت اسلامی ادامه دادند، همان نقشی را که خاورشناسان داشتند، ایفا نکردند و یا بهتر بگوییم که برخی از آنها را انجام دادند و از برخی دیگر روی گردانیدند. این بررسی به شدت ادامه دارد و رصد جوهی که در شک و تردید مردم ملت نسبت به فرهنگ، تراث و سیره اجدادشان نقش اساسی دارد، به شکل چشمگیری در دنیای مردم نمایان است. اما وجه تکمیلی دوم پروژه شرق‌شناسی که مختص تحقق تراث اسلامی و رساندن آن به مردم است، نشان می‌دهد که از نقش‌های متجدد در میان فرزندان ملت محسوب نمی‌شود.

نواندیشان در رابطه با تراث اسلامی، احساس آلوده‌ای دارند که نمی‌خواهند تراث را به خودی خود احیا کنند - و دستیابی به آن و رساندن آن به مردم منجر به این نتیجه نامطلوب برای آنها می‌شود- بنابراین مطالعه آنها در چارچوب مطالعاتی قرار نمی‌گیرد که از طریق آن احیای تراث حاصل می‌شود. بلکه در ردیف اموری قرار می‌گیرد که به نظر می‌رسد هدفی برای از بین بردن چیزی است که پس از آن که مانند اجساد یا استخوان‌های پوسیده شده بوده، نجات یافته و احیا شده است.

گرایش‌های غربی، اعم از لیبرال و مارکسیستی، توجه زیادی به تراث اسلامی داشته‌اند و می‌خواستند دیدگاه‌های متفاوت خود را در مطالعه آن به کار گیرند. لیبرالها، جهت‌گیری خاصی نسبت به او دارد که در خدمت استعمار مادی ملموس است. آن کسی که گرایش اجتماعی دارد ممکن است به گونه‌ای به آن برخورد کند که مستلزم حذف ایده‌هایش و ایجاد بینشی باشد که متناسب اوست، به طوری که در آرزوی تغییر ساختارها و فراتر رفتن از ثوابت باشد.

بنابراین، می‌دانیم که این دو روند، در تضاد و رقابت با هم هستند. هر یک از آنها به روش خود کار می‌کنند تا حامیان خود را به دست آورند و آنچه را که در مطالعه تراث ملّتی که قربانی امواج قدرتمند آنها شده است ثابت کنند. می‌بینیم که مستشرقان لیبرال فراخوانی صریح دارند تا رویکردهای خود را که در خدمت دیدگاه کشورهایشان نسبت به کشورهایی است که تراث آنها مورد مطالعه قرار می‌گیرد، به کار گیرند. از رویکرد فلسفی خود یعنی زبان‌شناسی تاریخی^۱ شروع کرده، با گذر از مقایسه‌های انسان‌شناختی بین غربی‌ها و اعضای اقوام اسلامی^۲، در نهایت با دیدگاهی سودگرایانه^۳ که توسط بسیاری به رهبری ماکیاولی مشاهده شد، به رویکردهای خود پایان دادند.^۴

۱ - آرکون اشاره می‌کند که خاورشناس ویلفرد کانتول اسمیت رویکرد فلسفی را در منابع قانون‌گذاری اسلامی به کار برد و از طریق آن دریافت که این اصول چیزی جز مشروط کردن ادراک انسان از شریعت مقدس نداشتند. ر.ک. آرکون، *فهم الاسلام الاستشراق بین دعائه و معارضیه*، مرجع سابق، صفحه ۲۵۲.

۲ - غربی‌ها رویکردهای انسان‌شناختی را در مورد بسیاری از اقوام اسلامی به رهبری لوی استروس به کار بردند. ر.ک. لکلرک، جیرار. *انتروبولوجیا و استعمار*. ترجمه: جورج کتوره. بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات. عام ۱۹۹۰.

۳ - بینش فایده‌گرایانه بر بسیاری از غربی‌ها در روابطشان با مردم استعمار که شامل جهان اسلام می‌شد، حاکم بود و از زاویه آن می‌نگریستند و مشروعیت اعمال خود را در گفتارشان که «هدف وسیله را توجیه می‌کند» جستجو می‌کردند.

۴ - او نیکلاس ماکیاولی است که در سال ۱۴۶۹ میلادی متولد شد و در سال ۱۵۲۷ میلادی درگذشت. نویسنده ایتالیایی که به دلیل تمایلات سودمندی خود در تئوری و عمل شناخته شده

در این زمینه، نوگرای عرب، به عنوان کمک و خدمت به بینش غربی به قیمت از دست دادن تراث و فرهنگ ملت، موقعیتی پیدا می کند که در پیشبرد این رقابت تب آلود تا بیشترین حد مشارکت داشته باشد. محمد ارکون در این باره می گوید: «اندیشه اسلامی در پرتو مدرن ترین پرسش ها و روش شناسی ها برای نقد ایدئولوژی ها، نیاز مبرمی به بازتفسیر گفتمان قرآنی و تمامی صورت بندی های کلامی، فقهی و اخلاقی حاصل از آن دارد».^۱

ممکن است کسی بگوید که اعمال یک رویکرد خاص به یک فرهنگ خاص به معنای آسیب رساندن به آن نیست. با این حال، این بیانیه سطح جدی بودن موضوع را نشان نمی دهد. روش، بینش و موضع گیری است و خود نویسنده بیانیه، هدف خود را در این فراخوان بیان می کند و تصریح می کند که قصد دارد «با همه اینها به تمام دیوارهای فرهنگی جداکننده، و تمام تعاریف و چارچوب های فکری که زمان تقدیس کرده است، نفوذ کند (یا زیر پا بگذارد)».^۲

در کنار اینها، خاورشناسان مارکسیست را می یابیم که به تراث اسلامی همانند تشنه ای در جستجوی آب سرد و زلال، روی آورده اند و کار را به جایی رسیده که بسیاری از آحاد امت اسلامی ما شروع به بیان خواسته های آنها کرده، این حقیقت را می ستایند که روش اسلامی تراث باید به روش ماتریالیستی تاریخی مطالعه شود. می گویند: «با توجه به موارد فوق، ما می خواهیم تأکید کنیم که این

است. Laffont Robert Le nouveau dictionnaire des auteurs de tous les temps.

(et de tous les pays parisiens: bouquins. ۱۹۹۸, p. ۱۹۸۷)

۱ - ارکون، فی فهم الاسلام، مرجع سابق صفحہ ۲۵۲.

۲ - مرجع قبلی، همان صفحہ

روش واقعاً می‌تواند موضوع «تراث» عربی-اسلامی را به گونه‌ای مطرح کند که حقوق این تراث و جنبه‌های روشن و مثبت ربوده شده آن را احیا کند.^۱

در نظر داریم برخی از موضوعاتی را که این محققین بدون توجه به گرایش هایشان مطرح کرده‌اند بررسی کنیم. تا در خلال آن، میزان دانشگاهی بودن برنامه‌های درسی را که آنقدر تمجید کرده‌اند، دریابیم. برنامه‌هایی که در مواقعی میزان بیهودگی‌شان عیان می‌گردد و زمانی دیگر شدت تعصب آن نسبت به تراث اسلامی نمایان می‌شود.

اما آنچه ما می‌خواهیم این است:

الف) گزینش تاریخی

غالباً می‌بینیم که کسانی در مطالعه تراث اسلامی این مسیر را دنبال می‌کنند، همانطور که با مطالعه اعصار متعدد آن، به دنبال پوشش یک دوره زمانی هستند، از درک موضوعات مختلف آن به عنوان موضوع غافل هستند.

از جمله این صحنه‌ها - همانطور که ارکون اشاره می‌کند - این است که در می‌یابیم خاورشناسان در بررسی این تراث، علیرغم فراوانی و تنوع، به گستره زمانی آن که در طول قرن‌ها امتداد می‌یابد، به استثنای مراحل منتخب تاریخی، توجه نکرده‌اند. بسیاری از آنها اعتراف کردند که «توجه خود را بیش از حد - و اغلب - بر برخی از دوره‌های تاریخی بیشتر از دوره‌های دیگر متمرکز کرده‌اند،

^۱ - تیزی. مشروع رؤیه جدیدة للفكر العربي في العصر الوسيط. مرجع السابق. صفحه ۱۳۶

دوره‌هایی که به نظر آنها درخشان‌تر و باشکوتر از دوره‌های دیگر به نظر می‌رسند.^۱

معنای آن صحنه درخشان تاریخی در مقیاس بسیاری از مستشرقان این است که در آن زمان، بستری مساعد برای تخلیه همه نگرش‌های مشکوک آنها نسبت به فرهنگ اسلامی می‌یابند. تمرکز در میان آنها - همانطور که محمد قطب اشاره می‌کند - بر فضایی بود که "تاریخ سیاسی مسلمانان برای آنها فراهم کرده بود... شکی نیست که تاریخ سیاسی مسلمانان بدترین تاریخ در کل تاریخ آنها است!"^۲ این نتایج "به عنوان دستاوردهای نهایی علم"^۳ در نظر گرفته شد، که "تصویری غیر واقعی از آن تاریخ به دست می‌دهد... تصویری بی ریخت و مسخ شده!"^۴

توجه خاورشناسان به مراحل خاص، نشان دهنده جهل و نادانی و کمبود دانش و درک آنها نیست، بلکه نشان دهنده دلبستگی آنها به بینشی است که هدف آن فقط دید زدن کاستی‌هایی است که تاریخ مسلمانان از آنها در امان نیست. رسیدن به هدفی که مربوط به فرزندان مسلمانان است تا واقعیت فرهنگ و تمدن و تراششان را از آنان پنهان دارند. آرزوی دستیابی به این حقیقت است که

۱ - ارکون. کلود کاهن یرد علی انور عبد الملک، رساله الی الرئيس تحرير مجله دیوجین. "الاستشراق بین دعائته ومعارضیه" مرجع سابق. صفحه ۳۷

۲ - قطب، محمد. کیف نکتب التاريخ الاسلامي. مرجع سابق. صفحه ۱۳

۳ - رودنسون. الدراسات العربيه والاسلاميه في اوروبا. مرجع سابق. صفحه ۶۳

۴ - قطب، محمد. کیف نکتب التاريخ الاسلامي. مرجع سابق. صفحه ۱۳

«تاریخ اسلام چیزی ندارد که موجب غرور مسلمانان شود، بلکه برعکس، دلیلی بر انزجار و بیزاری از آن است».^۱

اگر علاقه به دوره‌های خاص تاریخی، چیزی است که شرق‌شناسان به آن ولع دارند، به مسائل و موضوعات خاص نیز حرص و ولع نشان داده‌اند. در میان این مسائل، علاقه آنها را به مطالعه شعر کهن عربی می‌یابیم که باعث شد نظریه خود را، در زیر سؤال بردن حقیقت آن، توسعه دهند.^۲

با ایجاد شبهه در شعر عربی قدیم، به فرهنگ اسلامی آسیبی نمی‌رسد. اما آسیب، هنگام صحبت از هر آنچه که از طریق آن، این شعرهم منتقل شده، که همان حافظه باشد، خود را نشان می‌دهد. در اینجا متوجه می‌شویم که هدف آنها محدود به موارد مشکوک نبوده، بلکه در صدد تعمیم حکم بر هر چیزی که مشمول همان سازوکار است، از جمله قرآن کریم و سنت شریف پیامبر (ص) بوده‌است.

اگر فرد فرهیخته در برخورد با افکار بیگانه قاطعیت داشته باشد، خطر ممکن است در چیزی مانند آنچه گفته شد، نباشد. اما این خطر زمانی است که تکرار کننده گفته‌های آنها شود؛ به بیانیه هایشان متقاعد گردد؛ در مجالس و محافل سخنانشان را پخش کند. بهتر است آثار مستشرقان را "در نادیده گرفتن مسائل و

۱ - مرجع قبلی. ص ۲۹

۲ - جابری در این زمینه خاطرنشان می‌کند که برای اینکه شعر به شاعران جاهلی نسبت داده شود، در واقع نه تنها شاعران پیش از اسلام، بلکه شعر پیش از اسلام نیز باید وجود داشته باشد که به سبک آن بافته شده باشد، بنابراین انتساب بدون مدل قبلی امکان پذیر نیست. ر.ک. الجابری. تکوین العقل العربي. مرجع سابق. صفحه ۵۷

بی توجهی به حقایق تاریخ"،^۱ الگو قرار ندهیم. بلکه بهتر است از تک تک حرکات آنها آگاه باشیم؛ زیرا فقط بر اساس هدفی مشکوک استوار شده است و تا اثبات بی غلّ و غش بودن آنها باید تحت نظر و شناسایی قرار گیرد... و بی اعتماد بودن، دوراندیشی است.

یکی از مظاهر گزینش تاریخی این است که برخی را از نوگرایان می‌یابیم که آشکارا می‌گویند؛ پروژه آنها در خوانش تراث اسلامی باعث شده است که «مسائل اصلی اندیشه عربی/ اسلامی قرون وسطی را هدف قرار دهند، که تاثیر محسوسی در شکل‌گیری، رشد و توسعه این اندیشه ایجاد کرده است».^۲ این همان راهی است فقط برای کسانی طی کردنش ممکن است که اولاً در فلسفه کارکنند، ثانیاً به موضوعاتی بپردازند که در به کارگیری رویکرد ماتریالیستی تاریخی مفید باشند؛ همچنین برای ارائه خوانشی ویژه در زمینه‌های خاص از مسائل شناخته شده در تاریخ اسلام بوده‌اند.

تکیه بر گزینش در برخورد با تراث اسلامی، از آنجایی که مبتنی بر انتخاب نکاتی است که در خدمت بینش پژوهشگر می‌باشد، با ایراداتی همراه بوده که متون در میان ابعاد خود حمل می‌کند. در آن زمان، پژوهشگر به واژگونی حقیقت متوسل می‌شود و در آن چیزی را می‌جوید که با آنچه او به آن اعتقاد دارد سازگار باشد.

نمونه‌ای از آن دست، این است که طیب تیزی‌نی را داریم که - وقتی از «اخته کردن بردگان» در دوران خلافت راشدین و خلافت اموی صحبت می‌کند - نشان می‌دهد " «اخته کردن» برده‌ها شکل اصلی محدود کردن بردگان در

۱ - قطب، محمد. کیف نکتب التاریخ الاسلامی. مرجع سابق. صفحه ۲۳.

۲ - تیزی‌نی. مشروع رؤیه جدیدة للفکر العربی فی العصر الوسیط. مرجع السابق. صفحه ۵.

حکومت بود.^۱ در حالی که یقین داشت که دوران خلافت راشدین یکی از پررونق ترین دوره‌های تاریخ اسلام بوده است. همچنین به خوبی می‌دانست که اسلام چنین کاری را حرام کرده است. اگر مالک برده، با این کار، زمان عدم حضورش در خانه، ناموسش را پاسداری کند، از طرفی تباه گرداندن حقوق دیگران است.

وقتی شخصی از زبان استادی که در دانشگاه‌های عربی شهرت یافته است چنین سخنی دریافت می‌کند، در حالی که از این حقیقت غافل است که تعداد اندک بردگان ناشی از دعوت اسلام برای آزادی آنها بوده است، نه از "اخته کردن" که از آن طریق مانع تولید نسل و ازدیاد آنها گردند. اسلام با وضع راه‌ها و مسیر هایی، در شکل و قالب کفاره‌های مربوط به موقعیت‌های خاص^۲ و قربانی‌های داوطلبانه، دری را برای مسلمانان باز می‌کند تا با اعطای انسانیت به برادرانشان

۱ - مرجع قبلی. ص ۱۶۵

۲ - از جمله کفاره سوگند که قرآن می‌فرماید: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّرتُوهٗٓ ۖ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تَطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۖ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ۚ ذَلِكَ كَفَرُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ ۚ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ ۚ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [المائدة: ۸۹] کفاره قتل که می‌فرماید: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً ۖ وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۖ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ ۚ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا ۖ فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۖ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدْيَةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ ۚ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۖ مُؤْمِنَةٍ ۖ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ ۖ تَوْبَةٌ مِّنَ اللَّهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا [النساء: ۹۲] و کفاره زنا: وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ [المجادلة: ۳]

به خدا نزدیک شوند. باید گفت که چنین شخصی، فقط در زیر سوال بردن اخلاق مسلمانان و تحقیر تمدن اسلامی عجله می‌کند. به ویژه اگر سخنان پژوهشگر را نتیجه‌نهایی و غیر قابل بحث تلقی کنند، در ذهنشان چنان خواهد نشست که این تمدن بر مبنای انسان دوستانه ایجاد نشده است و هیچ نقشی در بیرون آوردن مردم از تاریکی به سوی نور ایفا نکرده است. از آن طریق آنچه ستودنی است، مذموم و منفور می‌شود و جایگاه تمایز مثبت به جاذبه‌ای برای همه انتقادات و تعصبات تبدیل می‌گردد.

وقتی موضوع مورد نظر پژوهشگر را بررسی می‌کنیم، منبع و مرجع او را در کتاب‌های تاریخی و زندگی‌نامه‌ها نمی‌یابیم، بلکه آن را در کتاب‌های مستشرقان و امثال آنها پیدا می‌کنیم. استفاده آنها از کتب مستشرقین،^۱ غالباً نه برای نقد و رد ادعاهای مغرضانه، بلکه برای توصیه و تاکید بر درستی مطالب آن از سوی همین پژوهشگران نقل می‌شود. این یک اشتباه نابخشودنی از جانب کسانی است که مدعی خدمات روشمند و عینی به تراث امت برای ارتقای آن هستند.

عجیب تر این است که پژوهشگر تلاش می‌کند تا به عنوان کسی که اسرار درون را می‌داند ظاهر شود. در سخنان خود در مورد شکوفایی و قدرت اسلام که باعث شده به سمت هدف کلی بشری حرکت کند، می‌آورند که برخی از کسانی که اسلام را قدرتمند نموده‌اند نه با هدف حمایت از آن، بلکه با هدف تخریب آن از درون، به اسلام گرویده و برای دستیابی به منافع اجتماعی و

۱ - انظر استناده عليهم في: تيزيني. مشروع رؤيه جديده للفكر العربي في العصر الوسيط .مرجع السابق. صفحه ۱۳۲-۱۴۱-۱۴۸-۱۵۲-۱۵۸-۱۷۲...

اقتصادی خود، آن را مهار کرده اند، «که اگر خارج از اسلام باقی می ماندند و در برابر آن مقاومت می کردند، قادر به حفظ و تحکیم آن نبودند».^۱

شخصیت علمی ادعایی، از مرزهای پر زرق و برق تبلیغاتی فراتر نمی رود و، کسانی را که از حقیقت امر آگاه نیستند و سوسه می کند. بنابراین جعل، بر ساختن، تزویر و تحریف حقایق را رایج می یابیم. به طوری که دیگر محدود به خوانش متون و رویدادها نمی شود، بلکه شروع به فراتر رفتن از آن برای تقبیح و تحریف نموده است. از جمله گفته یکی از پژوهشگرهای عرب معاصر را ببینید که گفته است: «از این رو، برای مبارزه و نبرد از مهاجران و انصار دعوت به عمل آمد».

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۴۴]،^۲ سپس تلاش عمیق تری برای بسیجیدن و فراخواندن می یابیم: «خداوند مجاهدان را بر پس نشستگان ترجیح می دهد و برای مجاهدان در بهشت ثواب بزرگی است»^۳ نیز می گوید: «جنگ بر شما مقرر شده است، اما منفور است». و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید در حالی که برای شما شر است و خدا می داند و شما نمی دانید».^۴

۱ - مرجع قبلی. ص ۱۰۲

۲ - نویسنده متن، به منبع آیه اشاره نکرده است، لذا تذکر لازم است

۳ - ما در اینجا از نویسنده می خواهیم که منابع خود را که از آنها به چنین چیزی رسیده است به ما معرفی کند، زیرا در قرآن کریم چنین چیزی وجود ندارد.

۴ - تحریف در اینجا به وضوح در آیه شریفه ظاهر می شود همانطور که خداوند متعال می فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [البقرة: ۲۱۶]

فرحان، جلدیه العلاقة بین الفكر العربي والتراث: رؤیه نقدیه، مرجع سابق. صفحه ۱۷ و ۱۸

همین مطلب از بیان ایشان در تبیین برخی از احکام اسلام نیز بر می آید: «و چون محمد در مراحل بعدی اوایل انقلاب، غارت و چپاول را نهی کرد، برای جبران آن مجبور شد از برخی از ثروتمندان مکه قرض بگیرد».^۱

ما اینجا در واقع با یک انقلاب روبه رو هستیم نه یک دینی که از جانب خداوند نازل شده است. همانطور که با قانونگذاری از طرف رسول خدا به عنوان فردی از افراد مجتمع عربی آن روز مواجه هستیم. چون ایشان از همان جامعه بودند و بر اساس دیدگاه خاص خود به زندگی می نگریستند. نه وحی الهی که خداوند متعال بر بنده خود نازل کرده است تا برای عالمیان بیم دهنده باشد. خداوند تعالی می فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۸] سپس، ما با تضادهای تشریعی روبه رو می شویم که برای خود جایی در واقعیت زندگی پیدا نمی کنند. آرمان هایی هستند که جامعه و قانون گذار آنها را پس می زنند؛ بنابراین ایده های غیر قابل اجرایی هستند.

خواندن مطالب بیهوده ای که ادعای علمی بودن دارد و علم از آن میرا است، خنده تلخی بر می انگیزد. اما در مواجهه با مطالعات علمی محکمی که از سخنان دروغین فاصله می گیرند و در هر شرایطی منادی عدالت هستند، توان ایستادگی ندارند.

علاوه بر مشکلات بسیاری از دانشمندان عرب مدرن در رابطه با تراث اسلامی، می بینیم که نویسندگان بیانیه قبلی، خوانش مادی گرایانه خود را به کمک اصطلاحات وارداتی پیش می برد. با تکیه بر این معنا که اصطلاح، بوته ذوب

بینش و تعریف ویژگی‌های متمایزاست، از اصطلاحات خودی و درونی فاصله می‌گیرد و می‌گوید: «آغاز خشونت اسلامی زمانی بود که کاروانی از مکه در کمین افتاد، یکی از اصحاب کشته شد، دو نفر دیگر اسیر شدند و چهارمی فرار کرد.»^۱

اگر تحریف و تبدیل حقایق و جعل آنها بر ما سخت می‌آید، آن چیزی که باید در نظر داشته باشیم این است که اگر گیرنده عاقل و باهوش باشد، نباید مضمون کلام به زندگی اسلامی آسیبی برساند. اگر آنچه را ما جهاد می‌نامیم خشونت،^۲ و آنچه را دین می‌دانیم، انقلاب، توصیف می‌کنند، می‌گوییم از کوزه همان بیرون تراود که در اوست و هرکس از آنچه دارد انفاق می‌کند. ولی اگر پژوهشگر مدعی خصلت علمی بودن است، باید الگوی آن باشد، در غیر این صورت در مسائلی که دانشی در باره آن ندارد، ورود نکند؛ به مسیری نرود که باعث رسوایش شود، و چیزی را که از دست داده در یاوه گویی دیگران دنبال نکند.

ت) بازگرداندن تراث به فرهنگ‌های غیر اسلامی

بسیاری از مستشرقان و دانشمندان عرب معاصر در تلاشند تا بین آنچه بخشی از فرهنگ مسلمانان است و حتی بین آنچه بخشی از دین و شریعت آنهاست و آنچه فرهنگ‌های دیگر شناخته و بدان دست یافته‌اند، رابطه‌ای بیابند. در ادامه به ارائه برخی از شواهد حاکی از این مسیر اکتفا می‌کنیم. در آن آمده است که

^۱ - مرجع پیشین، صفحه ۱۸

^۲ - این امر در بیانیه فوق‌الذکر ایشان و همچنین به طور خاص در بیان ایشان آمده است: «نظریه خشونت یا جهاد در اسلام فقط برای دستیابی به هدف سیاسی اسلامی بود که اعراب مسلمان در جریان تحول و انقلاب به دنبال آن هستند». مرجع پیشین، صفحه ۱۷

«حقوق روم با کارگری خود در شرق، رویکردی حقوقی به جا گذاشت که به یکی از آداب و سنن این کشورها تبدیل شد. این برخورد و این روایات به گونه‌ای نا محسوس، وارد حقوق اسلامی گردید.»^۱

این حکمی است که نه بر شواهد تاریخی و مادی تکیه دارد و نه بر اساس روشمندی عادلانه استوار است. اساس و مبنا اگر آشفته باشد درآمد آن هم حتما عاری از استحکام خواهد بود. با وجود تلاش‌های خستگی ناپذیر، برای یافتن رابطه‌ای که فقه اسلامی را با حقوق روم باستان پیوند دهد؛ در نهایت برایشان روشن شد که این تلاش‌ها، رقت‌بار بوده؛ رنجهایشان جز پشیمانی، ثمری نداشته است. پس از ارائه نتایج مطلوب بر اساس مطالعه و شواهد، به گناه خود اعتراف کردند. آنها اعلام کردند: «شریعت اسلام با حدود و احکام مشخص و اصول ثابت شده آن، قابل ارجاع یا نسبت دادن به آبشخور و قوانین ما نیست، زیرا این یک شریعت دینی است که اساساً با تصورات ما متفاوت است»^۲ بدین ترتیب آشفتگی ساختاریشان به عنوان شاهدی علیه ادعای آنها ظاهر گردید.

اما وقتی به خواسته خود نرسیدند، کوچک بودن دستاورد ترائی را - به ویژه در حوزه فقه اسلامی - هدف قراردادند و گفتند: کار فقهی «در سه قرن اول هجری،

^۱ - به نقل از: الدوالیبی، محمد معرف. الوجیز فی الحقوق فی الرومانیه وتاریخها. دمشق: جامعه دمشق. عام ۱۹۵۹ میلادی صفحه ۵۴

^۲ - ارنولد، توماس. تراث الاسلام، تقدیم: الفرید غیوم. ترجمه: جورجیس فتح الله، بیروت: دار الطلیعه للنشر والتوزیع. عام ۱۹۷۸ میلادی صفحه ۴۳۱

نیروی فکری امت اسلامی را به میزان بی نظیری به خود اختصاص داده است».

۱

نگارنده این بیان - در کنار دیگران - از نظر بسیاری از دانشمندان مسلمان از معتدل ترین و عینی ترین مستشرقان در ارتباط با فرهنگ اسلامی به حساب می آید.

از این رو می پندارند، آنها در پذیرش حقیقت صادق و از نظر علمی^۲ بی پیرایه اند. اما حقیقت زمانی پدیدار می شود که بهترین آنها موضع خود را با شدت و عصبانیت اعلام می کند که خود او به حقیقت نزدیک نمی شود حتی اگر آن را تشخیص دهد. به همراهان خود نیز هشدار می دهد که تسلیم الگوهای فکری مردمان مورد مطالعه، «یا روندهای فعلی یا ایدئولوژی آنها در شکل تعبدی نشوند».^۳

از مجموع مظاهر و جلوه های انباشته ای که امکان خوانش تراث اسلامی را با نگاه غربی مستشرق یا عرب مدرن فراهم کرده است، روشن می شود که منابع نویسندگان آنها «منابع شایسته و درخوری برای استناد مطالب مربوطه هدف آن به چالش کشیدن فرهنگ اسلامی بدون تمایز بین مولفه های آن بوده است. در تمام این موارد، بدون در نظر گرفتن هیچ یک از شرایط مطالعه

۱ - جیب، هیملتن. دراسات في حضاره الاسلام. ترجمه: احسان عباس و آخرین بیروت: دار العلم للملایین. عام ۱۹۶۴ میلادی صفحه ۲۶۳

۲ - قطب، کیف نکتب التاریخ الاسلامی، مرجع سابق، صفحه ۱۰۹

۳ - رودنسون، الدراسات العربیه و الاسلامیه فی اوروب، مرجع سابق، صفحه ۶۹

۴ - قطب. کیف نکتب التاریخ الاسلامی. مرجع سابق. صفحه ۱۳

روشمند و عینی، یا تعهد به ادعای علمی بودن، نتایج، تحت تأثیر اهداف مورد نظر، حاصل شده است. با در نظر گرفتن دستاورد «کشتن روح غرور اسلام و تاریخ اسلام در روان خواننده مسلمان و تبدیل این غرور به نوعی انزجار و کینه توزی»^۱ که نمایانگر بارزترین جلوه‌ای است که می‌خواهیم به اذن خداوند متعال برخی از دلالت‌های آن را در ادامه مطلب بشناسید.

دوم: تراث و بینش نفوذپذیری

مستشرقان و نوگرایان تحت حاکمیت گرایش‌هایی بودند که هدفشان دستیابی به اهداف اساسی بود که در برچیدن ارتباط بین خود اسلامی و تراث آن تعریف شد. در ادامه می‌خواهیم برخی از الزامات آن را توضیح دهیم. گرایش‌هایی که تراث را موضوع پذیرش، طرد و مطالعه قرار داده‌اند کدامند؟ چه نیات عمیقی بر حرکات یارانش به سوی او کنترل می‌کرد؟

۱- تراث و گرایش به توهم:^۲

این تمایل در جلوه‌های مختلفی نشان داده می‌شود که بین دستیابی به گسست از تراث و قرار دادن آن در برابر فیلتری که آن را به یکی از مؤلفه‌های متعدد تقلیل می‌دهد، در نوسان است. یا در یکی از افراد برجسته او و یا با افزودن رنگ‌های متمایز انقلابی به جنبه‌های آن در زمانی که کمبود داشت!!! همچنین هدف آن

۱ - مرجع پیشین ص ۱۲

۲ - مقصود ما از آن هر رویکردی است که مخاطبش را به توهم تحقیر تراث اسلامی متقاعد کند تا از آن بیزار گردد و بدین ترتیب مغلوب و زیر دست شود و در اموری که با مصالح ذات اسلام خصومت دارد مورد استفاده قرارگیرد.

شناسایی نقاط ضعف یا مکانهای مشکوک به منظور اغراق در آنها تا حد زیادی به منظور تحریف کل فرهنگ اسلامی است.

الف) مسیر بیگانگی

گرایش به توهم، رد تراث را بر این واقعیت استوار می‌کند که به حقیقت مطلق اعتقاد دارد. بنابراین، ما باید - همانطور که محمد ارکون ما را توجه می‌دهد - روح خود را برای پذیرش چیزی که یکی از دستاوردهای مدرنیته عقلانی تلقی می‌شود، یعنی نسبیت حقیقت^۱ که در تضاد با آنچه قبلاً در همه محافل دینی حاکم بود، تهذیب و تربیت کنیم.^۲

بنابراین لازم است - طبق این بینش - تراث را نقطه شروع زندگی و فرهنگ خود قرار ندهیم. در عوض، باید از جایی شروع کنیم که گم شده بینش هایمان را در آن فراهم می‌بینیم. "از دیدگاه روش‌شناختی، چاره‌ای نداریم. مجبوریم از مدرنیته، از نقطه‌ای آغاز مدرنیته شروع کنیم، نه از نقطه‌ای آغاز گذشته یا تراث."^۳ پژوهشگر علاوه بر دعوت به گسست از تراث، خواستار گسست از عقل و اندیشه غالب در فرهنگ اسلامی است. همان‌طور که خواستار گسست از وحی است. او عقل را مستقل «از داده‌های سنتی و وحی منزل»^۴ توصیف می‌کند و در

۱ - ارکون، محمد. واخرون. ندوه مواقف الاسلام والحداثة. بیروت: دار الساقی. عام ۱۹۹۰

میلادی صفحه ۳۶۲

۲ - مرجع قبلی، همان صفحه

۳ - مرجع قبلی، همان صفحه

۴ - از مصاحبه با ارکون که توسط سعد شبّار، ضمیمه اندیشه اسلامی در روزنامه العلم مراکشی، با وی انجام شده است در دو شماره. ۴/۰۴/۱۹۹۷م. و ۱۱/۰۴/۱۹۹۷م.

این تعریف، راه کسانی را می‌رود که خواستار رد تمام زندگی اسلامی هستند. یعنی دین اسلام و هرآنچه که بدان فرا می‌خواند. زیرا تا زمانی که در زندگی فکری و تحصیلی خود به آن (اسلام) که «ریشه عقب ماندگی»^۱ است پایبند باشیم، پیشرفت ما حاصل نمی‌شود. بنابراین با دکترین آن «باید مبارزه کرد و گرنه تا آخرالزمان به وضعیت فعلی خود راضی خواهیم بود».^۲

اگر گسست از تراث و مبانی آن به طور آشکار در شبانه روز جهت‌گیری می‌شود، این روند، خواستار گسست از ابزاری است که تراث با آن ادا می‌شود، و این ابزار همان زبان عربی است. اینها روشنفکرانی آگاه هستند که می‌دانند «زبان نه تنها شکلی از ارتباط است، بلکه شکلی از هستی و شیوه هستی و نیز حامل اصلی هویت فرهنگی است».^۳

برای نیل به این هدف، لازم است برای کسانی که در هنگام ارائه این پیشنهاد، «گرایش به توهم» را پذیرفته‌اند، توجیهی ارائه شود. از این رو باید گفت؛ «بیان مباحث اساسی مربوط به تفکر در پدیده‌های دینی به زبان عربی، در مقایسه با زبان‌های اروپایی مدرن بسیار دشوار به نظر می‌رسد. زبان‌هایی که قبل از زبان عربی به سوی سکولاریزاسیون و گشایش مدرنیته رفته بودند؛ از تأثیرات مذهبی

۱ - العروى، عبد الله. اوراق، الدار البيضاء: المركز الثقافي العربي. طبعه ثلاثه عام ۱۹۹۶م. ص ۵۹

۲ - مرجع پیشین، صفحات ۵۳-۵۴

۳ - سیلا، محمد. مدارات الحداه: مقالات في الفكر المعاصر، الرباط: منشورات عكاظ. عام ۱۹۸۸ و صفحه ۱۱۷

و محموله‌های دینی که بر اندیشه فشار می‌آورد و آن را در یک حصار باریک و محدود زندانی می‌کرد، رهایی پیدا کرده بودند.^۱

گویی در این کلمات بوی فراخوانی به مشام می‌رسد که مدت‌ها پیش خواستار رهایی از زبان عربی بوده است. ایده یکی است و آرزو همین، که از مولفه‌های خود جدا شود و با زبان و فرهنگش، خود را به آغوش غرب بیاندازد. این روندی است که تصویر شخص مهاجم را به تراث متعلق به خود و دیگران و مولفه‌های آن، نشان می‌دهد؛ این یکی از پارادوکس‌های عجیبی است که در آن گروهی از عرب‌های معاصر را می‌یابیم که می‌خواهند «ادعای بریده شدن از تراث خود را توجیه کنند، تراث دیگران را تجلیل می‌کنند و از رویارویی با حال یا گذشته خود می‌ترسند. به طور کلی یا جزئی از آن انتقاد می‌کنند تا پیروی از حال حاضر دیگران را توجیه نمایند»^۲ همه اینها برای توقیف عقل عرب است که اگر محقق شود، سازوکار عقل عربی و در مقدمه همه آنها زبان، ابزار بیان، باید متوقف شود.^۳

آنچه عجیب است این است که ببینیم، شخص نوگرا که، وقتی به گسست کیفی، فرا می‌خواند و می‌خواهد از مدرنیته شروع کند، به تراث آسیب می‌زند؛ زمانی که با توسل به زبان‌های غربی، آنچه را که قادر به بیان آن در مورد مسائل فرهنگ خود نیست، بخواهد بیان کند، به زبان خود طعن می‌زند؛ مخالف

^۱ - ارکون. ندوه مواقف الاسلام والحداثة. مرجع سابق. صفحه ۳۴۷

^۲ - شبار، الحداثة في التداول الثقافي العربي الاسلامي؛ نحو اعاده بناء المفهوم، مرجع السابق، صفحه ۵۸

^۳ - حمودة؛ عبد العزيز. مرايا المقعرة، نحن نظرية نقديّة، عريه سلسله عالم المعرفة ۲۷۲، الكويت المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب عام ۲۰۰۱ صفحه ۴۶

رویکرد معهودخود، با توسل به ظاهر شدن به عنوان یک مشاور صادق، بخواهد اعراب مدرن را از مظاهر گسست بین آنها و فرهنگشان آگاه گرداند: «فرهنگ معاصر عرب از دو وقفه رنج می برد، نه فقط از یک وقفه. از یک سو، از تراث کلاسیک خلاقانه خود بریده است، و از دیگر سو، از بهترین تولیدات اروپای غربی، به دور مانده است.»^۱

وقتی گزاره قبلی را به گزاره بعدی ارتباط می دهیم، فاصله زیادی بین آنها پیدا می کنیم. اگر شما خواستار شروع از مدرنیته، بدون احتساب تراث هستید، باید مشخص شود که این سخنی است که با دعوت به عیوب یابی که شکاف بین ملت و تراث آن برای اصلاح و غلبه بر آنها نمایان می شود، ناسازگار است.

بنابراین آنچه در اینجا باید بدانیم این است که این بیان، نه رغبت به اصلاح شرایط امت اسلامی در آن وجود دارد و نه میل هدایت فرزندان به خیر. بلکه بیانیه ای است که خواسته ای مبتنی برکسب حس همدردی با امتش درخود پنهان دارد تا بدین وسیله او را به عنوان یکی از افراد علاقه مند بر مصالح امت به حساب آورند. اگر مردم اطمینان یافتند و هدف مورد نظر حاصل شد، هدف بالاتر و مهمتری در پیش خواهد بود!!

شکل دیگری از گسست این است که ما فراخوانی برای رهایی اصطلاح تراث از مرجعیت آن پیدا می کنیم. زیرا «تجدید نمی شود مگر با رهایی از این مرجعیت». ^۲ سپس با علم به این که اصطلاحی که با نقش و کارکردش نشان

^۱ - ارکون. ندوه مواقف الاسلام والحداثة. مرجع سابق. صفحه ۳۵۳

^۲ - الجابري، محمد عابد. حفريات في المستطاح التراثي: مقاربات اوليه "مجلة المناظره، مجله فصلیه تعنی بالمفاهيم والمناهج، الرباط، السنه ۴، العدد ۶ الرجب عام ۱۴۱۴ من

دهنده مرجعیتش نباشد، هیچ ارزشی ندارد، در مورد حقیقت این اصطلاح می‌پرسیم، اگر اصطلاح را از مرجعیتش بریدیم، چه چیزی از معنای متعارف آن باقی می‌ماند؟

با این حال، فراخوان برای رهایی واژه تراث از مرجعیت آن، در مقایسه با این واقعیت که ما در می‌یابیم که به یک واقعیت موجود تبدیل شده است که به نظریه پردازی اکتفا نمی‌کند، از نظر شدت ملایم به نظر می‌رسد. زیرا به عالم واقع و کاربرد راه یافته است که از طریق آن نگاه و دید کاربر ظاهر می‌شود. به این ترتیب طیب تیزی می‌گوید: «ابن خلدون و مقریزی» تلاش خود را برای درک تاریخ بشر از تحلیل اجتماعی و (اقتصادی) آن آغاز کرده‌اند. یعنی یکی از جنبش‌های بنیادی و نه تنها اساسی تاریخ.^۱ این همان چیزی است که از تمایل شدید برای تغییر اصطلاحات تراث پدید می‌آید و بازتاب بینش مادی تاریخی بوده است، که به ریشه‌های غیر عربی و غیر اسلامی بازمی‌گردد.

این موضوع در بیانیه دیگری کاملاً به وضوح ظاهر می‌شود که به درج دو اصطلاح اشاره می‌کند که ابتدا رویکرد غربی را نشان می‌دهد و در مرحله دوم به مرجع مارکسیستی باز می‌گردد و «راستگرا» و «چپگرا» را مشخص می‌کند. در بررسی مراحل تاریخ اسلام می‌خوانیم که «می‌توان از مفاهیم «راستگرا» و «چپگرا» در دوره‌های تاریخی گذشته استفاده کرد.^۲ زیرا این اصطلاحات که گواهی بر امکان استفاده از غیر آن و مناسب تاریخ اسلام است «حرکت و

هجري، ديسمير ۱۹۹۳ ميلادي، عدد خاص بندوة المصطلح التراثي بين الاعمال والاهمال صفحه ۲۰.

^۱ - تيزيني. مشروع رؤية جريدة للفكر العربي في العصر البسيط. مرجع سابق. صفحه ۱۳۳

^۲ - مرجع قبلی ۱۳۵

محتوای واقعی خود را به دست اکثریت کسانی که درباره آن نوشته‌اند از دست داده است».^۱

روشن شده است که بیگانگی که برخی از مردم ما به دنبال آن هستند، جلوه‌های متفاوتی دارد: بی شرمی و تکبر. در تمام انواع و اشکال آن، پوششی است که در بسیاری از موارد حقیقت خود را پنهان می‌کند. می‌خواهد گیرنده سخنرانی او، باور کند که تراث و مؤلفه‌های فرهنگش ضعیف است و نمی‌تواند با تحولات واقعیت زنده همگام شود. در همه اینها دعوت به پرهیز از آن و دستیابی به گسست شناختی نهفته است که هیچ پل ارتباطی و امکان همدردی یا وابستگی بین آنها باقی نمی‌گذارد.

ب) روش تقلیل گرایی

یکی از جنبه‌های عجیبی که فرآیند مدرنیته را در بعد فکری آن مشخص می‌کند این است که می‌فهمیم این دیدگاهی از زندگی را نشان می‌دهد که به یک جنبه محدود نمی‌شود و رخت حیات راجوادانه در هیچ گوشه‌ای از جهان پهن نمی‌کند، مگر آنکه تمام اجزا و عناصر زندگی را در کشتزار خود برویاند تا همه آنها را در برگیرد.

اما، در عین حال، هنگامی که به یک رویه تبدیل می‌شود که با چشم قابل مشاهده است - به ویژه در چهره عربی آن - احاطه و جامعیت خود را از دست می‌دهد؛ از فرو رفتن در همه مسائل خود داری می‌کند و به یک تقلیل گرایی ناعادلانه می‌رسد که وجهه تبلیغاتی اولیه خود را از دست می‌دهد و ویژگی‌های اهداف پنهان خود را آشکار می‌کند.

^۱ - مرجع قبلی ۱۳۳

یکی از اشکال تقلیل گرایی خاص بینش مدرنیته، هنگام توجه به تراث اسلامی این است که اعلام می کند برای مطالعه آن نباید وقت زیادی صرف کرد. بلکه باید به سمت یک مطالعه انتخابی سوق داده شود و از بین آنها موضوعی انتخاب گردد که با دیدگاه خودشان سازگار باشد. یا به پیچاندن گردن متون آن متوسل شوند تا برخی نکات آنطور که می خواهند ظاهر گردد.

مدرنیته عرب کوشش شدید خود را البته نه برای اصلاح شرایط تراث به عنوان محافظ هویت و چارچوب عظیم آن، به کار گرفته است. او همان کسی است که می گوید «ترک یا انکار هویت فرهنگی موروثی برای هر ملتی نوعی خودکشی تمدنی است».^۱ بلکه برای اینکه مکان هایی را انتخاب کند که اگر از آن ها آغاز نماید، هدف به صورت مضاعف محقق می شود. اولین پی آمد آن حذف بخش مهمی از تراث است. نتیجه دوم آن برای تعریف برخی از ویژگی های مرجع اتخاذ شده توسط مدرنیست ها با جستجوی نقش آن در تراث اسلامی مورد بهره برداری قرار می گیرد. از این طریق دستیابی به تعلق به فرهنگ اسلامی و بیگانه نبودن با آن را تضمین می کند و نشان می دهد که از اهل خانه است و فقط به نفع ملت و رسیدن به منافع آن گام بر می دارد.

از جمله اشکال تقلیل گرایی در بندهای زیر مشخص شده است:

در اداره امور زندگی:

دعوت به کنار گذاشتن تراث فرهنگی، جهان اسلام در نور دیده است و به شکل یک اسکیزوفرنی در آمده و اعتقاد به کل تراث را قطعی می داند. اما می خواهد بخش قابل توجهی از آن را که مرجعی با حضور گسترده در زندگی

^۱ - سیبلا. مدارات الحداثه: مقالات في الفكر المعاصر. مرجع سابق. صفحه ۱۱۰

اسلامی است، از سمت‌های رهبری و مدیریتی خود حذف کند. یکی از اولین این پیشگامان، ندای عبدالرحمن کواکبی^۱ بود که می‌گفت: «بیایید زندگی دنیوی خود را اداره کنیم و اجازه دهیم ادیان فقط بر اموراخروی حکومت کنند. بیایید روی کلمات مشترک متحد شویم که عبارتند از: زنده باد ملت، زنده باد وطن، تا خود ما هم آزادانه و باعزت زندگی کنیم.»^۲

زندگی ملت، زندگی وطن و زندگی سربلندی را هیچ کس طرد نمی‌کند. اما آنچه ما رد می‌کنیم روشی است که با آن، به زندگی مطلوب مورد نظر می‌رسیم؛ زیرا مسیر و روش در تعیین ماهیت و کنترل بینش نقش اساسی دارد.

این موضعی است که می‌بینیم علی عبدالرازق، با اتخاذ رویکرد سکولار روشن و واضح، تکرار نموده و سیاست را به‌عنوان دیدگاه و عملی که به اصول غربی بازمی‌گردد، از آیین و دین جدا می‌نماید. دینی که تراث را در بر می‌گیرد و آن را در جهتی مناسب هدایت می‌کند که همه بشریت از آن بهره‌مند می‌شوند. در این راستا می‌نویسد: «دین امری برای هدایت و ارشاد به سوی خدا است و سیاست امری برای تدبیر و رهبری زندگی و آبادانی زمین است. یکی

۱ - عبدالرحمن الكواکبي، متولد ۱۳۶۵ هجری قمری و متوفی ۱۳۲۰ هجری قمری، اهل حلب شام است. او در برابر استبداد ایستاد و علاقه مند بود که معایب زندگی امپراتوری عثمانی را بشناسد. از کتاب‌های او می‌توان به "طبائع الاستبداد" و "ام القرى" اشاره کرد. ر.ک.: امین احمد، زعماء الاصلاح في العصر الحديث. بیروت: دار الكتاب العربي. صفحه ۲۴۹

۲ - الكواکبي، عبد الرحمن. طبائع الاستبداد ومصارع الاستعباد. بیروت: مؤسسه ناصر للثقافة.

برای خدا و دیگری برای مردم است، این رهبری دینی است، آن رهبری سیاسی. و عجب فاصله‌ای بین سیاست و دین است.^۱

ممکن است برای برخی از ما به نظر برسد که متن تا زمانی که به مسائل سیاسی و مذهبی می‌پردازد، از موضوعی که با آن سر و کار داریم فاصله دارد. با این حال به سهم خود می‌بینیم تا زمانی که تراث همین مسائل را که کم‌اهمیت هم نیست در بخشی از خود مطرح می‌کند، در محدوده خواسته‌های ما واقع شده است.

دیدگاه سکولار که از آن چنین سخنانی منتشر شد، تراث را از نقش آن در مدیریت و رهبری سلب می‌کند، و همچنین فرد را از پابندی به هر یک از نظرات یا حتی روابطش با آن معاف می‌گرداند. قرنطینه‌ای را بر او تحمیل می‌کند و او را در گوشه‌ای ناتوان نگه می‌دارد که امیدی به بهره‌مندی از آن در زندگی دنیوی نیست. اما به او اجازه می‌دهد که منبعی باقی بماند که هر که بخواهد می‌تواند در امور اخروی خود، از آن استفاده کند.

این پیشنهاد از مسیری که اروپا در زندگی خود در پیش گرفت، زمانی که دین را از دولت جدا کرد و دین را در سایه قرار داد، منحرف نمی‌شود، و اهتمام خود را به انجام مناسکی محدود می‌کند که شخص را به خدای خود متصل می‌گرداند.

پس داستان حکایتگری، تقلید و پیروی قدم به قدم و متر به متر از غرب پیش می‌آید، تا اینکه حتی اگر داخل سوراخ مارمولکی شوند، پیروان آنها، پا به جای پایشان گذاشته و داخل آن سوراخ می‌شوند!

۱ - عبد الرزاق، علی. الاسلام و اصول الحکم. بیروت: منشورات دار مکتبه الحیاه. صفحه ۴۴

از آنجا نیز حقیقت فراخوان‌هایی که از هر سو ما را محاصره می‌کنند، آشکار می‌شود که آنها بخشی از این رویکرد هستند. رویکردی تجسمی که می‌خواهد تجربیات دیگران را تقلید کند. حتی اگر آنها بدون راهنمایی و به دور از هرگونه هدایت و عنایتی باشند.

در فولکلور:

برخی از گرایش‌های مدرنیته به تقلیل تراث به ظاهر فولکلور متوسل شده‌اند و آن را به جنبه‌ای تبدیل کرده‌اند که با ذکر آن در انجمن‌ها به دنبال ارتقای جایگاه آن هستند. برایش مجالس و مراسمی تهیه و تدارک می‌دیدند. از این رو تراث تنها به رقص و آواز معروف شد. این همان چیزی است که او را از سطح بازیگر مدیریتی به سطح مصرف‌کننده بی‌فایده رساند.

شخص اغلب از خود در مورد فایده مسیری می‌پرسد که یک فرد «علمانی/عقلانی» طی می‌کند. او از این منظر به تراث می‌پردازد؛ برخی را می‌پذیرد و از برخی دیگر روی می‌گرداند. در واقع، بخشی را هم که می‌پذیرد، در زندگی چندان سودمند نمی‌داند، به‌ویژه آنچه مربوط به حک شدن شخصیتی متمایز و اصیل می‌گردد که در شکل‌گیری ویژگی‌های هویت فرهنگی نقش دارد. پاسخ به این امر را این واقعیت مشخص می‌کند که غرب در برخورد با تراث خود رویکرد ویژه‌ای در پیش گرفته و آن را به دوراز تقدیس نیاکان ماده درسی مدارس گرداند. بلکه کتاب مقدس خود را بدون رعایت هیچ پیوند نسبی یا سببی، در معرض انتقاد شدید قرار داده است. در نتیجه، تراث به مصنوعاتی تبدیل شد که باید حفظ شوند و علاقه به فرهنگ عامه در همه اینها جای خود را پیدا کرد.

از این رو، علاقه به فولکلور در عرصه اسلامی در چارچوب تهاجم فکری قرار می‌گیرد. فولکلوری که در آن امر مفید نادیده گرفته شد. به آنچه در ساختن حال و یا در تعیین ویژگی‌های آینده نقشی نداشت توجه گردید. به خاطر همین بینش، تراث به «نوعی لذت فرهنگی» تبدیل شد.^۱

از سوی دیگر، در می‌یابیم که تغییر جهت تراث و تقلیل آن به فولکلور، نقطه آغاز آن است که هر که این راه را در پیش گرفت می‌خواست ویژگی‌های ملت اصیل را به ویژگی‌های مختلف تبدیل کند. از آنجایی که تراث نقش حفظ ویژگی‌های ناخواسته خود را ایفا می‌کند، مراقبت جدی از آن و غبارروبی آن صادقانه با هدف مورد نظر آنها در تضاد است. بنابراین نباید از آن یاد کرد مگر به عنوان تراثی که برای دستیابی به نوعی لذت استفاده می‌شود، که تأثیر بسزایی در شکل‌گیری شخصیت فرهنگی ما نخواهد داشت.^۲

در شخصیت‌های برجسته:

علاوه بر تصاویر تقلیل‌گرای قبلی، تصویر دیگری را می‌یابیم که فی‌نفسه به فکر اهمیت نمی‌دهد، حتی اگر از آن به عنوان وسیله‌ای برای صحبت در مورد چیز دیگری استفاده کند. متفکران خالق تراث اسلامی را به برخی از شخصیاتی تقلیل داد که جایگاه‌های ستودنی در تاریخ اندیشه و خلاقیت اسلامی به ثبت رساند.

از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به ابن‌الرشد و ابن‌خلدون اشاره کرد که دو شخصیت برجسته به‌شمار می‌روند که اروپا بسیاری از علوم معاصر خود را بر

^۱ - العمری. التراث والمعاصرة. مرجع سابق. صفحه ۲۲

^۲ - مرجع قبلی. همان صفحه

یافته‌های آنها بنا کرد. به‌ویژه در جنبه تبعیت کردن اندیشه از عقل و قرائت استقرایی وقایع تاریخی به منظور وضع قوانین برای سیر تاریخ بشر، اگر شرایط آنها در یک محیط برآورده شود، نتایج آن ناگزیر در جامعه ظاهر می‌گردد. شاهد این تقلیل گرایی آن است که کسانی را می‌یابیم که می‌گویند: «به نظر من، این غیر معقول است که ما در قرن بیستم خود را با کسانی که ابن خلدون و ابن رشد از آنها پیشی گرفته اند، همراه کنیم. پیشینیان آنها برای ما ضروری هستند، اما فقط برای درک آنها». ^۱ جان کلام، این است که همه متفکران و آنچه تولید کرده‌اند تنها با یک نقش معنا پیدا می‌کنند؛ آن هم در به کارگیری آنها برای درک دو تن از شخصیت‌های برجسته اسلام نشان داده می‌شود. کسانی که برای نقش‌هایشان ارزش قائل هستیم، به‌ویژه آن‌هایی که بیشتر دغدغه ساختن امت و متمدن کردن آن را دارند.

علاوه بر این شکل از تقلیل، کسانی را می‌یابیم که همین مسیر را طی می‌کنند. اما برای دستیابی به ضرورت قیام علیه وحی، با اشاره به اینکه برخی از متفکران مسلمان مانند جاحظ، ابوحنیف توحیدی ^۲ و کل نسل مسکویه ^۳ سعی کردند

^۱ - الجابري. كيف نتعامل مع التراث. مرجع سابق. صفحه ۴۲

^۲ - ابوحنیف علی بن محمد التوحیدی البغدادی است که تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست ولی در سال ۴۰۰ حضور داشته است. از کتاب‌های او می‌توان به الامتاع والمؤانسه والمقابسات اشاره کرد. ر.ک. : ابن خلکان. وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان. مرجع سابق. مجلد ۵. صفحه ۱۱۲

^۳ - مسکویه در علوم حکمت متبحر و در صنعت پزشکی صاحب نظر بود. ر.ک. : ابن ابی اُصیبة، عیون الانباء في طبقات الاطباء. مرجع سابق. صفحه ۳۳۱

راه‌هایی را برای این وضعیت باز کنند؛ اندکی از نشانه‌ها و ویژگی‌های مسیر معهود، فاصله می‌گیرند.

با این حال، اگر این افراد به خواست ایدئولوژیک نویسنده پاسخ می‌دادند، پس از آن کاری که انجام می‌دادند مورد ستایش او قرار نمی‌گرفتند، زیرا هیچ‌کدام از آنها جرأت نمی‌کردند که بگویند: «من از این داده درونی جدا و مستقل هستم. من آزادانه ادامه می‌دهم.» همانطور که متفکران غربی پس از قرن شانزدهم با فوریت گفته و اعلام خواهند کرد.

با این حال، اگر این افراد به خواسته ایدئولوژیک نویسنده پاسخ می‌دادند، پس از آن به خاطر کاری که انجام می‌دادند مورد ستایش او قرار نمی‌گرفتند. چون هیچ‌کدام جرأت نداشتند بگویند: من از این نصوص نازل شده جدا و مستقل هستم، من این را قبول ندارم، آزادانه مسیر آزادی را می‌روم، همانطور که متفکران غربی بعد از قرن شانزدهم با فوریت گفته و بیان خواهند کرد.^۱

در صورتی که این پژوهشگر فقط کسانی که راه قیام علیه وحی را در پیش گرفته‌اند می‌ستاید؛ در جایی دیگر، با اتخاذ یک تقلیل‌گرایی ناعادلانه که پروژه‌های علمی را از بین می‌برد و آنها را به ساختارهایی تبدیل می‌کند که هدف خود را در آن می‌یابد؛ آنچه را که برای سازگاری با دیدگاهش مناسب است انتخاب می‌کند.

^۱ - ارکون. ندوّه مواقف الاسلام والحداثة. مرجع سابق. صفحه ۶۴۴

از جمله تصریحش - در صحبت‌های خود درباره ابن رشد و ابن میمون^۱ - به لزوم محدود کردن ابعاد شخصیتی آنها، در هنگام مطالعه اندیشه هایشان، به سهم فلسفی، بدون فراتر رفتن از آن محدوده، و کم‌ترین اشاره به سهم آنها در فرهنگ اسلامی اعلام می‌کند و می‌گوید: «در واقع باید کار قضاوت را که در دو فرقه خود انجام می‌دادند، فراموش کنیم، همان‌طور که باید تمام نوشته‌های مربوط به علوم دینی عصرشان را فراموش کنیم تا بتوانیم از آنها «فلسوفانی قانع‌کننده» یا عقل‌گرایان محض بسازیم.^۲

چنین راهی که محکوم به توهم می‌رود، نه می‌تواند به معرفت به معنای عملی دست یابد و نه در بررسی تراث و نشان دادن استحکام و بلوغ آن و یا عقب ماندگی و شکست آن تأثیری بگذارد. مگر اینکه بخواهد به شواهدی نگاه کند که در خدمت دیدگاهی است که در ذهن پژوهشگراستقرار یافته است، بنابراین شواهد را در خدمت هدفش می‌گیرد و به دنبال جایگاهش در تراث اسلامی می‌گردد. این همان چیزی است که طه عبدالرحمن را وادار کرد که روش علمی خود را که ادعا می‌کند با آن کار می‌کند، به عنوان روشی «تلفیقی / بر ساخته» و نه «تحقیقی» توصیف کند و ادعای او باید «شرعی» باشد، نه علمی.^۳

۱ - رئیس ابوعمران موسی بن میمون القرطبی، وی در سال ۵۳۰ هجری قمری متولد شد و در سال ۶۰۳ هجری قمری از دنیا رفت و از احبار یهودیان بود و در زمان خود در صنعت پزشکی یگانه بود و دانش خوبی از فلسفه داشت. ر.ک.: ابن ابی اصیبعه. عیون الانباء فی طبقات الاطباء. مرجع سابق. صفحه ۵۸۲

۲ - اُرکون، محمد، «ابن رشد، راند الفکر العقلانی و الایمان المستتیر»، ترجمه: هاشم صالح، عالم الفکر، ج (۲۷)، عدد (۴)، (۱۹۹۹ میلادی)، ص ۱۶۱.

۳ - عبد الرحمن. فی اصول الحوار والتجدید علم الکلام. مرجع سابق. صفحه ۱۶۱

وقتی این روش‌های کاهش را دنبال می‌کنیم، متوجه می‌شویم که آنها توسط پیش‌زمینه‌هایی کنترل می‌شوند که صاحبان آنها را به چنین نتایجی سوق داده است. برخی از آنها به دلیل پاسخگویی به وسواس تعلق به فرهنگ اسلامی است، به گونه‌ای که نواندیش از ترس نگرفتن یکی از کرسی‌های فرهنگ ملت مضطرب می‌شود، بنابراین جدیت خود را نشان می‌دهد تا به دانشمند برجسته‌ای تکیه کند که در برخی از ایده‌های خود چیزی را می‌یابد که با بینش او مطابقت دارد و آن را مبنایی برای استناد به سابقه فکری در این ملت قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، کسانی که «گرایش به توهم» را اتخاذ می‌کنند، گاه با کم ارزش جلوه دادن شخصیت‌های برجسته و گاه با عدم اعلام آنچه برای ملت و تاریخ انجام داده‌اند؛ می‌خواهند توجه را از چهره‌های دیگری که به چیزی جز دفاع از ملت و مسائل آن شهرت نداشتند منحرف کنند. این راه را برای کمک به این هدف خود یافتند، تا ندای اسلام معاصر از آنان بهره‌نگیرد.^۱

۲- تراث و گرایش به بی‌اهمیتی

این گرایش مبتنی بر گرایش قبلی خود است و همان مسیری را دنبال می‌کند که گرایش به توهم در پیش گرفته است. همچنین بر اساس آنچه قبلاً ارائه شده، بنا می‌شود. به طوری که هدف مورد نظر، یک گیرنده مفروض است که اساساً محدود به کسانی است که وابستگی به فرهنگ اسلامی دارند. تکیه بر شانه‌ی آنها زده و روی گفتمان به طور اساسی به سمت آنهاست.

^۱ - مشاهده جزئیات در: قطب، کیف نکتب التاریخ الاسلامی، مرجع سابق صفحه ۱۰۸

با این حال، ممکن است کسانی را بیابیم که این گرایش تحقیرآمیز را در نوشته‌های غیر عربی خود هدف قرار داده‌اند. مانند نوشته‌های مستشرقان و نوشته‌های برخی از اعراب امروزی که مشتاق بودند - پس از ایفای نقش خود در کشورهايشان - به عربی ترجمه شوند تا تأثیر خود را بر مردم داخل تراث اسلامی ادامه دهند. اگر حقایق تحریف شود و غیر مسلمانانی که کاملاً از آن بی‌خبرند به آن متقاعد شوند، با رفتن به راهی که با کوچک شمردن ارزش آن در میان فرزندان اسلام در خدمت خود تراث اسلامی نیست، به اهدافی که باید می‌رسید دست یافته است.

تقلیل‌گرایی تراث، شکل‌ها و تصاویری به خود گرفته است که ارائه آن در این مطالعه‌ی محدود آسان نیست. اما آنچه را که به طور کامل درک نمی‌شود، نمی‌توان به طور کامل از قلم انداخت. از این رو، اولین صحنه آن را به ویژه در انگ زدن به تراث اسلامی تحت عنوان «مانند کیسه‌های شنی شده که بر دوش آحاد عرب، نوآوران، روشنفکران و به طور کلی آگاهی جمعی آنها، سنگینی می‌کند» به نمایش می‌گذاریم.^۱

مفهوم این جمله این است که باید به نحوی از شر آن خلاص شویم. زیرا حتی اگر برای ما افتخار باشد، افتخاری است که فقط به عنوان تاریخی که گذشته، از آن یاد می‌شود. بنابراین، ما باید به گونه‌ای از شر آن خلاص شویم، که ما را به این روزهای چشمگیر تمدن بشری برساند!!

این سخنان تعلق و جانبداری را نقطه شروع قرار می‌دهد. تا صاحبش از طریق آن دریابد که آنچه ارائه می‌شود، بخشی از فقر نصیحت به اهل خانه است.

^۱ - سیبلا. دفاعا عن العقل والحداثة. مرجع السابق. صفحه ۷۰

همین نصیحت است که خانه و اهل خانه را از مولفه‌ای اساسی، در میان مولفه‌های زندگی، جدا می‌کند.

صحنه دیگری که به آنچه می‌خواهیم ارائه و بحث کنیم مربوط می‌شود این است که تراث نمی‌تواند از دوران خود فراتر رود. زیرا او نه می‌تواند در ساختن تمدن فعلی سهم باشد و نه می‌تواند آینده آن را پیش بینی کند. بنابراین، خوانش ما از تراث باید «با خودش معاصر باشد، یعنی آنچه را که نمی‌تواند بر دوش او نگذاریم، بلکه او را در پرتو محیط تاریخی، حوزه شناختی و حوزه ایدئولوژیک خودش درک کنیم.»^۱

این پیشنهاد اصولاً رد نمی‌شود، زیرا ما را به سمت ضرورت پرداختن به تراث به گونه‌ای هدایت می‌کند که از آن منفعت مطلوب حاصل شود. بدون اینکه ما رادچاریگانگی منفی کند و "گذشته را رقیب همیشگی حال ما گرداند؛ یعنی چیزی که ممکن است ما را به جای انسانهایی که دارای تراث هستند، به انسانهایی سنتی و تاریخی تبدیل نماید"^۲

اما نکته‌ای که در این زمینه شک و شبهه ایجاد می‌کند فراتر از این حدود است. چراکه که این دستورالعمل، تعامل ما را با تراثمان به گستره زمانی آن، محدود می‌کند؛ فشار، وقید و بندهایی را که تا امروز بر آن باقی مانده است از بین نمی‌برد. این همان چیزی است که آن را در انزوای ننگه می‌دارد و منعکس کننده مرحله‌ای است که سپری شده است، بدون اینکه آن را در نماهای زندگی

^۱ - الجابري. كيف نتعامل مع التراث. مرجع سابق. صفحه ۴۳

^۲ - مرجع قبلی، همان صفحه

معاصر به شکلی مثبت و سودمند به کار گیرد که تداوم آن و راه اندازی ملت را محقق کند.

تقلیل گرایی، هرگاه دستاوردهای تراث را به عنوان وسیله‌ای به کار می‌گیرد، فقط برای هدف قرار دادن جنبه روانی شخصیت مخاطب خواهد بود. روان، جنبه حیاتی وجود انسان است که اگر رابطه اش با تراث مختل گردد، ناگزیر نوعی تنش بین آنها پدید می‌آید که منجر به بیگانگی، دست کم گرفتن و تحقیر جایگاه و پایگاه تراث خواهد شد.

به هم خوردن رابطه روانی، با دوراندختن استحکامات تراث و کم اهمیت جلوه دادن ارزش دستاورد بزرگان، به ترور روح تعلق و سلب نفس اسلامی می‌انجامد که مقدمه‌ای می‌گردد، برای پیوستن به آنچه دیگران دارند.

این آشفتگی رابطه، همچنین منجر به دست کم گرفتن هر عنصر متمایز یا ویژگی مهم می‌شود. زیرا شخصی که در این وضعیت قرار دارد، هیچ یک از دستاوردهای مردم ملت خود را هر چقدر عظیم و با ارزش باشد، ارج نمی‌نهد. زیرا در کالبد کسی نشسته است که عناصر هویت و فرهنگ خود و ساختار پیوند و پیوستگی اش را تغییر داده است.

از دست دادن اعتماد به تراث خود و دستاوردهای آن، هدف اصلی کسانی نیست که از طریق تقلیل گرایی و بی‌ارزش کردن آن، پیوند میان تراث و مردم آن را از بین می‌برند. بلکه پیوستن به فرهنگ آنها یا فرهنگ کسانی است که توجهشان را به سمت خود معطوف کرده‌اند. تنها منظور آنها، این است که فرد وابستگی به تراث و ویژگی‌های فرهنگی متمایز خود را که در اصل متعلق به اوست، از دست بدهد؛ فرهنگی که تمام زیربناها، پایه‌ها و مراجع موجود در حیات او، بدان بر می‌گردد.

این روندی است که در صورت تحقق، باعث می‌شود فرد «مختصات» خود را - که تعیین کننده مکان اوست و - همچنین تعلق خود به یک «نقطه عطف» با ویژگی‌ها و ابعاد کنترل کننده قابل توجه را، از دست بدهد. سپس از منشأ و ریشه جدا شود و پیوندش با دیگر افراد هم خون و هم هویت خود قطع گردد. در این صورت کنترل و به کارگیری او برای رسیدن به هر خواسته‌ای آسان می‌شود؛ حتی اگر آن امر، طعنه و اعتراض به خود باشد و او را به سمت پیامدهای نامطلوب در زندگی مردم سوق دهد.

بنابراین، نتیجه دیگری بر اساس نتیجه قبلی از همه اینها بیرون می‌آید که در شکل‌گیری دوباره بینش فرد از نو، به گونه‌ای که از یک بافت فرهنگی خاص نشأت گرفته، خود را نشان می‌دهد. همان اثر کسانی را بر خود دارد که نگاه تقلیل گرایانه به تراث دارند و مستلزم ماهیت بینش آنها به زندگی، دین و انسان است.

اگر بینش بر خلاف آنچه که هویت می‌خواهد شکل بگیرد، از طریق آن، فرد نسبت به دغدغه هایش بی توجه و به امیدهایش بی علاقه می‌گردد. حتی بیش از آن و در بسیاری از موارد، خودش تبدیل به دشمن می‌شود. او فقط به دنبال چیزهایی است که مانع راه فکری و روایی او می‌شود و فقط به آنچه آرامش زندگی او را بر هم می‌زند اهمیت می‌دهد.

اگر انسان اینگونه شود، ابتدا به کسانی که تمایل به تحقیر را جهت می‌دهند نزدیک می‌شود و در مرحله دوم یکی از وسایلی می‌شود که برای خدمت رایگان به آنها رام می‌گردد. در مقابل ممکن است سودی مادی یا خدماتی عایدش

شود. اما این‌ها منافعی هستند که در مقابل قربانی کردن منافع ملت، خانواده و نزدیکانش ارزشی ندارند.

مستشرقان فراوان از چنین آرزویی صحبت به میان آورده و برای رسیدن به آن به شدت تلاش کرده‌اند. این شرط اساسی است که برای نفوذ در صفوف امت اسلامی باید محقق شود. زیرا چیزی که آنها را خوشحال می‌کند این است که دانش آموختگان آنها از افراد کشورهای مورد مطالعه باشند. «و بتوانند گذشته خود را تشریح و آن را بازسازی نمایند و همچنین بتوانند تفسیر شرق شناسانه از آن ارائه دهند و حتی در صورت امکان از این درک فراتر روند.»^۱

وقتی این آرزو برآورده شد، فرزندان این کشورها حتی خیلی بیشتر از آنها، شروع به انجام کاری کردند که مستشرقان انجام می‌دادند. مستشرقان هم شروع به تمجید فراوان از دستاوردهایشان کردند و به کسانی که به آنها پاسخ مثبت دادند جسارتش را در مطالعه محصولات امت خود تصدیق نمودند. از این رو متوجه شدند که «برخی از شرقی‌های باهوش و جسور این راه را در پیش گرفته‌اند و در برخی موارد توانسته‌اند به سطح هم‌تایان غربی خود برسند».^۲

مستشرقان از پیامدهای اتخاذ این مسیر آگاه شدند. آنها اختلاط مرزها را بین غربی‌ها و دیگران پیش بینی کردند. این مهم، ضامن وابستگی مطلق است که به پیوند خویشاوندی بین فرد ضعیف و مسئول امر و نهی، خیانت می‌کند. آنها با تشریح میزان استقبال دانشجویان خود از کشورهای اسلامی گفتند: دانش آموختگان مسلمان، متعهد به همان ذهنیت مشترک، تکنیک تحقیق و روش

^۱ - کابریلی، فرنسیسکو. "ثناء علی الاستشراق"، الاستشراق بین دعاه و معارضیه. مرجع سابق

صفحه ۲۸.

^۲ - مرجع قبلی، همان صفحه

شناسی در پژوهش هستند، در این صورت مرزها در هم می آمیزد و تباه می گردد و دیگر «شرقی» یا «غربی» وجود نخواهد داشت».^۱

وقتی این هدف محقق شود، فجایع فکری به دست می آید که در واقع برای امت، شدیدتر از فجایع مادی خواهد بود که هرازگاهی آن را هدف قرار می دهد. نشان دهنده ایجاد ذهنیتی است که در بین امت اسلامی حاکم است. صاحبان چنین افکاری، فرزندانی از نژاد و خون و گوشت خودشان خواهند بود. اما از نظر فکر و بینش و وابستگی از گروه دشمنان در کمین نشسته امت به حساب می آیند. هیچ کس باقی نمی گذارد

بنابراین، فرزندان مسلمانانی که در معرض تقلیل گرایی ارزش ها قرار گرفتند، زمانی که از هر معلومات مصونیت بخشی که باید می داشتند تهی شده بودند؛ در سرانجام مسیر به این واقعیت رسیدند که «صفحه ای درخشان در تاریخ اروپا پر از فعالیت های فرهنگی و پیشرفت های علمی و مادی است»^۲

آنها با اعتقادی راسخ و تردید ناپذیر وارد مسیرهای تمدنی غرب شدند و معتقد بودند که اسلام به عنوان آئین و اندیشه و تعاملات زندگی، بیانگر «چیزی نیست که باید به آن توجه کرد و حریصانه مراقب آن بود»^۳ و این همان چیزی است که باعث می شود فرد دچار اضمحلال و گمراهی گردد، مگر این که مشمول رحمت پروردگارش گردد.

انسان باید وقت خود را با چیزی پر کند. زمانی که شخص مورد صحبت، در این حالت پوچی زندگی می کند، برای خود به دنبال سندی می گردد که به آن تکیه کند و وجود و شخصیت خودش را در آن بیابد. در این صورت حتما توجه

^۱ - مرجع قبلی، همان صفحه

^۲ - قطب، کیف نکتب التاریخ الاسلامی؟، مرجع پیشین، ص ۱۵.

^۳ - مرجع پیشین، همان صفحه.

به تاریخ غرب به عنوان «تاریخی که واقعاً شایسته تحسین و شگفتی است» ناگزیر خواهد بود.^۱

با این حال، ما نمی‌خواهیم مستشرقان را در این زمینه به عنوان تنها مجرم معرفی کنیم و تمام کاسه کوزه‌ها را بر سر آنها بشکنیم. آن‌ها ملتی بودند، آمدند و رفتند. وقتی که آنها دروازه‌های امت را باز، دژها و باروها را ویران و اهل خانه را در خواب عمیق دیدند؛ ورود به خانه - اگر چه گناه باشد - آنقدر که پرسش ایجاد می‌کند، تهمت ایجاد نمی‌کند: چه کسی مسئولیت کنار گذاشتن ابزار مدیریت مؤثر و رهبری نیرومندی که اقتدار ملت را حفظ می‌کند، بر عهده گرفت؟ «ملتی که توانایی‌های فکری اش را ازدست داده و کاملاً فلج و ناتوان از اقدام و ابتکار است، نمی‌تواند در برابر تهاجم و نفوذ آسیب پذیر نباشد.»^۲

اگر عیوبی را شناسایی کنیم که منجر به چنین وضعیتی شده و ارزش این ملت را در بین سایر ملت‌ها حفظ نکرده است، گام‌های مهمی در شناسایی رویکردهای درمان برداشته ایم. حال، چه این ضعف و ناتوانی را به عوامل سیاسی نسبت دهیم، چه آن را به عوامل اجتماعی، و یا به عوامل فرهنگی و فکری که نشان دهنده ذهنیت حاکم است بر گردانیم، اذعان کرده ایم که نقصی وجود دارد که باید اصلاح و رفع شود.

اگر این امر محقق شود، شایستگی زیادی برای رسیدن به یک هدف مثبت حاصل می‌شود که در صورت وجود عزم صادقانه، می‌توان به آینده امیدوار بود. عزمی که هدف آن محافظت از خود در برابر هر مزاحم مضر است. از هر دستاورد مفید انسانی بهره می‌برد که با ویژگی‌های هویتی در تضاد نباشد و ما را

^۱ - مرجع پیشین، همان صفحه.

^۲ - شبار. الحداثه في تداول الثقافي العربي الاسلامي نحو اعاده بناء المفهوم. مرجع سابق.

به مسیرهای سرگردانی و گمراهی نرساند. «چون در ملتی که «دفاع» فکری و «گمرگ» معرفتی ندارد، نمی‌توان از استقلال، رهایی و عزتمندی صحبت کرد. وابستگی و اثرپذیری هرملتی بستگی به میزان تسلط و نفوذ ملت مهاجم بر ملت تأثیر پذیر دارد.»^۱

در نهایت، این موضوع نباید به همین شکل باقی بماند. ملت "نیاز آموزشی برای مطالعه خط انحراف دارد."^۲ که با شناسایی شکاف‌هایی که بر دیوارها و دژهای فرهنگی کشور اعم از باستانی یا امروزی خیمه زده است، به کشف عیوب برای اصلاح آنها و غلبه بر موانع آن می‌پردازد. این هدف در صورت وجود اراده‌های راسخ سخت نخواهد بود. اراده‌هایی متکی بر این باور که انسان تا زمانی که به راه اسلام پایبند باشد در مسیر حق می‌ماند.

این گفت‌وگوی ما مقدمه‌ای برای بحث درباره نقش تراث در تحکیم امت اسلامی به‌طور خاص و ساختن بشریت مشترک به‌طور عام است و ان‌شاءالله در فصول آینده ارائه خواهد شد.

^۱ - مرجع قبلی، همان صفحه

^۲ - قطب، محمد. کیف نکتب التاریخ الاسلامی. مرجع سابق. صفحه ۱۱۰

فصل چهارم:

تراث اسلامی و تحکیم امت

نخست: تراث و شناسایی ویژگی‌های استحکامات: شناسایی و ساختن

می‌خواهیم در دو عنوان به شرح زیر، آنچه را که مربوط به تعریف ویژگی‌های استحکام ملت با پذیرش تراث است، ارائه دهیم:

تراث اسلامی و تعریف چشم انداز

الف) تراث به عنوان مبنا و نقطه شروع چشم انداز

بینش، نمایانگر یک ویژگی اساسی از ویژگی‌هایی است که شخصیت فردی و جمعی ویژگی‌های خود را، که منعکس کننده باورهای او در زندگی است، از آن استخراج می‌کند و مسیر خود را در برخورد با اشیا، جهان و انسان تنظیم می‌کند. از این منظر، تراث نقطه شروع یک دیدگاه به عنوان یک بستر فکری و مرجع فرهنگی است که مزایا و معایب خاص خود را دارد.

بنابراین، تراث به یک شخصیت ساختارمند تبدیل می‌شود. این ساختار از مبانی نشأت گرفته است که خود تراث از آن، سرچشمه می‌گیرد. «تراث از تعامل مسلمانان با شرایط زندگی‌شان در اعمال دستورات دین بر آنها پدید می‌آید».^۱ بنابراین موضع‌گیری در مورد تراث، بر اساس ماهیت رابطه فرد با فرهنگ اسلامی استوار است که ممکن است رابطه‌ای مثبت یا غیر از آن باشد. بنابراین تعلق به این فرهنگ و انحراف از آن، دو راه فکری و عملی را تعیین می‌کند که صفحات درونی آنها از طریق اولین موقعیت‌های ظاهری یارانشان خوانده می‌شود. هر کسی که وابستگی واقعی دارد، آثار و نشانه‌های زیادی از او گرفته می‌شود که از دیگرانی که این ویژگی را ندارند متمایز می‌کند. بینش او، در بیشتر مواضع، تفاسیر و عملکردهایش، بینشی است که از منبعی متمایز از کمک‌های او به فرهنگ اسلامی بیرون می‌آید. دیدگاهی را اتخاذ می‌کند که او را حداقل در موضوعات اصلی به ماهیت بینش واحد و سرچشمه اندیشه مشترک بازمی‌گرداند.

و اما کسانی که از آن منحرف شده‌اند، در بیشتر موارد مواضع و برداشت‌های متفاوتی داشتند. فاصله او با آنچه که گذشتگانش بر آن بوده اند، بسته به فاصله خود یا فاصله آن چیزی که به آن اعتقاد دارد، با آنچه در فرهنگ اسلامی ثابت شده است، افزایش می‌یابد.

ممکن است کسی بگوید تفاوت تفکر اسلامی که تراث برای ما حفظ کرده است، این مکان یا بهتر است بگوییم مکان‌هایی در زوایای مختلف فضایی که فرهنگ اسلامی در دوران باستان اشغال کرده بود، داشت. این امر با ظهور

^۱ - النجار، "مبادئ منهجية في التعامل مع التراث"، مرجع السابق، صفحه ۲۷۲

احزاب مختلف فکری بر اساس یک فرهنگ و داده‌های یک محیط مذهبی واحد رخ داد. نشان می‌دهد که تعلق به یک فرهنگ خاص ربطی به تولید دیدگاه ندارد و ربطی به نشانه‌های متمایز آن ندارد، بلکه همه اینها به باور فرد و ماهیت روانی و ذهنی او برمی‌گردد.

این دیدگاه را در موضعی می‌گیریم که اندکی از عناصر فعالی که در مدار آن سازماندهی شده‌اند فاصله می‌گیرد، اما آن را به کلی لغو نمی‌کنیم. ما خواهان گسترش دید طرفداران آن هستیم و آن را کمی از بینش سطحی که برخی امور را می‌بیند اما نمی‌تواند برخی دیگر را در برگیرد، دور کنیم. زیرا موضعی است که جزء را با هم ترکیب می‌کند تا کل را از بین ببرد. بخشی از آن به این قضیه مربوط می‌شود که موضوع تفاوت ناشی از مبدأ یک بینش را به عواملی ارجاع می‌دهد که رابطه غیرمرکزی با ماهیت بینشی دارند و نحوه برخورد با عناصر جهان و حیات را تنظیم می‌کنند.

اگر - بر اساس این دیدگاه، - منشأ اختلاف محدود به امور روانی و ذهنی باشد، این امر ایجاب می‌کند دریابیم که این دو عامل توسط یک نظام اداره می‌شود و این نظام مختص روند فرهنگ اسلامی است. واقعیت خلاف این را ثابت می‌کند، تا زمانی که توافق و هماهنگی در بیش از یک سطح حاصل شود و در بیش از یک سطح حضوری مشهود - البته نه کامل - داشته باشد.

این برداشت، در مورد زندگی اسلامی به طور کلی است، اما اگر به سطوح فرعی آن نگاه کنیم، مانند فرقه‌ها و جریان‌های فکری که در گذشته حاکم بوده و بسیاری از آنها هنوز بسیاری از جنبه‌های آن را پوشش می‌دهند، به راحتی نمی‌پذیریم که توافق مربوط به بینش از نقطه شروع خود در عوامل روانی و ذهنی مختص به فرد تعیین می‌شود. زیرا فرقه‌ها و گرایش‌ها غالباً نظرات موافقی را بیان

می کردند که متأخران از فرقه های قبلی نقل می کردند و پیشینیان به کسانی که بعد از آنها از همان مکتب یا فرقه آمده بودند منتقل می کردند. تفاوت بینش کلی، جامع و یکپارچه با آنچه که صاحب نظر آورده است جز گهگاه ظاهر نمی شود و اگر هم باشد به اصول بینش برنمی گردد بلکه به مسائل فرعی مربوط می شود.

صحبت در مورد اصول و فروع، دری را برای گفتن اینکه تراث نشان دهنده نقطه شروع یک چشم انداز است باز می کند. اگر دیدگاه های متنوعی، در مورد مسائل فرعی، به کرات مطرح شوند، و حاوی تفاوت و گاه اختلاف در حد تضاد و تعارض باشند، باز در چارچوب اصول باقی می ماند و منعکس کننده یک بینش کلی هستند که هر کس که به فرهنگ اسلامی تعلق دارد در قضاوت درباره اشیا به آنها متوسل می شود و هنگام موضع گیری و تفسیر آن را به کار می گیرد.

ب) تراث و جهت دادن به بینش

قبلاً برای ما روشن شده بود که تراث، مبنا و نقطه شروع یک بینش است. حتی اگر شاخه های آن متفاوت باشد، خاستگاه آن به آنچه در بینش عمومی فرهنگ جامعه لازم است، متعهد می ماند و این ویژگی نقطه شروعی محسوب می شود. زیرا در می یابیم که تراث به عنوان یک وضعیت ایستا از آن فراتر می رود و به کارکرد هدایت بینش و کنترل مسیر آن می پردازد تا فرد متعلق به فرهنگ اسلامی را قادر سازد، از مکانیسم هایی استفاده کند که مختصات بینش را کنترل می کند. مقصود تسلیم شدن به آن برای برخورد معتدل و پیچیده با امور است که منعکس کننده یک وابستگی فرهنگی است که با هویتی متمایز متجلی می شود و از یک مرجع خاص سرچشمه می گیرد.

این که تراث از ویژگی نقطه آغاز نگاه بودن، به راهنما بودن آن فراتر رفته است، در واقع گذر از مرحله سکون و تأخیر، به مرحله مشارکت در ساخت و ساز و استحکام بخشی است. از این زاویه، تراث در مرحله ارائه مطالب خود نمی ماند تا کسی آن طور که می خواهد به آن مشغول شود. بلکه آن را عرضه می کند و همراه با آن چیزی شبیه به روش استعمال ارائه می دهد تا انسان از مسیر مورد نظر، منحرف نشود و آن را هدف استفاده در امور ناخوشایند، قرار ندهد.

دردرون تراث، دو سنت پیدا شده که تقسیم آنها براساس دیدگاه نمایندگانشان صورت گرفته است - تقسیمی که منجر به ظهور بینش های جزئی با تفاوت های واضح و روشن گردیده است - می توانیم آنها را به شکل زیر نشان دهیم:

تراثی که با بینش منفی و مصرف گرایانه اداره می شود، صاحب چنین بینشی می خواهد دیدگاه ها و اندیشه هایش توسط پیروان و شاگردان او مصرف شود، بدون اینکه هیچ یک از آنها در باره آن حرفی بزنند. در عین حال، قاطعانه بر این باور است که او منبع حقیقتی است که هیچ باطل در آن راه ندارد.

صاحبان این نوع تراث معتقدند که بر اساس هدایت عمل می کنند. با این حال، آنچه که دیده می شود، نوع آن زیرعنوان دید منفی مصرف گرایانه تعریف می شود. نه انسان را برای داشتن آزادی فکر و عقیده تربیت می کند و نه فرار از چنگال وابستگی فکری. همین امر مهم، یکی از جنبه های اساسی زیستن در سایه حیات فرهنگ اسلامی به همراهی هم فکران خود است؛ قبل از اینکه با دیگرانی زندگی کنید که فرهنگ و عقایدشان با شما در تضاد باشد.

شاید بارزترین نقطه منفی این دیدگاه این باشد که ما آن را در تضاد با بینش کلی اسلامی یا همان مرجع مادر، می دانیم. زیرا خداوند متعال مسلمان را از

کاری که به آن علم ندارد نهی می‌کند. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: دنباله رو مردم نباشید که بگویند: «اگر مردم نیکی کنند، ما هم نیکی می‌کنیم و اگر بدی کنند، بدی می‌کنیم، بلکه به خودتان اعتماد کرده و صاحب رای خود باشید که اگر مردم نیکی کردند، نیکی کنید و اگر بد کردند، بد نکنید.»^۱

پیروی و تقلید بدون اندیشه و تدبیر، بلکه از سر اشتیاق و باور، انسان را به کاری وای می‌دارد که دینش آن را نمی‌پسندد. آنچه را که خدا حرام کرده است مرتکب می‌شود در حالی که فکر می‌کند کار خوبی انجام می‌دهد.

ما از ایرادات و اشکالات این دیدگاه، با شروع از پس زمینه دعوت به مخالفت به خاطر خود مخالفت سخنی نمی‌گوییم؛ مخالفتی که عده‌ای برای یافتن بستر اعتقادی حاصل‌خیز در آن، آمده‌اند و نماینده نظام عقیده‌ای تثبیت یافته شده‌اند. عقیده‌ای که راهی برای شنیدن یک رای مخالف از جانب صاحب آن بسیار به ندرت گشوده می‌شود. آنچه می‌خواهیم، شرح یکی از بیماری‌هایی است که ملت در گذشته به آن مبتلا بوده و در این ایام نیز هنوز در برخی از اعضای بدن خود، وجودش را حس می‌کند. نقش مهم این بیماری عمدتاً این بود که نسل‌ها را تربیت کند تا سخنانی را فریاد بزنند که کسی به آنها گوش نمی‌دهد، و در برابر فرامینی تسلیم شود که هیچ خیری برای او به همراه ندارد.

این بخش منفی تراث تنها به این نوع محدود نمی‌شود. بلکه انواع دیگری غیر از آن وجود دارد و همانطور که اشاره کردیم، منفی بودن همانند محوری مشترک،

^۱ - الترمذی. سنن الترمذی، مرجع السابق. کتاب البر والصله عن رسول الله (ص) باب ما جاء

في الاحسان والعفو. مجلد ۴ صفحه ۲۶۴ حدیث رقم ۲۰۰۷

آنها را دورهم جمع می‌کند، اگرچه در بسیاری از ویژگی‌های متمایز، با هم تفاوت داشته باشند. از آنجایی که وجه مشترک بین آنها بیشتر و قوی‌تر است، ناگزیر به آن تعلق دارند و آن را نمایندگی می‌کنند.

از جمله این گونه‌ها، تراثی است که فراتر از شعائر، اصول و اعتقادات موجود در دین واقعی اسلام تا مبالغه در رساندن آنها به مرزهای رهبانیت که در اسلام وجود ندارد می‌رود. یا به ترک و سهل انگاری در انجام هر یک از آنها یا برخی از آنها فرامی‌خواند.

توجیه اساسی که ما را وادار کرد این انواع تراث را در یک بخش قرار دهیم، با این واقعیت مشخص می‌شود که همه آنها منعکس کننده بینش بالغ اسلامی نیستند زیرا به چیزی جز عقیده و باور صاحبان این گروه‌ها، فرامی‌خوانند. آنچه ملاحظه می‌شود این است که اگر گروهی از آنها پیروان خود را با اعتقاد به بت بودن رهبر خود به تقلید کورکورانه دعوت کند، دین مبین اسلام ما را از پرستش غیر از خدا منع می‌کند. اگر حزبی هم‌ردیف او، گزاره‌های مبالغه آمیز و سرکشانه‌ی ناخواسته در بینش اسلامی را به ما یادآوری کند، آنگاه دین اسلام جهت دیگری به ما عرضه می‌دهد که اولاً و بالذات ملت و بعد بشریت از آن منتفع می‌شود. اگر گروه سومی، به سمت بی طرفی منفی کامل پیش برود، نه امر به معروف کند و نه نهی از منکر. و در مقام خود آن موضع عقلانی را بیابد که با سوار شدن بر ندای تساهل و آزادی در اعتقاد و اخلاق شایسته پیروی شدن دارد، آنگاه بینش حقیقی اسلامی چیز دیگری می‌بیند.

از آنجایی که این بخش از تراث دارای دیدگاهی می‌باشد که می‌توان آن را زیر عنوان بینش نابه‌هنجار و غیراخلاقی تقلیل داد، مسئول گشودن دروازه‌هایی بود که بازتاب آن بر ملت پس از مدتی آشکار شد. با توجه به ماهیت بینش آموزشی

منفی که بین افراط گرایی و انحلال در نوسان است، فرد، گروه، مکان، ساکنان آن، فرهنگ و کسانی که آن را نمایندگی می کنند، مذهب و نمادهای آن... همگی رنج بی نظیری را تجربه می کنند. رنجی که این نوع تراث در روح و روان مردم ملت نهادینه شده کرده است.

از این زاویه، تراث هیچ یک از اقسام استحکامات ملت را انجام نمی داد؛ نقش فرهنگی آن سست و ضعیف بود و بازده آموزشی آن، حتی پس از مدتی به سربلندی نرسیده بود. این یک عامل کمکی برای کسانی شد که در اطراف کشور کمین کرده بودند تا قدرت حاکمه را ساقط یا حداقل مانع پیشرفت آن شوند. بنابراین، اگر برای حذف هر آنچه در تراث منفی است، به غربالگری که در جای دیگر این تحقیق اشاره شده است، تکیه شود، شاید این، که به توضیح آن می پردازیم، نمایانگر جنبه بارز آن باشد.

تراثی که کالاهای خود را عرضه می کند، گیرنده اش را مجبور نمی کند که آن ها را مانند پیشینیانش مصرف کند، بلکه مقیاسی را در دستان او قرار می دهد که همه چیز، همه دیدگاه های مخالف، و همه اعمال و موقعیت های بعدی و قبلی، رام آن می گردد. در همه اینها روش اقتناع را به کار می برد؛ استدلال را با استدلال جواب می دهد؛ بنابراین قاعده که هرانسانی خطا کار است، حاشیه ای برای احتمال وقوع خطا می گذارد. این هسته و تمرکز دیدگاه مثبت در تراث است.

وقتی توجه خود را به این بخش از تراث معطوف می کنیم، آن را در نقطه مقابل چیزی می یابیم که گفتگوی ما در آشکار کردن برخی از کاستی های آن مؤثر بوده است. از این رو می گوئیم که رویکرد او نسبت به مخاطبانش از ارائه ایده و هدایت آنها به ویژگی های صحت آن فراتر نمی رود. ایده ای که اگر به آن اعتقاد

پیدا کرد، نقطه شروعی برای اجرا و توسعه آن خواهد بود، زیرا یکی از ایستگاه‌های اندیشه بشری است که قابل تأمل، پاسخ، پذیرش و دفاع است. در میان علمای اسلامی ثابت شده است که اجتهاد متصف به «جواز شرعی است که اجازه می‌دهد با نقد و بررسی به آن توجه شود و بر اساس آنچه مقتضای ترازوی حق و مصلحت امت است دستاوردهای آن پذیرفته یا رد گردد.»^۱ این مطلب که به توضیح آن می‌پردازیم بخشی اجتهاد دینی و بخشی نظر شخصی در مورد مسائل زندگی است. اگر اجتهاد به درجه و جوب نمی‌رسد، چگونه نظرات شخصی در مورد امور زندگی، به این درجه می‌رسد؟! به هر حال، این امر، نباید به عنوان کاهش نقش تراث یا تحقیر ارزش آن درک شود، زیرا برخورد با آن باید «بر اساس اصل احترامی باشد که نافی بی‌احتیاطی نبوده و اختیاری که منجر به تقلید کورکورانه نباشد».^۲

ت) تراث و تمایز چشم انداز

ما قبلاً می‌دانستیم که توصیف تراث به بازنمایی از دیدگاه یک بینش ختم نمی‌شود، بلکه از این حد فراتر می‌رود؛ زیرا کارکرد دیگری را به عهده می‌گیرد که از طریق آن در ساختن ملت و جهت دهی به بینش آن کمک می‌کند. عملکردی که در آن ممکن است موفق باشد یا نباشد. اکنون می‌خواهیم به جنبه دیگری از جنبه‌های کارکردی که تراث به وضوح و آشکار انجام می‌دهد بپردازیم: به طور خاص، با دادن ویژگی‌های خاصی که سایر بینش‌ها ندارند، به تمایز دیدگاه‌ها کمک می‌کند.

۱ - النجار. "مبادئ منهجية في التعامل مع التراث". مرجع پیشین. صفحه ۲۶۹.

۲ - مرجع پیشین، صفحه ۲۷۰

تمایز بینشی که تراث مثبت به آن علاقه داشت، زمینه خود را در تمایزی می‌یابد که دین اسلام برای مسلمانان دنبال می‌کند، قرآن کریم همواره بر تمایز زندگی اسلامی از زندگی دیگر تأکید داشته است، لذا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ [آل عمران: ۱۰۵]

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [الحشر: ۱۹]

سنت پیامبر نیز با همین قوت بر این امر اصرار دارد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «روز عاشورا، برخلاف یهود روزه بگیرید و یک روز قبل از آن یا یک روز بعد از آن هم روزه بگیرید.»^۱ و باز فرموده اند: «مخالف مجوس عمل کنید؛ سیلها را ببرید و ریشها را دراز کنید.»^۲

۱ - الترمذی. سنن الترمذی: مرجع سابق. کتاب: الصوم، باب: ما جاء في عاشوراء اي يوم هو؟ مجلد ۳ صفحه ۱۱۹ حدیث رقم ۷۵۵ وانظر ايضا: الشيباني، ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل. مسند الامام احمد. تحقيق: شعيب الارناؤوط واخرون. اشراف: عبد الله بن عبد المحسن التركي. بيروت: مؤسسه الرسالة. طبعه: ۱۴۲۱ هجري ۲۰۰۱ ميلادي مجلد ۴ صفحه ۵۲

۲ - رواه مسلم في صحيحه واحمد في مسنده. انظر: القشيري، ابو الحسين مسلم بن الحجاج نيشابوري. صحيح مسلم. تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي. بيروت: دار احياء التراث العربي. كتاب: الطهارة، باب: خصال الفطرة. مجلد ۱ صفحه ۲۶۰ حدیث رقم ۲۶۰. - الشيباني. مسند الامام احمد. مرجع سابق. مجلد ۱۴ صفحه ۳۹۰

همه اینها نصوصی است که بدون هیچ شکی نشان دهنده اشتیاق دین اسلام به تمایز مردم خود از دیگران است. تمایز مثبتی که علاوه بر پیش و عمل، در صورت و ظاهر نیز نمود خواهد یافت. این نشان دهنده پیشینه‌ای است که تراث مثبت، برای تمایز بینش خود از سایر دیدگاه‌ها از آن نشأت می‌گیرد.

هنگامی که این موضوع به یک اصل اساسی در بینش یک فرد مسلمان تبدیل شود، در تعیین آنچه که شخص انجام می‌دهد یا ترک می‌کند نیز سهیم خواهد بود. چون یکی از معضلات ذهنیت عمومی جامعه اسلامی می‌شود. در آن زمان، هر محصول فکری یا هر یک از عملکردهای فرد در زندگی، ناگزیر به دیدگاهی باز می‌گردد که تمایز مثبتی را که در دین ترغیب می‌شود، متمرکز بر جنبه‌هایی از ساختار ذهنی فرد و جامعه می‌خواهد.

ممکن است در فرهنگ‌های دیگر ملل، غیر از امت اسلامی، تمایز را مطلوب بباییم. اما، اکنون که در مورد ویژگی‌های محکم‌سازی صحبت می‌کنیم، موضوع ما محدود به برتری تمایز مثبت است که منفعت آن ابتدا نصیب ملت و سپس کل بشریت می‌شود. بنابراین، صحبت ما در مورد تمایز ممکن است کل فضای فکری محصول تراث را پوشش ندهد. در جامعه اسلامی داده‌های فکری سنتی یافت می‌شود، اما اگر در مواقعی با آن بیگانه باشند، ما آنها را در زمره بینش‌های متمایز در زندگی فرهنگی و اسلامی نمی‌دانیم.

هر کس با تراث مثبت امت اسلامی آشنا باشد، باید اشتیاق به تمایز بینش نزد تولیدکنندگانی را تایید کنند که می‌خواهند بخش بهره‌مندی تراث اسلامی را گسترش دهند. شواهد آن را بدون نشان دادن خستگی و کسالت، محکم و صمیمانه از زمینه‌های علمی مثبتی می‌گیرند، که این مسیر را دنبال می‌نمایند.

این همان چیزی است که ما - به یاری خداوند متعال - با صحبت در مورد تنظیم عمل در تراث توضیح خواهیم داد.

۲- تراث و تنظیم عملکرد

تراث تنها به تعریف چشم انداز در حالت‌های مختلف خود توجه ندارد. بلکه توجه خود را به تنظیم عملکرد معطوف می‌کند تا اجرا و بینش در سطح نظری هماهنگ و سازگار گردند. مبدا هر کدام روی در جانی نهند و مخالف هم در آیند. در نتیجه جمع کردنشان ناسازگار نشود و یکپارچه کردن بین اجزایی که جمع بودنش ضروری است، جمع بین اضداد گردد.

جلوه‌های هماهنگی و انسجام بین بینش و عمل چیست؟

بینشی که بر سازندگان تراث مثبت اسلام حاکم بود، دیدگاهی کاملاً مشخص با نشانه‌ها و ویژگی‌های متمایز بوده است. بنابراین، انسان دستاوردهای شناختی خود را از آن آغاز می‌کند و در ضمن اینکه هدفش دستیابی به خواسته‌هایش است، در نظر داشته باشد که نتیجه عملی باید با بینش نظری ذکر شده در ذهن منطبق باشد. بینشی که زمینه‌های معرفتی زیر آن را تأیید می‌کند:

الف) مطالعات زبانی و بلاغی

گواه این مطلب این است که زبان شناسان نه بیهوده به مطالعه زبان پرداخته‌اند و نه در پاسخ به گرایشهای فکری و حزبی، بلکه هدف آنها حفظ کتاب خداوند متعال از خطا در تلفظ کلمات بود که منجر به انحراف در مفاهیم و معانی می‌شود.

خطا در تلفظ کلمات قرآن (لحن)، اساساً دلیل استقرار علم نحو در مراحل اولیه، قبل از استقرار در وضعیت اکنون آن بود. زیرا الحان را برخی از قدما گناهی می‌دانند که جز با استغفار اکفاره نمی‌شود. اگر احساس نسل اولیه نبود که لحن بر دلالت‌ها و احکام تأثیر می‌گذارد و طبیعت زبانی را برهم می‌زند که قرآن کریم با آن نازل شده است؛ این اتفاق نمی‌افتاد.

به همین دلیل لازم بود قرآن کریم را با اتخاذ مجموعه‌ای از رویه‌ها تقویت کنیم که مهم‌ترین آن، قرار دادن نقطه‌ها و اعراب (نشانه‌های نحوی) است که از طریق آن حروف هم‌شکل از هم تشخیص داده می‌شوند. زیرا «صدر اول، قرآن و حدیث را با تلقین از دهان علما گرفته‌اند و پس از آن که اهل اسلام زیاد شدند، ناچار به وضع نقطه و اعراب گشتند.»^۲ این امر، با توجه به ورود ملت‌هایی ضروری شد که زبان‌ها و لهجه‌هایی غیرعربی داشتند. بر این مبنا، مطالعات زبانشناسی عربی آغاز شد.

بنابراین، خدمات زبانشناسی بر مبانی دینی بنا شد و بینش نظری و عمل کاربردی را یکپارچه نمود. یکی از خصوصیات آن این بود که با دین شروع می‌شد و با منافع دینی و دنیوی تمام می‌شد. کسانی که خود را برای این کار تخصیص داده بودند، سالهای طولانی برای دست یافتن به سربلندی دنیا و آخرت، با صرف دارایی‌هایشان، رنج‌ها و سختی‌های فراوانی را تحمل کرده‌اند. هدفی که زبان‌شناسان در کار خود دنبال می‌کردند حفظ زبان عربی با ابزاری برای درک قرآن کریم و احادیث نبوی بود. آنها در دستیابی به این هدف موفق

۱ - الذهبي. سير أعلام النبلاء. مرجع سابق. مجلد ۶ صفحه ۲۰

۲ - القسطنطيني. مصطفى بن عبد الله. كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون. بيروت: دار

الكتب العلمية. ۱۴۱۳هـ/۱۹۹۲م. ج ۱/ص ۷۱۲

شدند و برای نسل‌های بعدی "زبان دقیق و مدون قابل دریافت و آموختن" فراهم کردند.^۱

از سوی دیگر، هنگامی که پایه‌های زبانی تمام شد و بسیاری از جنبه‌های آن احاطه گردید، مطالعات هنر نمایش سبک در صحنه فرهنگ ظاهر شد و در مطالعات بلاغی مشخص شد که هدف آن در ابتدا تعریف زیبایی‌شناسی قرآن کریم بود. قبل از سرمایه‌گذاری در مطالعه کل سبک عربی، به عنوان سبکی که کتاب خدا را تقویت و پشتیبانی می‌کند، ویژگی‌های هنری خود را تنظیم کرد. اگر بینش حاکم بر زبان‌شناسان و بلاغت‌دانان را به عنوان یک بینش روشن اسلامی بشناسیم، از میل به کشف غنای سبک قرآن کریم، دو هدف داشت: کشف نظام سبک قرآنی، خدمت به زبان عربی و از این راستا خدمت به تمدن اسلامی. از طریق آن، می‌توان دریافت که به آرزوی خدمت به دین و دنیا، بینش و عمل را در هم می‌آمیزد. این واقعیت، می‌تواند به عنوان یک سپر واقع بینانه بدون پایبندی به نظر ضعیف یا رویکرد سست و بی پایه استفاده شود.

^۱ - الجابري. تكوين العقل العربي. مرجع السابق. صفحه ۸۱

از جمله شخصیت‌های برجسته زبان‌شناسان که به تحقیق و توسعه آن پرداختند، می‌توان به الخلیل،^۱ سیبویه،^۲ ابن جنی،^۳ الزمخشری^۴ و غیره اشاره کرد. آنها کسانی هستند که مطالعه زبانی و نحوی با آنها پایه‌گذاری گردید؛ تا در خدمت دیدگاهی باشد که تراث اسلامی از آن برای فهم قرآن کریم و حدیث پیامبر اکرم (ص) با رویه‌ای کاملاً منطبق با بینش ارشادی آغاز شد.

ب) مطالعات فقهی و اصولی

در ارتباط فقه و اصول با بینش اسلامی که از دل آن بیرون می‌آیند و نمایندگان اصلی آن هستند، هیچ پوشیدگی و ابهامی وجود ندارد. "فقه، همراه با زبان شناسی، نشان دهنده موهبت ویژه فرهنگ عربی-اسلامی است"،^۵ زیرا بیان بی

^۱ - ابو عبد الرحمن الخلیل بن احمد از فرحید در سال ۱۰۰ هجری قمری متولد شد و در سال ۱۷۰ هجری قمری درگذشت. او در لغت عربی ریاست داشت و علم عروض را پایه‌ریزی نمود. نگاه کن: ابن خلکان. وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان. مرجع سابق. مجلد اثین/ صفحه ۲۴۴

^۲ - ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر پارسی، سپس بصری، امام نحو و مرجع عربی، پس از مناظره با کسایی در سال ۱۸۰ هجری قمری درگذشت. نگاه کن: مرجع پیشین، جلد سوم، صفحه ۴۶۳

^۳ - ابوالفتح عثمان بن جنی الموسلی قبل از سال ۳۳ هجری قمری متولد شد و در سال ۳۹۲ در برابر اعراب درگذشت. ادبیات را نزد شیخ ابوعلی الفارسی خواند. نگاه کن: مرجع پیشین، جلد سوم، صفحه ۲۴۶

^۴ - ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی زمخشری در سال ۴۶۷ هجری قمری متولد شد و در سال ۵۳۸ هجری قمری درگذشت. عقیده معتزلی داشت و در هنرهای مختلف امام و پیشوا بود. در جرجانیه خوارزم درگذشت. نگاه کن: مرجع پیشین، جلد ۵، صفحه ۱۶۸

^۵ - الجابری. تکوین العقل العربي. مرجع السابق. صفحه ۹۷

عیب ماهیت آن است. با ادعای کسانی که فرهنگ اسلامی را به تأثیرپذیری از فرهنگ‌های دیگر متهم می‌کنند، بسیار فاصله دارد، زیرا این یک حوزه نظری است که به زودی در واقعیت مردم و شرایط خود آنها عملی شده است. از آن جا که فقه، «علم به احکام عملی حقوقی از ادله تفصیلی آنهاست»^۱، بنابراین موضوع آن افعال مردم است.^۲

اما در مورد اصول فقه، حتی اگر مستشرقان آن را زمینه مساعدی دانسته اند، اما حقیقت با آن چیزی که به دنبال آن بوده اند، متفاوت است. تشریعی عقلانی و روشمند از طریق قواعدی علمی که در خدمت شریعت اسلامی است برای استنباط آنچه استنباط نشده است، وضع شده است. این تشریع خواستار هماهنگی با بینش اسلامی و تمایز مثبت بوده است. اگر رسالت «فقه» تشریع برای جامعه است، رسالت «مبانی فقه» تشریع برای عقل است.^۳

این موضوع از طبقه بندی علوم «فقه» و «اصول» توسط علمای اسلامی در «علوم معرفت»^۴ بهره می‌برد، اگر تعریف فقه همان چیزی است که قبلاً

^۱ - القنوجی، صدیق بن حسن. ابجد العلوم. تحقیق: عبد المجید زکار، بیروت: دار الکتب العلمیه. عام ۱۹۶۸ میلادی مجلد ۲ صفحه اربعه ۴۰۰.

^۲ - الزنجانی، محمد بن احمد. تخریج الفروع علی الاصول. تحقیق: محمد ادیب صالح. بیروت: مؤسسه الرساله. عام ۱۳۹۸ هجری صفحه ۳۳.

^۳ - الجابری. تکوین العقل العربی. مرجع السابق. صفحه ۱۰۵.

^۴ - القنوجی. ابجد العلوم. مرجع سابق. مجلد ۲ صفحه ۴۰۰.

دانستیم، پس تعریف «اصول فقه»، علم به قواعدی است که بر اساس آنها به فقه می‌توان رسید.^۱

آنچه مورد اعتقاد است باید با آنچه انسان در عمل به دست می‌آورد هماهنگ و منسجم باشد. این همان کاری است که علم فقه به صورت واضح و مشخص انجام می‌دهد که ویژگی‌های آن از بینش حاکم بر امام شافعی ظاهر می‌شود. روش بنیادگرایانه‌ای که به دست او رسید، «و آن را به عنوان علمی با اجزای منسجم، جنبه‌های هماهنگ و یکپارچه پایه‌گذاری کرد که اصلاً تحت تأثیر روش‌های تحقیق یونانی واقع نشد».^۲

این باعث می‌شود متوجه شویم که دیدگاه‌ها و رویکردها در انحصار کسی نیستند. بلکه به زحمت، کار، تلاش و میل به کشفی که با اصول خود منطبق است پیوند دارد.

ت) مطالعات نجومی

آنچه در جنبه مثبت تراث اسلامی به عنوان هماهنگی کامل بین بینش و عملکرد از آن یاد می‌شد، در میان علمای علوم حقیقی مانند نجوم شناسی که ستاره مسلمانان در آن طلوع کرد، همین را می‌یابیم. نجوم شناسی دانش خود را توسعه داد تا به اهداف و مقاصدی که امت اسلامی و بشریت به آن نیاز مبرم داشتند، دست یافت. اهل تخصص برای اطلاع از تعداد سالها و محاسبه و

۱ - الجرجاني، علي بن محمد. التعريفات. تحقيق: ابراهيم الابياري. بيروت: دار الكتاب العربي. عام ۱۴۰۵ هجري صفحه ۴۵.

۲ - النشار، علي سامي. مناهج البحث عند مفكر الاسلام واكتشاف المنهج العلمي في العالم الاسلامي. بيروت: دار النهضة العربية. عام ۱۴۰۴ هجري ۱۹۸۴ ميلادي صفحه ۹۱.

تقویم هلال ماه و زمان طلوع و غروب خورشید با هدف تنظیم اوقات نماز و مناسک دیگر مانند حج و روزه به آن پرداختند. مسلمانان علم نجوم را از انواع سحر و جادویی رهایی بخشیدند که بر آن خیمه زده و به سمتی منحرف کرده که از نظر شرع و عقل غیرقابل قبول بود.

پیشینه‌ای که نجوم مسلمانان بر آن پایه گذاری شد، پیشینه‌ای بود که به دین بازمی گشت. چون قرآن کریم آنها را به سود بهینه‌ای که باید از این علم به دست آورد، رهنمون کرد، لذا خداوند متعال فرمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ [البقره: ۱۸۹] (در باره [حکمت] هلالها/ای ماه) از تو می پرسند بگو آنها [شاخص] گاه شماری برای مردم و [موسم] حج اند) و می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا﴾ [الاسراء: ۱۲] (و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم تا [در آن] فضلی از پروردگارتان بجوئید و تا شماره سالها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم) و می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِّتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ﴾ [یونس: ۵] (اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و برای آن منزلهایی معین کرد تا شماره سالها و حساب را بدانید).

این پیشینه، مسلمانان را در مرحله پیگیری تحولات منازل ماه، صرفاً به منظور منفعت عبادی نگه نمی دارد، بلکه نقش عمده‌ای در تحقق و افزایش آنها داشت.

این افزایش در رسیدن آنها به هدف دیگری از منفعت بزرگ نشان داده شد که اندکی از رویه عملکرد قبلی فاصله می‌گیرد و به تحقق مطلوب آن؛ یعنی تفکرو اندیشه در خلقت خداوند متعال و ملکوتش می‌رسد. هدفی است که اهداف دیگری بر آن استوار می‌شود و مرادش ارتباط نزدیک با خالق سبحانه و اقرار به قدرت او و تسلیم در برابر حرمت و قدرت اوست. از این رو «برخی از علما گفته اند: که نگاه به قدرت و عظمت خالق، باب تسبیح خداوند را در دل می‌گشاید.»^۱

منفعتی که مسلمانان از نجوم - و سایر علوم حقیقی - به دست آوردند، برای آشنایی و هماهنگی بین کتاب مکتوب به عنوان وحی نازل شده، قرآن و سنت، و کتاب منشور به عنوان آفریده‌ای رام شده با تمام آنچه در آن برای خدمت به انسان وجود دارد، بود.

یکی از نتایج قابل توجه آن، این بود که کار عقل و نقل در یک زمینه، با تأیید وحدت مبدأ خلقت و وحی، نتایج خود را برای بشریت به ارمغان آورد و از مسیری عبور کرد که عنصری از عناصرش، از آن منحرف نگشت و یا از مشارکت در تثبیت مبانی دین راستین اسلام و حفظ عقیده مسلمانان از هر مزاحم یا منحرفی طفره نرفت. مزاحم یا منحرفی که ضروریات دین یا الفت، تناسق و توافقی را که بین کتاب مکتوب و کتاب منشور وجود دارد بر هم می‌زند.

^۱ - الذهبي. سير اعلام النبلاء. مرجع سابق. مجلد ۱۰ صفحه ۲۵۹.

آنچه ذکر شد به دست افراد برجسته‌ای از جمله البتانی،^۱ ابن یونس،^۲ بیرونی^۳ و دیگران تحقق یافته است.

ث) ریاضی و هندسه

در ریاضیات و مهندسی هم همینطور است. آنها دو علمی هستند که در بسیاری از جنبه‌های زندگی مانند محاسبه مساحت‌ها، محاسبه زوایا و شناخت اشکال مختلف در ساختن مساجد، طاق‌ها و گنبدها به کار رفته‌اند. مسلمانان آنچه را که از علم گذشتگان آموخته‌اند، توسعه داده‌اند، اما علمی را پدید آوردند که پیشینیان از آنها آگاهی نداشتند، در همه اینها با مقتضیات دین اسلام مطابقت می‌دادند و هدفشان خدمت به دستورات و احکام آن بود. چرا که «علم در خدمت دین است»^۴ و دین هم با علم هماهنگ است و هر کدام در مداری تمدنی با هم متناسق و هماهنگ در حرکتند.

۱ - ابوعبدالله محمد بن سنان حرانی البتانی در سال ۳۱۷ هجری قمری، درگذشت. منجم و صاحب زیج صابی بود، نگاه کن: ابن خلکان. وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان. مرجع سابق. مجلد ۵ صفحه ۱۶۴.

۲ - ابوالحسن علی بن عبدالرحمن بن احمد بن یونس. صاحب زیج حاکمی در تقویم ستاره‌ها. عمر خود را صرف رصدخانه کرد. نگاه کن: همانجا جلد ۳، صفحه ۴۲۹.

۳ - ابوالریحان محمد بن احمد بیرونی در سال ۳۶۲ به دنیا آمد و در سال ۴۴۰ درگذشت. فیلسوف، منجم و پزشک ساکن خوارزم بود. نگاه کن: ابن ابی أصبیعة. عیون الانباء فی الطبقات الاطباء. مرجع سابق. صفحه ۴۵۹.

۴ - هونکه. شمس العرب تسطع علی الغرب: اثر الحضاره العربیه فی اوروبه. مرجع سابق. صفحه ۳۶۹.

نمونه‌ای از آن، خلاقیت خوارزمی به نام «علم جبر و مقابله» است که به دلیل نیاز مردم به آن «در اموری مانند ارث، وصیت، تقسیم و سنجش، احکام و تجارتشان»^۱ تالیف نمود. از این رو یکی از شاخه‌های آن، «علم "فرائض"» گردید. خود این دانش هم زیر شاخه‌ی یکی از فروع فقّه، به نام احکام وراثت است.^۲

ج) پزشکی و داروسازی

مسلمانان دانش پزشکی را که موضوع آن «بدن انسان»^۳ بود، علمی جزئی می‌دانستند؛ که «موضوعاتش از موضوع علم دیگر، ویژه تر است».^۴ در زیر مجموعه آن، علومی را نیز قرار داده‌اند که در رأس آن‌ها آناتومی، چشم پزشکی، غذاها، داروسازی، جراحی، فلبوتومی (خون‌گیری) ... و غیره است.^۵ همه آنها، وقتی به عنوان یک تقسیم‌بندی که بین تخصص‌ها تمایز قائل می‌شود، در معرض دید یکپارچه و سازمان‌یافته قرار می‌گیرند، دیدگاه مسلمانان را منعکس می‌کنند. دیدگاهی دور از هرنوع بداهه‌گویی، که هر سازمان خردمحوری از آن بیزاری می‌جوید.

۱ - الخوارزمی، محمد بن موسی. الجبر والمقابله. تحقیق: علی مصطفی مشرفه و محمد موسی احمد. القاهرة: دار الکتب العربی. عام ۱۹۶۸ میلادی. مقدمه کتاب.

۲ - ابن خلدون. مقدمه ابن خلدون. مرجع سابق. صفحه ۴۸۴ - ۴۸۵.

۳ - القنوجی. ابجد العلوم. مرجع سابق. مجلد ۱ صفحه ۴۶.

۴ - همان. ج ۱/ص ۵۸.

۵ - همان. ج ۱/ص ۵۸.

طب در بینش اسلامی از پاسخگویی به فرمان خداوند متعال آغاز شد. هدف مسلمانان با توسعه آن، نجات نفسی بود که خداوند در هماهنگی کامل با دیدگاه اسلام نسبت به آن آفریده است.^۱ خداوند متعال فرمود: وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا^۲ [المائدة: ۳۲]

دانش پزشکی در عمل، مطیع بینش ایمانی بوده و دست اندرکاران خود را به گونه‌ای هدایت می‌کرد که از هیچ حرامی استفاده نمی‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند بیماری و درمان را نازل کرد و برای هر بیماری شفای قرار داد، پس به دنبال درمان باشید و با حرام درمان نکنید.»^۲

این مبنا، پزشکان مسلمان را به بهره‌مندی از مواهب خداوند در طبیعت که با فطرت انسان سازگار است، هدایت نمود. اما به دنبال مواد شیمیایی که در صورت دستیابی به درمان از یک سو، از سوی دیگر آثار بی‌شماری بر سلامت

۱ - برای رجوع به ماجرای توجه کنید که خلیفه مامون را با حنین بن اسحاق گرد آورد که می‌کند که پزشکان فقط باید داروهای مفید بیاموزند و نباید بنابر دستورات دین و دانش پزشکی، داروی کشنده یا هر چیز مضر به آنها داد. نگاه کن: ابن ابی أصیبعه. عیون الانباء فی طبقات الاطباء. مرجع سابق. صفحه ۲۶۱

۲ - السجستانی، ابو داود، سلیمان بن العثعث الاسدی. سنن ابی داود. تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید. صیدا و بیروت: المکتبه العصریه. کتاب: الطب. باب: فی الادویه المکروهه. مجلد ۴ صفحه ۷ حدیث رقم: ۳۸۷۴ / البیهقی، ابو بکر، احمد بن الحسین بن علی. السنن الکبری. تحقیق: محمد عبد القادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه. عام ۱۴۲۴ هجری ۲۰۰۳ میلادی. کتاب: الضحایا. باب: النهی عن التدابی بما یكون حراما فی غیر حال الضروره. مجلد ۱۰ صفحه ۹ حدیث رقم ۱۹۶۸۱.

انسان دارد، دعوت ننمود. همانطور که امروزه مشخص شده است، درمان با علوفه و گیاهان طبیعی بهترین درمان است.^۱

علاوه بر این، بینش ایمانی را می‌یابیم که پزشکان را راهنمایی می‌کند که هیچ یک از اسرار بیمار را فاش نکنند، مطابق فرموده پیامبر: «هر کس {عیب} مسلمانی را بپوشاند، خداوند {عیوب} او را در روز قیامت می‌پوشاند».^۲ همچنین به آنها آموزش می‌دهد که صرفاً برای کسب منفعت مالی که باعث طمع و اشتیاق به جلب سود در زندگی دنیوی می‌شود، دست به درمان نزنند. هدف اول رفع گرفتاری از مردم درمانده و برآوردن نیازهای آنهاست. بر طبق آنچه که پیامبر - درود خدا بر او باد - فرمود: «هر کس در صدد رفع نیاز برادرش باشد، خداوند حاجت او را برآورده می‌کند و هر کس غم و اندوه مسلمانی را برطرف کند، خداوند در قیامت گرفتاری‌های او را برطرف می‌کند».^۳

این بینش بر علمای اسلام حاکم بوده و آنان در راه تحقیق و تفحص و پژوهش در آرای پیشینیان سختی‌های فراوانی را به دوش کشیدند؛ دانش‌های سودمند را توسعه دادند؛ در این مسیر به گونه‌ای برتری یافتند که از هم‌تایان خود متمایز

^۱ - النجار. مبادئ منهجية في التعامل مع التراث. مرجع سابق. صفحه ۲۷۷.

^۲ - حدیث متفق علیه. انظر: البخاري، ابو عبد الله، محمد بن اسماعيل. الجامع المسند الصحيح، "صحيح البخاري" تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر. ترقيم: محمد فؤاد عبد الباقي. بيروت: دار طوق النجاة. طبعه ۱ عام ۱۴۲۲ هجري. كتاب: المظالم والغصب. باب: لا يظلم المسلم المسلم ولا يُسلمه. مجلد ۳ صفحه ۱۲۸ حدیث رقم ۲۴۴ / القشيري. صحيح مسلم. مرجع سابق. كتاب: البر والصلة الاداب. باب: تحريم الظلم. مجلد ۴ صفحه ۱۹۶۶ حدیث رقم: ۲۵۸۰.

^۳ - مرجع قبلی، همان مکان.

گشتند؛ تار تئوری را با پود عمل در هم بافتند؛ دستاوردهای مهمی را از خود برجای گذاشتند که از بینش تابناکی از ایمان سرچشمه می‌گرفت؛ گفتار و کردارشان برهم کنش داشتند؛ بشریت پس از آن که امت اسلامی در ایام سرافرازی از طریق آن به اهداف خود دست یافت، آن را نقطه آغازی برای ساختن توسعه عمرانی چشمگیر خود قرار داد.

آنچه ما به شدت بر آن اصرار داریم این است که رنسانس علمی ما باید مبتنی بر دیدگاهی باشد که اجداد ما به عنوان یک روح فکری و منهجی در برخورد با جهان و زندگی از آن شروع کردند. به طوری که تمرکز بر روح تراث و انگیزه‌های معنوی و فکری آن بیش از دستاوردهای علمی و صنعتی آن باشد.^۱

از نمونه‌های او می‌توان به پزشکان برجسته مسلمان، ابوبکر رازی،^۲ ابوعلی ابن سینا،^۳ فرزندان زُهر^۴ و بسیاری دیگر اشاره کرد.

۱ - العمري. التراث المعاصره. مرجع السابق. صفحه ۳۱.

۲ - ابوبکر محمد بن زکریای رازی در سال ۲۴۰ هجری قمری متولد شد و در سال ۳۲۰ هجری قمری درگذشت. جالینوس العرب ریاست بیمارستان العیدیدی در بغداد را بر عهده داشت. نگاه کن: ابن ابی أصیبه. عیون الانباء فی الطبقات الاطباء. مرجع سابق. صفحه ۴۱۴.

۳ - ابوعلی، الحسین بن عبدالله بن سینا الحکیم در سال ۳۷۰ هجری قمری متولد شد و در سال ۴۲۸ هجری قمری درگذشت. یکی از معروف ترین پزشکان مسلمان. تداوی او از سر ادب بود و مالی دریافت نمی کرد. نگاه کن: ابن خلکان. وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان. مرجع سابق. مجلد ۲ صفحه ۱۵۷.

۴ - ابوالعلاء (متوفی سال ۵۲۵ هجری قمری). ابو مروان در قرن ششم هجری زندگی کرده است. و ابوبکر در سال ۵۰۷ هجری قمری تا سال ۵۹۵ هجری قمری زیسته است. پدر بزرگ،

پس از شفاف سازی ما در مورد تعریف چشم انداز در تراث و روشن شدن آنچه برای تنظیم عملکرد لازم است، که از یک طرف نقطه شروع نظری و از طرف دیگر اصول تاریخی هستند، می خواهیم نقش او را در تقویت ملت در این روزها برجسته کنیم. اما آنچه ما می خواهیم به شرح زیر است:

دوم: استفاده از نقش تراث در استحکامات

تراث تنها نمایانگر تاریخ امت، یا جنبه ای از شخصیات آن نیست که به گذشته ای باز گردد که سپری شده و پایان یافته است. بلکه یکی از اجزای شکل دهنده وجود مستمر امت ست. به گونه ای که برای استحکام بخشیدن به وجود خود، همیشه می تواند خردمندان به آن رجوع کند و از وجودش بهره مند شود. استحکاماتی که آن را از کمین دشمنانی که کینه اش را در دل می پرورند، محفوظ نگه می دارد.

روش تراث در تعیین روند حیات امت اسلامی چیست؟

تأثیرات آن در شکل دادن به ویژگی های متمایز آن چیست؟

این مطلبی است که انشاءالله در ادامه می خواهیم عرض کنیم:

۱- کاربرد افقی/تراث و شکل دادن به مسیر (الف) تراث زمینه‌ای برای استفاده از گذشته است:

اگر گذشته "مخزن خود و مخزن دارایی‌ها با مشاهداتش باشد، با وجو نقاط قوت و ضعف آن"،^۱ نمی‌خواهیم در آن به جستجوی آینده بپردازیم؛ بلکه می‌خواهیم پایه‌های مستحکمی را فراهم کند که هرگاه امت بر آن تکیه دهد، بینشی را ایجاد نماید که برای محافظت از آن در برابر حملات دیگران ارزشمند باشد و دلایلی جهت شروع مثبت برای آن فراهم کند.

و این همان اموری است که می‌خواهیم به صورت زیر ارائه کنیم:

فراگیربودن روش و برنامه:

مهم‌ترین ویژگی‌هایی که تراث مثبت اسلامی را متمایز می‌کند این است که - علیرغم سوار شدن بر موج توسعه اندیشه‌های پیشینیان - از راهنمایی تراث آنها، جز در امور ناآشنا و منفی، به پیروی گام به گام و قدم به قدم، نپرداخته‌اند. آنها به بهای زندگی اخروی خود به این دنیا وصل نمی‌شدند تا ماده گرا و دنیا پرست گردند. از سوی دیگر تمام هم و غم خود را متوجه آخرت نمی‌نمودند و از دنیای خود غفلت نمی‌کردند تا در این صورت به دامن رهبانیتی بیافتند که اسلام از آن بیزار است.

برای همین، می‌بینیم که بر اساس بینشی جامع و فراگیر، اموری را در پیش گرفته و برخی را فرو گذاشته‌اند. روشی که عملکرد آنها را نیز تنظیم می‌کند همانطوری که نگاهشان را به جوانب زندگی قاعده مند نموده و امور دنیایی را

^۱ - البوشیخی. مشروع المعجم التاريخي للمصطلحات العلمية. مرجع سابق. صفحه ۱۶.

تحت شعاع بینش معادشناختی قرار داده است. بنابراین پیروانش را می بینی که در هر حرکت و سکونی اعمال خود را مشمول ترازوی شرع می کنند. در واقع شرع اولین صافی و فیلترینگی است که اعمال را رد یا قبول می کند.

تراث مثبت اسلامی گام های بزرگ خود را برداشت و در دوره ای که جهان در خواب عمیقی به سر می برد، رفاه را برای ملت به ارمغان آورد و متعاقباً راه های موفقیت را به بشریت نشان داد. از آنجا که با هدایت ایمانی اداره می شود؛ انسان را مسئول عمر و جوانی خود می بیند. عمری که در ترازوی زندگی، برابر با بازوی زمانی است که بسته به کردار صاحبانش ممکن است طولانی یا کوتاه مدت باشد.

همچنین آنچه را به دست آورده، کسب کرده است، زیرا مسئولیت انسانی را در هدایت مردم قرار داده است. اسلام، دانشمند را مسئول دانش خود می داند و به او خبر می دهد که از علمش و آنچه با آن انجام داده است، سؤال می شود. بنابراین تا زمانی که به هر دلیلی از این جاده خارج نشود، او را مشاور صادقی می یابید.

این تهدیدی که می بینیم طالب علم را هرجا باشد و هرجا برود گرفتار و با عذاب های دنیوی و اخروی محاصره می کند، اگر فقط محدود به آن گردد، شاید یکی از دلایلی باشد که انسان را به ماندگاری جاودانه در زمین وادار می کند. پس برای اینکه در روزی که نه مال و نه فرزند به دردش می خورد، مسئولیت و اعتمادی بر دوش خود نگذارد، معتقد است که با ترک آنچه به آن متّهی می شود، خود را از خطرات آن مصون می دارد. بنابراین، ما می بینیم که بشارت دهندگان به طرق مختلف برای دفاع از او آمده، تشویق می کنند و دروازه را به روی تشویق و ترغیب کاملاً باز می گزارند.

برخی از اینها نقش یک پیشینه پشتیبانی را دارند که مسلمان را برای شکستن موانع مختلف دانش حمایت می‌کنند؛ مبتنی براین باور که با این کار در یکی از مرزهای دین قرار گرفته است. بنابراین اگر آنچه اسلام او را به آن می‌خواند، انجام دهد، مجاهدی می‌شود، از مجاهدانی که شاهد نبردی فیزیکی نبوده‌اند و خونی از آنها ریخته نشده است!

بنابراین، متوجه می‌شوید که دانشمند مانند یک متخصص خود را محدود به یک علم نمی‌نمود. زیرا معتقد بود زندگی امانتی است که در دستان اوست و هیچ راهی برای تحقق آن بهتر از دانش نیست. علاوه بر این، معتقد بود تسلط بر هر دانشی، خودش یک زندگی جداگانه است و افزودن دانشی به دانش دیگر موجب می‌شود که انسان با یک عمر، چند زندگی متنوع را تجربه کند؛ برای همین یک فقیه، هم زمان، ریاضیدان، منجم، زبان شناس و... نیز بود.

و اگر این صحنه جامع صحنه‌هایی باشد که چشم و روح را به شگفتی می‌کشاند، شگفت آورتر این است که فردی را پیدا کنیم مانند کسانی که نام بردیم، حرفه‌ای داشته باشد و زندگی ذلت بار را نپسندد و درسایه رنج بازو و عرق جبینش زیست کند. در واقع به آنچه در زندگی اسلامی ثابت شده است که خداوند بنده حرفه دان را دوست دارد، پاسخ داده است.

تضمین تعالی بخشش:

پیش از این برای ما روشن شده بود که علمای اسلام تا حد زیادی به اصل تعالی در تولید پایبند بودند، که این اصل مبتنی بر فرضیه‌ای نیست که متوسل به تمایل صاحب آن برای توسل به تخلفات به خاطر تخلف باشد. بلکه به این دلیل که اقتدار اسلامی مبتنی بر اصول پاک و پاکیزه است، بدون آلایش، نه آمیخته با چیزی که بتوان آن را در فرهنگ دیگران جستجو کرد؛ ترجیحاً هر

چیزی که به عنوان یک فرهنگ اسلامی تولید می‌شود، چه علوم دینی و چه علوم دنیوی، دارای نشانه‌های تمایز باشد که متمایز از سایرین به ریشه‌های این فرهنگ بازمی‌گردد. این نشان دهنده اشتیاق به تشخیص موقعیت بینشی است که وقتی انسان مصرانه بر آن پافشاری می‌کند، گام‌های زیادی در دستیابی به استقلال هویت برداشته است. اشتیاق مسلمانان برای اطمینان از تمایز انفاق محدود به ماهیت دستاوردها نبود که ممکن است انفاق ناشی از اصول فرهنگی مغایر با فرهنگ جامعه اسلامی باشد، بلکه بیشترین اشتیاق در آن پایبندی به قواعد حاکم و مبانی متمایز روش شناختی بود که با بینش کلی تمدنی سازگار است.

توجه آنها به این جنبه اساسی تضمین کننده کنترل مکانیسم‌هایی است که به نوعی در شکل دادن به مسیر تمدنی که هیچ نقصی نمی‌شناسد و از آشفتگی رنج نمی‌برد کمک می‌کند. متعهد به چشم اندازی خاص که خواستار هماهنگی با عناصر جهان است؛ تداوم انسانیت انسان را تضمین می‌کند، و به چیزی که او را در موقعیت‌های رهبری و برتری نگه می‌دارد، می‌چسبد.

اگر تراث را زمینه‌ای برای بهره برداری گذشته در نظر بگیریم، به ماهیت چشم‌انداز کنترل‌کننده آن و ویژگی‌های رویکرد کلی که به عنوان یک مکانیسم جمعی قبل از جداسازی برای تبدیل شدن به برنامه‌های جزئی که نوآوری‌ها و دستاوردهای تراث، مبتنی بر آن است، نگاه کنیم. ما فقط می‌توانیم در آن پناهگاهی برای مصونیت‌های اولیه پیدا کنیم که ملت باید به آن متوسل شود، نه به منظور حفاظت غیرفعال در آن، به عنوان آخرین راه حل، بلکه برای اینکه آن را به عنوان نقطه شروعی برای تعیین مسیر و هدف در نظر بگیریم. سازوکارهایی را که نیاکان برای بلعیده نشدن توسط فرهنگ‌هایی که عمیقاً در تاریخ ریشه

داشتند، استنباط کنیم. نه از ویرانه‌هایی که از گذشته به ارث برده‌اند کمک طلبیدند و نه به حسرت چیزهای بیهوده تکیه کردند تا با بیان اینکه تاریخ و فرهنگ و تراث دارند خود را فریب دهند. بلکه به خاطر حرکت آزادانه، نه وابسته، و تبعیت نکردن از تأثیرات کسانی که خواهان سقط جنین بر شاخصه‌های فرهنگی خود هستند، به خود بازگشتند.

ب) تراث معیاری برای ساختن زمان حال

گفتن اینکه تراث دیگر نقشی در زندگی ندارد، بی عدالتی بزرگی است، زیرا هنوز می‌توان آن را در بسیاری از جنبه‌های فرهنگی و شناختی به طور یکسان به کار گرفت. اگر مسائل و نظریاتی - که جزئی از یک کل است - در تراث اسلامی در گذشته مطرح شده است، دیگر جایگاهی را که قبلاً می‌یافتند، برای خود نمی‌یابند، به دلیل تغییر شرایط در اوضاع و احوال زمان است. اگر می‌بینیم که بهره‌مندی از آن در این زمینه غیرممکن یا حداقل بعید است، از زوایای دیگر سود زیادی برای ما نمایان می‌شود که بیشتر آن ناشی از استوار سازی فرهنگی است که تراث اسلامی در این ایام می‌تواند برای خود ذات اسلام به دست آورد. ممکن است برای مدتی از صحبت در مورد اطلاعات و ایده‌های موجود در تراث فراتر برویم، اما آنچه را که نباید نادیده گرفت، بحث در مورد کاوش در اعماق آن برای استخراج محتوای روش شناختی و بینشی آن است. این رویکرد ناگزیر منعکس کننده دید مالک آن بر زندگی است و به گفته دانشمندان اسلامی از دین نشأت گرفته است. دوره‌های رشد تمدن اسلامی را می‌توان از طریق مراحل که رویکردهای اندیشمندان آن برای کشف نظام‌های روش شناختی و بینشی آنها در پیش گرفته است، بررسی کرد. تا کاستی‌های موجود در آن، به

امید عبور از اشتباهات، شناسایی شود؛ یا زمینه‌های قدرت و تمایز به منظور تقویت، حمایت و توسعه آنها کشف گردند.

کاستی‌هایی که در تراث، برخی از مولفه‌های بینش روش شناختی را فراگرفته است، نخستین مقدمه عبرت آموزی تلقی می‌شود، زیرا روش به عنوان راه راست و سنگر محافظ، نخستین مؤلفه تمدن اسلامی بود که ضربه خورد. هنگامی که روش تحت تأثیر قرار می‌گیرد، نباید انتظار داشت که به سود ایده‌ها دست یابد. از زاویه‌ای دیگر، وقتی در حال جستجو برای شکل دادن به مسیر استحکامات فرهنگی هستیم، گزیده‌های شناختی را در تراث اسلامی می‌یابیم که در چهره کسانی که پژوهش در تراث را اتلاف وقت و سرگردانی بی هدف می‌دانند، قد علم می‌کند. اکنون می‌خواهیم آن را با اندکی درنگ متمایز کنیم. این تمایز خود را در این می‌بیند که در برابر زمان و معاصرانش مقاومت کرده و در مواجهه ابزارهای تخریبی که پایه‌های ساخت فرهنگی عظیمش را هدف گرفته بودند، بی تفاوت ایستاده است. خود را از هر حمله و هدف قرار دادنی بزرگتر دیده. با توجه به اینکه ساختمان سیستماتیک آن یک ساختمان هشیارانه بوده، صاحب آن می‌دانسته که چه می‌خواهد، از این رو با اندیشه‌ای رشد یافته به سراغ آن رفته و آنچه را که انجام می‌داده بدون تخطی از قوانین جهان و هماهنگ با قوانین حاکم بر آن انجام می‌داده است.

هدف این که این مشارکت‌های شناختی نقش یک سنگر را ایفا کنند، ما را ملزم می‌کند تا پیامدهای روش شناختی و بینشی آنها را بررسی کنیم. از این رو، سهم بزرگ و بی نظیری نصیب ما شده است که در کشف مؤلفه‌های برنامه درسی از نظر مراحل، ادوار و مکانیسم‌های مورد استفاده متوقف نمی‌شود، بلکه فراتر از آن می‌رود تا به هدف خود یعنی استحکامات آرمانی دست یابیم. بینشی

را که در آن قرار دارد، بررسی می‌کند؛ اگر خیر باشد، در راهگشایی و پیروی از راهنمایی‌های پیشینیان در آن بهره‌مند می‌شود. اگر غیر از این باشد، می‌تواند از آن صرف نظر کند و از آن عبرت گیرد تا فاجعه تکرار نشود.

این امر موجب تداوم تراث اسلامی زنده و آزاد می‌شود و باعث می‌شود که در این ایام، به شکلی پسندیده و شایسته به گوش مردم برسد تا آن را به نحوی ستودنی بپذیرند. این همان چیزی است که دوباره به آن جان می‌دهد و در نهایت به بازسازی رابطه بین ما به عنوان جانشینان و تراث ما و شخصیت‌های برجسته آن می‌رسد. این امر ساختار روانی، فرهنگی و بینشی ملت را متحد می‌کند؛ اجزای آن را به هم نزدیک می‌گرداند؛ ورودی‌های آن را مستحکم و به هم پیوند می‌دهد؛ در برابر هر مزاحم قدیمی یا مهاجم جدید هشدار می‌دهد.

این دست‌آورد‌های یاد شده محدود به تأثیرگذاری بر تراث به عنوان موضوع و خود مطالعه به عنوان گیرنده یک سخنرانی است و همین امر باعث می‌شود تا به ذکر دست‌آورد‌های دیگری که خود را وقف خدمت به برجسته‌ترین علمای امت اسلام می‌کنند اصرار داشته باشیم. در این امر، استرداد حقی ضایع گردیده و اعتراف به عملی که از آن غفلت شده، وجود دارد.

بدین ترتیب دو چیز برای مردم نمایان می‌شود که به شرح ذیل، به آنها می‌پردازیم:

- آنچه نوگرایان در غرب یا در شرق می‌گفتند از تهی و بدون پیشینه بیرون نیامد، بلکه پایه‌های معرفتی و روش‌شناختی داشتند که در پایه‌گذاری آن، گذشتگان پیشی گرفته بودند و حق آنها برای به رسمیت شناختن کارشان در خدمت بشریت از بین نرفت.

- مسلمانان اولیه نوآوری‌های زیادی داشتند و خلاقیت آنها کمکی به پیشرفت بشریت بود. اموری که شایسته است در انجمن‌ها ابلاغ شود.

تراث از این منظر معیاری برای ما در زمان حال تلقی می‌شود تا مسیرهای روش شناختی را که نیاکان ما در بینش جامع خود طی کرده‌اند بدون اینکه به جزئیات بسیار ریز کشیده شوند، طی کنیم. هر کار خوب در طی مراحل موفقیت به صاحبش یادآوری می‌کند که تحت سلطه فرهنگی دیگری قرار نگیرد که او را در چنگال وابستگی و انحطاط فکری و فرهنگی می‌اندازد. دستیابی به آنچه در راه خدمت به تمدن اسلامی به دست آورده است باید معیاری برای دستاوردهای کنونی ما قرار گیرد تا بتواند با دیدگاه صاحب خود به گونه‌ای منطبق باشد که منجر به تکرار دستاورد نشود، بلکه به گونه‌ای باشد که به وحدت مبانی اعتقادی و وحدت هدف تمدنی مطلوب دست یابد. با این کار، روش و دانش را با هم ترکیب کرده‌ایم که اگر این دو وجود داشته باشند، «عقلانیت پیدا، تدوین و ساخته می‌شود».^۱

ت) تراث مکانیزمی برای پیش بینی آینده

پیش بینی آینده برای انسان سنگین تر از مطالعه و ارزیابی گذشته و دشوارتر از مدیریت و اداره حال است. زیرا ابتدا به امر غیبی مربوط می‌شود که مستلزم تعریف هدف آینده، جمع آوری قابلیت‌های مناسب و نظارت بر انرژی‌هایی است که باید صرف گردد تا آنچه در نظر گرفته شده است انجام شود.

^۱ - العلوانی، طه جابر. "الازمه الفکرية المعاصرة: تشخیص ومقترحات علاج، نحو منهجیه للتعامل مع التراث الاسلامی. مرجع سابق. صفحه ۲۹.

ثانیاً، به این دلیل که به سرنوشت ملتی مربوط می شود که بسیار تحت فشار قرار گرفته و قدرت خود را از دست داده و در سرگردانی زندگی کرده است، قبل از اینکه به هوش بیاید تا به جستجوی ورودی هایی بپردازد که از شوک ها محافظت می کند و از طریق آنها به پیشرفت تمدنی مطلوب دست یابد. این وضعیتی است که پیش بینی آینده را به مسئولیتی بزرگ وامانتي تبدیل می کند که باید به نحوی ستودنی ادا گردد. به گونه ای که بازگشت به راه راست و تحوّل تمدنی را به همراه داشته باشد و حقوق را ضایع نکند.

در نظر گرفتن تراث به عنوان مکانیزمی برای پیش بینی آینده، مبتنی بر عبرت گرفتن از واقعیت پیشینیانمان است پس از روشن ساختن مبانی که نقطه شروع بوده و نتایجی که به آن دست یافته اند. زیرا تاریخ زمانی تکرار می شود که شرایطش تکرار شود؛ ضعف و سستی موجب شکست و انحلال می شود، در حالی که قوت عقلانی همیشه موجب پیشرفت و تمدن سازنده می گردد که هم از نظر دینی و هم در دنیا به خدمت انسان می آید.

می خواهیم واقعیت ما از واقعیت اجدادمان بهره مند شود. این اتفاق نمی افتد مگر اینکه ویژگی های هر یک از آنها را با هدف محدود کردن خود به موارد مثبت موجود در آنها روشن نماییم. همانطور که می بینیم واقعیت ما در وضعیت منفی است. واقعیت سنتی اجداد ما را می توان به دو مرحله تقسیم کرد که با تغییردراندیشه و عمل در میان سازندگان تراث از هم جدا می شوند و در دو نکته زیر قابل مشاهده هستند:

مرحله خوداتکایی و تولید آنچه در خدمت نیروی خود است. ایجاد رقابت فرهنگی میان امت اسلامی و سایر فرهنگ ها به گونه ای که مسلمانان با دانش دیگران آشنا شدند و آن را توسعه دادند. بلکه در آن زمان بسیاری از چرنديات را

که در میان ملل دیگر رایج بود مورد انتقاد قرار دادند و علوم موجود را که قبلاً به آن دست نیافته بودند، تأسیس کردند.

مرحله به کارگیری آنچه دیگران در زندگی علمی و عملی مسلمانان دارند، به طوری که پدیده عادی سازی روابط فکری و فرهنگی با فرهنگ غیراسلامی در ذهن متفکران اسلامی جای خود را پیدا کرد. از این رو بود که «اواسط قرن پنجم در تاریخ اندیشه اسلامی، جداکننده دو عصر دقیق شد: عصری که مسلمانان به آمیختن علوم خود با منطق و فلسفه یونانی متوسل نشدند و دورانی که مسلمانان این روند اختلاط را به ویژه در حوزه منطق آغاز کردند.»^۱ این حرکت از این جهت عجیب است که به نظر می‌رسد سنت ناسازگاری است که در مسیر تمدن اسلامی قرار گرفته است. اما نقطه آغاز آن ممکن است با شکوفایی فرهنگی که شهرهای اسلامی شاهد آن بوده اند، نمایان شود. زیرا در اذهان نمایندگان علوم اسلامی جاگیر شده، که هیچ ترسی از تهدید دیگرانی نداشته باشند که با عقیده و بینش آنها مخالف هستند. چنان باور دارند که آنها از موضع قدرت برمی‌خیزند و در این توهم افتاده‌اند که در میدان، چه به دلیل ضعف حریف و چه به دلیل عدم حضور او در مکان‌های تغییر، کسی نیست که نظرات آنها را به چالش بکشد.

آنچه در میان محققین جاری و ساری است این است که امام غزالی (ابوحامد محمد بن محمد غزالی طوسی در سال ۵۴ هجری قمری متولد شد و در سال ۵۰۵ هجری قمری درگذشت. حجه الاسلام. او در علم کلام و جدل چنان

^۱ - النشار. مناهج البحث عند مفکر الاسلام واكتشاف المنهج العلمي في العالم الاسلامي. مرجع سابق. صفحه ۱۶۶.

مهارتی داشت که او را چشم مناظره گران نامیدند. نگاه کن: ابن خلکان. وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان. مرجع سابق. مجلد ۴ صفحه ۲۱۶) اولین کسی بود که باب را برای عمل به این نظر گشود. زیرا زمانی که راه فکری خود را در تردید و بازنگری در باورهای خود هموار کرد تا دوباره آنها را بر پایه علمی قابل قبولی تثبیت کند؛ دانش و معرفت فراوانی داشت و در مجادله جا افتاده بود. گمان می کرد که همه مانند او هستند، بنابراین جواز او بر این اصل استوار بود که در آن به اختلاف بین مردم و تفاوت تمایلات و گرایشها توجهی نشد.

غزالی «تضاد بین اصول منطق یونانی و نقل را دید، بنابراین برای نجات دومی چاره‌ای جز حذف اولی ندید».^۱ با این حال، این عمل پس از آن صورت گرفت که منطق ارسطویی برای دیگرانی که فرصت پرداختن به آن را داشتند، خوشایند شد. آن‌ها از آنچه او «در کتاب هایش... برای آمیختن منطق ارسطویی با اصول فقه و کلام» خواسته بود، پیروی کردند.^۲

این موضوع فقط در این مرزها متوقف نخواهد شد، بلکه جنبه‌های منفی خود را به بسیاری از ابعاد زندگی اسلامی بسط خواهد داد که نتیجه آن چیزی جز امور منفی و ناخواسته نخواهد بود. از جمله آسیب به علوم تجربی که چیزی جز ثمره صدمه به خود علوم شرعی نبود.

درسی که از چنین نتایجی می توان گرفت، این است که امت اسلامی در پیش بینی آینده خود باید تمام اشتباهاتی را که پیشینانش مرتکب شدند، در حالی که

^۱ - النشار. مناهج البحث عند مفکر الاسلام واکتشاف المنهج العلمي في العالم الاسلامي.

مرجع سابق. صفحه ۱۶۳.

^۲ - مرجع قبلی. ص ۱۷۹.

فکر می‌کردند بهترین کار را انجام می‌دهند، اما "پیامدهای فاجعه باری برای تمدن اسلامی داشت، به یاد داشته باشند."^۱

اگر برخی از ما از جنبه‌های منفی سهل‌انگاری در امر دفاع فرهنگی، غافل باشیم، و در خارج از دایره تمدن سیرکنیم، بدون تهیه تجهیزات کافی و تکمیل وسایل مفید ایمن‌سازی، دروازه فرهنگ‌های دیگر را بر روی خود می‌گشاییم. مانند کسی که بدون آمادگی وارد دریای عمیق شود. یا بدون انجام هیچ گونه اقدام احتیاطی برای مواجهه با امواج قوی به سمت اعماق دور از ساحل حرکت کند.

این به معنای فراخوانی برای تکیه بر مواضع انزوا و کوچک شدن نیست. بلکه منظور ما از آن فراخوانی برای مسلح کردن جدی خود به دانش و معرفتی است که از نظر فرهنگی از خود محافظت می‌کند. به ویژه در عصر ما که تهاجم فرهنگی از طریق رسانه‌هایی که در گذشته مطرح نبوده است، از جمله رسانه، نظام آموزشی و فناوری‌های ارتباطی، شروع به ورود کرده است.

درس‌هایی که می‌توانیم از تراث به عنوان استوارسازی خود بگیریم، عمدتاً این است که مراقب خطرات نرمش در مورد مواجهه فرهنگی باشیم. وضعیت آنطور نیست که بسیاری از ما فکر می‌کنیم، و یا حتی بسیاری از پیشینیان ما فکر می‌کردند. بنابراین، نباید در پابندی به باورها و ارزش‌های فرهنگی ملت کوتاهی کرد و در نگهداری و محافظت از آن دچار تساهل گردید. همچنین نباید از

^۱ - سفر، محمود محمد. *دراسة في البناء الحضاري؛ محنة المسلم مع حضارة عصره*. الدوحة:

وزارة الاوقاف والشؤون والمقدسات الاسلامية، سلسلة كتاب الامة. ۲۱. الرجب عام ۱۴۰۹ هجری.

صفحة ۱۶ من تقديم عمر عبید حسنه.

تمسک به علم سودمند در امور دینی و دنیوی و انتشار آن بین آحاد امت اسلامی غافل شد. نباید از تشویق و تایید کسانی که در جلب نظر و دعوت دیگران، دستی داشته و پیشآهنگی کرده‌اند کوتاهی شود.

به کارگیری و استفاده از تراث برای ساختن حال و تجسم آینده محدود به دنبال کردن ایستارهای اساسی نیست که در تاریخ طولانی خود از آنها عبور کرده است. بلکه فراتر از آن، باید ویژگی‌های متمایز گذشته امت اسلامی را تبیین نمود که اکنون به نمایندگی و پایبندی به آن فرا می‌خوانیم. این چیزی است که به خواست خدا در آینده خواهیم فهمید.

۲- کاربرد عمودی / تراث و شکل‌گیری ویژگی‌های خود

بازگشت به تراث به انسان این امکان را می‌دهد که ویژگی‌های متمایزی را که تا همین اواخر مشخصه امت اسلامی بود، کشف کند. اینها ویژگی‌هایی هستند که باید دید ما را در زندگی معاصر مشخص کنند. زیرا هیچ بخشی را از زندگی فرونگذاشته و هیچ وجهی را سرگردان، رها نکرده است.

از آنجایی که این ویژگی‌ها، ذات امت اسلامی را در تمام جنبه‌هایش مشخص می‌کنند تا به مرجع آن تبدیل شوند، تصمیم گرفتیم، به امید مشارکت در استحکام امت، آنها را، با محورهایی جدا نماییم که همه را با هم در بر بگیرد:

الف) ویژگی عقیده و باور

هرکس با تراث آشنا باشد، جنبه اعتقادی آنقدر او را به خود جلب می‌کند که بیشتر توجه او به زندگی پس از مرگ معطوف می‌شود و برای سازندگان آن یکی از ابزارهای رسیدن به پاداشهای اخروی می‌گردد.

نقطه شروع این امر به پیشینه ای، برخواسته از وحی الهی، یعنی قرآن و سنت برمی گردد. به گونه‌ای که در آنها متون زیادی را می‌یابیم که صریحاً خواستار پیوند دادن کار شخص به زندگی پس از مرگ است. ایاتی که آدمی را تشویق می‌کند پاجای پای کسانی بگذارد که این راه را طی کردند؛ از دنبال کردن کسانی که کاردنیوی را به بازدهی فوری و لحظه‌ای محدود می‌کنند، باز می‌دارد.

به همین دلیل کتب پیشینیان را می‌بینیم که مقدمه‌ای مبنی بر شروع با نام خداوند متعال و ثنای او و سپس دعا بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده‌اند و در خلال آن آرزوی دست یافتن به پاداش آخرت را اعلام کرده‌اند.

مقایسه تصویر تمسک ملت به ویژگی‌های متمایز آن در گذشته، با تصویر رابطه ما با همان ویژگیها و هدف موردنظر آن، نشان می‌دهد که شکاف بزرگی بین این دو مورد وجود دارد. یکی از شواهد آنچه ذکر می‌کنیم این است که از دل خود فتوا می‌خواهیم که محور اعتقادی را محوری قرار دهیم که زندگی ما بر آن می‌چرخد تا هر وقت خواستیم آنچه را که عقیده و شریعت لازم می‌کند تداعی کنیم.

اعمالی که انسان در زندگی خود آنها را انجام می‌دهد، دیگر بر اساس آنچه در ایمان لازم است، اداره نمی‌شود، مگر کسانی که پروردگارت به آنها رحم کرده باشد. این یکی از جنبه‌هایی است که در حقیقت به ویژگی‌هایی تبدیل شده است که امروز ما را از زندگی اجدادمان متمایز می‌کند. این امر مستلزم تحقیق در مورد چگونگی بازیابی ویژگی‌های فرهنگی خود از طریق تراث است.

ب) ویژگی تقابل فرهنگی

یکی از ویژگی‌های اساسی که انسان را از همسان‌سازی فرهنگی باز می‌دارد، استناد به ضرورت برخورد فرهنگی در زمانی است که با فرهنگ دیگری در

ارتباط است. اگر این احساس به دست آید و از مؤلفه‌های شخصیت شود، به استحکاماتی دست یافته است که او را از تباه شدن و از دست دادن ویژگی‌ها مصون می‌دارد.

با محدود کردن خود به تراث مثبتی که می‌خواهیم آن را به زندگی بازگردانیم تا روح آن را استقرار بخشیم و مسیر خالقانش را دنبال نماییم، در می‌یابیم که ویژگی تضاد فرهنگی به شدت حضور دارد؛ تأثیر مثبت آن بر ملت احساس می‌شود؛ باعث افزایش بارقه هوشیاری و آگاهی در درون خواهد شد. برای اینکه از هیچ یک از روزنه‌هایش به داخل آن ورود نکنند.

این همان چیزی است که برخی محققین آن را «امنیت فرهنگی» می‌نامند و در صورت عدم تحقق آن، امنیت در جلوه‌های مختلف آن بیهوده خواهد بود. اگر مؤلفه‌های فرهنگ خودی از بین برود و اجزای فرهنگ دیگر با آنها جایگزین شود، امنیتی در کار نخواهد.

امت اسلامی درگیری‌های سیاسی و فرقه‌ای را تجربه کرده است. با این حال، در طول دوره‌ای که او با آگاهی فرهنگی زندگی می‌کرد، با نگاهی اجمالی به تقابل فرهنگی که او را در برابر طوفان‌ها ایستاده نگه می‌داشت، در مقابله با سرسخت‌ترین و قدرتمندترین دشمنان خود، مصمم به حرکت رو به جلو به سمت ساختن یک ساختار مثبت مسلح بود. بنای بشردوستانه‌ای که ملت و بشریت از آن بهره‌مند شوند.

شاهد این امر، اصرار عبدالملک بن مروان^۱ بر ادامه استفاده از شعار خود در نامه نگاری هایش است که عبارت بود از: «قل هو الله احد»، و ذکر نام رسول خدا، هنگامی که پادشاه روم نامه‌ای را برای او نوشت و تهدید کرد اگر باز در نامه هایش این شعار را بنویسد، بر روی سکه‌ی رومیانی که آن زمان مسلمانان با آن کار می‌کردند چیزی بنویسد که ناخوشایند مسلمانان باشد.^۲

یکی از نتایج این مبارزه که انسان را بر حفظ خود تمدن، مصر می‌کند، این بود که مسلمانان راهی دیگر را در پیش گرفتند که بر قوت آنها افزود و از هر سو به آنها استقلال داد. این همان چیزی است که خود را در تأسیس ضربخانه با نشان ویژه اسلامی نشان داد، که حرمت امت را از ابتذال و توهین مصون نگه می‌دارد.

۱ - عبدالملک بن مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه خلیفه اموی در سال ۲۶ هجری قمری متولد شد و در سال ۸۶ هجری قمری درگذشت. او فقیهی زیرک و مصمم بود. نگاه کن: الذهبی. سیر اعلام النبلاء. مرجع سابق. مجلد ۴ صفحه ۲۴۶.

۲ - عسکری می‌گوید که عبدالملک بن مروان اولین کسی بود که در آغاز طومارها (نامه‌های سرگشاده) نوشت: «قل الله احد» است و از پیامبر با ذکر تاریخ یاد کرد. پادشاه روم به او نوشت: در نامه هایتان ذکری از نام پیامبرتان را اضافه کرده اید، آن را رها کن، وگرنه بر سکه دینارهایمان آنچه که خوشایند شما نیست اضافه می‌کنیم. این مطلب بر عبدالملک بسیار سخت بود. نزد خالد بن یزید بن معاویه که عالم و دانشمند بود، فرستادو به او گفت: ای ابو هشام، در وضعیت ناخوشایندی افتاده ایم. گفت: خداوند به تو آرامش دهد یا امیرالمؤمنین. دینارهایشان را حرام گردانید و برای مردم سکه‌هایی که حاوی یاد خدای متعال و پیامبرش باشد ضرب کنید و آنان را از آنچه کراهت دارند دریغ مکن. بدین ترتیب دینار در سال ۷۵ هجری قمری ضرب شد. نگاه کن: العسکری، ابو الهلال الحسن بن عبد الله. الاوائل. تحقیق والضبط وتعلیق: محمد السید الوکیل. طنطا والمنصوره.. دار البشیر عام ۱۴۰۸ هجری ۱۹۸۷ میلادی صفحه ۲۵۴.

یکی از نتایج آن این بود که به کسانی که ملت را در یکی از نماهای آن هدف قرار دادند، دوچندان پاسخ داد. این چیزی است که این روزها برخی از ما را قادر می‌سازد تا بازتاب‌های فرهنگی آن را دست کم بگیریم و با تصور اینکه این موضوع اهمیت چندانی ندارد، موافق انجام کاری باشیم که مدافع او را راضی می‌کند.

این ممکن است برای ما در سطح رهبری به نظر برسد، اما وقتی کمی در لایه‌های جامعه عمیق‌تر می‌شویم، متوجه می‌شویم که در مرحله بعد مواضع متفاوتی در قبال موضوع برخوردهای فرهنگی اتخاذ کرده‌اند که آنها را به مسیرهای متفاوتی کشانده است. روش‌هایی که برخی از آنها حامی فرهنگ خودی بودند و برخی هم هر چه بیشتر از آن دور و بیگانه شده و با قدم‌هایی استوار یا سست و لرزان، به فرهنگ دیگری خدمت کرده‌اند.

مرکب مبارزه فرهنگی که مسلمانان بر آن سوار شدند بسیار مثبت به نظر می‌رسد. از وقتی که در سطح دفاع یا فرو رفتن در لاک دفاعی باقی نماندند، بلکه راه‌های تهاجمی را در پیش گرفتند. بهترین وسیله دفاع، حمله است. در میان آنها می‌بینیم که امام شافعی خود، تنها به «عدم تأثیرپذیری از منطق ارسطویی»^۱ اکتفا نکرد، بلکه «به شدت تا سرحد تحریم» به آن حمله کرد.^۲

این موضعی است که علمای دیگری که پس از او آمدند اتخاذ کردند. در رأس آنها امام ابن تیمیه قرار داشت که از قواعد منطق ارسطویی پیروی می‌کرد و «آنها

^۱ - النشار. مناهج البحث عند مفکر الاسلام واكتشاف المنهج العلمي في العالم الاسلامي.

مرجع سابق. صفحه ۸۶.

^۲ - مرجع قبلی، همان صفحه

را به کار می‌برد، اما چیزی جز آرای دور از اسلام به دست نمی‌داد»^۱ تا آنچه را که در میان منطق دانان مشهور بود، براندازد. ناکامی‌های آنان را در آن زمینه بررسی می‌کرد تا منطقی منطبق با بینش اسلامی ایجاد کند که از طریق «آن ایده‌اش مبنی بر برخورداری مسلمانان از روش‌های تحقیقی خاص برگرفته از قرآن و مبتنی بر آن محقق شود».^۲

اما این آگاهی از عواقب اصرار بر رقابت فرهنگی، جذب همه اذهان وابسته به فرهنگ اسلامی نشد و یا وقتی آن را شناختند، اهمیت واقعی آن را قائل نشدند. در کنار اینها، عده دیگری هم بودند که به آغوش فرهنگ یونانی افتادند؛ داده‌های آن را بزرگ دیدند؛ سازه‌های برخاسته از مبانی اندیشه آنها را با شکوه می‌انگاشتند. اما هنگامی که جامعه اسلامی پی برد که در واقع آنها امتداد اندیشه هلنیستی^۳ در جهان اسلام هستند، همچنین مشخص شد که موضوع، مربوط به ظواهر گذرا نیست، بلکه مربوط به ساختارهای جامعی است که اگر از بین می‌رفتند، خطر بزرگی متوجه فرهنگ ملت می‌شد؛ «جامعه اسلامی آنها را کاملاً طرد کرد»^۴

واقعیت رقابت فرهنگی نه به جلوه‌های زودگذر محدود می‌شود و نه در حد فرصتی که در اختیار ملتی قرار گرفته و آن را غنیمت شمرد. بلکه در قالب مبانی وجودی درمی‌آید که به دوره‌ای منحصر نمی‌شود و منتظر افراد خاصی نمی‌ماند.

۱ - مرجع قبلی، صص ۲۷۰/۲۷۱.

۲ - مرجع قبلی، ص ۲۷۱.

۳ - مرجع قبلی، ص ۷۷.

۴ - مرجع قبلی، همان صفحه.

رقابت فرهنگی مبتنی بر مبنای روانی است و کسی که جذب آنها می‌شود، علتش از آنجا ناشی می‌شود که "روح همیشه به کمال تسخیر و تسلیم کننده اش اعتقاد دارد. یا به دلیل دیدگاهش در مورد کمال که توانسته است او را به تجلیل وادار کند، یا به دلیل اینکه به اشتباه می‌پندارد تسلیم او به دلیل غلبه طبیعی نیست، بلکه به دلیل کمال غالب است."^۱ بنابراین، این باور که کسی که خود را به آغوش فرهنگ دیگری می‌اندازد، منعکس کننده بیگانگی فکری نیست، بلکه یکی از راه‌های علمی است که از طریق آن ایده‌ها به هم می‌رسند و آیندگان از طریق آن از گذشتگان بهره می‌برد.

این همان چیزی است که در روزگار ما در میان بسیاری از محققان با درجات مختلف غوطه ور شدن در آغوش فرهنگ‌های دیگر به آن نیاز داریم. برخی از آنها به دلیل تمایل به بیرون کشیدن ملت خود از چنگال عقب ماندگی، این امر را امکان پذیر می‌دانند؛ معتقدند: «قرض گرفتن عناصر فرهنگی از جوامع دیگر و تقلید از آنها لزوماً منجر به از بین رفتن مؤلفه‌های اصیل فرهنگی و لگدمال شدن کامل آنها نمی‌شود، بلکه ممکن است عاملی برای تقویت، رشد و غنی سازی باشد».^۲ در این میان کسانی هستند که معتقدند راه صحیح این است که از تولیدات دیگران ارتزاق نمایند و اگر - برحسب برداشت آنها - پذیرش فرهنگشان جز عقب ماندگی و پسرفت برای آیندگان نداشت، از فرهنگ صاحب خانه چشم‌پوشند.

۱ - ابن خلدون. مقدمه ابن خلدون. مرجع سابق. صفحه ۱۴۷.

۲ - الجابری. کیف تتعامل مع التراث مرجع سابق. صفحه ۵.

تاریخ شواهدی را برای ما حفظ کرده است که همگی این مسیر اطمینان را در پیش گرفتند؛ آنها به زودی از وجود پاک شدند و مردمانشان به داستان تبدیل شدند؛ زیرا آنها بودند که قرن‌ها در آن مکان زندگی می‌کردند و جهان را پراز آوازه کرده و مردم را به خود مشغول می‌نمودند.

از نمونه‌های آن می‌توان به روابط مردم کشورهای مسلمان اندلس با کشورهای مسیحی اسپانیا در سالهای اخیر حضور اسلام در آنجا اشاره کرد. درنحوه پوشش، آرم‌ها، نشان‌ها و بسیاری از عادات و شرایطشان، حتی در رسم مجسمه‌ها بر روی دیوارها، کارگاه‌ها و خانه‌ها از مردم اسپانیا تقلید می‌کردند. تا جایی که هر بیننده‌ای با چشم خرد، احساس می‌کرد که این نشانه چیرگی بر آن هاست که پس از مدتی برای آنها اتفاق افتاد.^۱

از آنچه در بالا ذکر شد روشن شد که رقابت فرهنگی یکی از ویژگی‌های اساسی منش اسلامی است. و ملت شاهد عروج آن و گشودن سرزمین‌هایی بود که قبلاً آن را نداشت. هرگز به فکر احدی خطور نکرده بود که روزی اسلام بیاورد یا به زبان عربی سخن بگوید یا تراث اسلامی تولید کند.

او همچنین سقوطی را تجربه کرد که او را به هزارتوهایی کشاند که تا این روزهای خدا نمی‌توانست از آن بیرون بیاید. آنچه را که پیشگامانش ساخته بودند و دانشمندانش از علم و دانش کشف کرده بودند، از دست داد که با آن دروازه‌های توسعه و پیشرفت تمدنی چشمگیر را به روی بشر گشودند.

ملت اگر به ارزش‌های فرهنگی خود پایبند نبود و گاه به شدت بدان تمسک نمی‌جست و اوقاتی در این کار رغبتش را از دست نمی‌داد و در برخورد با فرهنگ دیگرانی سستی نمی‌نمود که در موقعیت تضاد فرهنگی قرار می‌گرفتند،

^۱ - ابن خلدون. مقدمه ابن خلدون. مرجع سابق. صفحه ۱۴۷.

فراز و نشیب‌های تمدن را تجربه نمی‌کرد. بنابراین، برای ما روشن می‌شود که رقابت فرهنگی پایه‌ای محکم برای کسانی است که می‌خواهند فرهنگ خود را با مزایای آن در مواقع ضعف و قوت حفظ کنند، و هرکس از آن غافل شود یا بازده آن را دست کم بگیرد، ممکن است همه چیز را از دست بدهد.

ت) ویژگی علمی

وحی الهی مبنای ایجاد بینشی بود که علم را تعالی می‌بخشد، آن را تقدیس می‌نماید و همواره به آن دعوت می‌کند. اگر کل وحی با دعوت پیامبر (ص) به خواندن و نماد علم و بازنمایی روش‌های آن آغاز شود، این، همان آغازی است که ویژگی‌های بینش جدید از آن ظاهر می‌شود.

بنابراین متوجه می‌شوید که مسلمانان به علم توجه عبادی داشتند، زیرا آن را یکی از مؤلفه‌های موجود در ساختار وحی می‌دانستند. آنها در آن ابزاری را می‌دیدند که به وسیله آن می‌توان مردم را از تاریکی به سوی نور بیرون آورد. برای همین در کشورهای اسلامی به یک فرهنگ عمومی تبدیل شد و محدود به جامعه دانشگاهیان نماند. تحمل دردسر برای رسیدن به آن عادی گردید. سفر همراه با سختی و رنج، یکی از شروط آن شده بود و کسی که سفر نمی‌کرد، نقضی در علمش داشت که از ارزشش می‌کاست.

همه اینها بدون هیچ تردیدی نشان می‌دهد که جامعه اسلامی وقتی راه ایمانش مشخص شد، ملزم به تطبیق آن گردید. همه چیزهایی که او باور داشت، آنچه انجام می‌داد و آنچه که فرو می‌گذاشت، صرفاً ابزاری بود که برای رسیدن به پاداش اخروی استفاده می‌شد. بدون اینکه امور دنیا را کوچک بشمارد یا فقط برای دنیا کار را انجام دهد.

و هنگامی که امر علم با این خصوصیت متمایز شد که آن را محصول یک خرد جمعی می‌کند، تمام اشیاء با دیدی یکپارچه و همه‌جانبه دیده می‌شوند که از طریق آن «خرد انسان مسلمان با سرعت فوق‌العاده‌ای توانست از مسیر بی‌سوادی و جاهلیت به سوی نور معرفت و تابش توحید متحول گردد.»^۱

برنامه آموزشی به حسب میل آدمی طولانی و کوتاه خواهد بود. ممکن است شخصی بخش کمی از علم را کسب نماید و سپس از ترس نیازمند و سربار دیگران شدن به کار دنیوی بپردازد. در این صورت، دانشی که کسب کرده است باید مربوط به بخشی از معلومات دین باشد که دانستنش ضروری است. چرا که برای هیچ کس جایز نیست، خود را وقف دنیا کند در حالی که دانشی را که امور دینش بر آن استوار می‌گردد کامل فرا نگرفته باشد. در غیر این صورت جامعه او را دست کم گرفته و شهروندانش به او برچسب حریص و وابسته به دنیا خواهند زد.

ممکن است در میان مسلمانان کسانی را بیابید که راه علم را طی می‌کنند که در آن، علم یک رشته از دانش را به پایان می‌رسانند، سپس دانش حوزه دیگری را آغاز می‌کنند و می‌خواهند دانش هر دو جهان را درک کنند. نه محدود به سن خاصی بوده و نه در پاسخگویی به عقده‌ای که توسط نگاه دیگران ایجاد شده است، و نه خواسته در آسایشی آرام بگیرید که هوسی گذرا می‌طلبد. انگیزه او در این امر فقط به دست آوردن یک موقعیت علمی خوب بوده که به او پاداش هر دو جهان را بدهد.

۱ - خلیل. حول تشکیل العقل المسلم. مرجع سابق. صفحه ۹ و ۱۰: النص من تصدير طه جابر العلواني .

آنچه در اینجا جلب توجه می‌کند این است که اعضای جامعه اسلامی همگی در این زمینه یکی از این دو گروهند: گروهی که به هر دلیلی به دنبال دانش بوده و خود را وقف آن کرده‌اند. گروهی که طالب علم اند، سختی‌ها را تحمل می‌کنند و در این مسیر، گرسنگی و تشنگی همیشه آنها را به خود فرا می‌خواند. هردو با هم جهت استجاب به امر خداوند متعال و درخواست رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) به طلب علم می‌پردازند.

این، همان رفتاری است که جامعه را در این قالب درآورد و ساختار ذهنی ایجاد کرد که در آن فرهنگ به یک مطالبه جمعی تبدیل شد و بدون آگاهی مسلمانان مبنی بر این که: «علم با ارزشترین پدیده تمدن بشری و مثبت‌ترین نمایانگر حضور انسان - به عنوان موجودی عاقل - در این عالم است این امر کیان نمی‌یافت»^۱.

اکنون که ما در مورد ویژگی علمی متمایز صحبت می‌کنیم، توجه را به این واقعیت جلب می‌نماییم که گروهی از محققان دیگر موردی را در تراث نمی‌یابند که عطش علمی آنها را برطرف کند. به خصوص اگر موضوع مربوط به علوم کاربردی باشد که احساس می‌کنیم می‌توانند نقش خود را در بسیاری از زمینه‌های زندگی ایفا کنند، به ویژه در آنچه در گذشته به آن پرداخته شده، در

^۱ - الخولي، يمنا طريف. فلسفه العلم في القرن العشرين: الاصول - الحصاد - الافاق المستقبلية، سلسلة عالم المعرفة، (٢٦٤) الكويت. المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب. رمضان ١٤٢١ هجري/ديسمبر ٢٠٠٠ ميلادي صفحه ٧.

روزگار ما به دلیل پیشرفت‌های علم مدرن در زمینه‌های مختلف خود، فرو گذاشته شده است.^۱

از این رو، آنها به یک کلمه مشترک فراخوانده می‌شوند که شامل بهره‌مندی از تراث در تمام جنبه‌های روش شناختی و بینشی آن است. که اگر مقصود، دانش معاصر باشد واز آن شروع کنیم، همان چیزی است که ما می‌خواهیم و نیز مورد نظر عقل و شرع است.

اگر روش و متد، بیانگر خرد صاحب آن، طرز تفکر و بینش کلی او نسبت به هستی و زندگی باشد، محققان باید به این نکته توجه داشته باشند که روش و متدهای خارجی ابزاری است که بین ما و تراث ملت ما فاصله می‌اندازد. بنابراین، باید به مشکل روش و منهج پرداخت و از محصولات مثبت تراث که خالص و بدون آلاش هستند، بهره برد. «مشکل منهج، اولین مشکل ملت ماست و تا زمانی که به منهج استوار و برتر دست پیدا نکنیم، جهش علمی و فرهنگی ما محقق نمی‌شود. به میزان درک، پختگی و زیرکی ما در مسئله روش و متد، راه اندازی کمی و کیفی ما میسر می‌گردد».^۲

اگر کسی - در اینجا - ویژگی‌های ذاتی شکل گرفته توسط تراث را شناسایی کند، شایسته تر است که آنها را به منظور بازنمایی و پابیندی تعریف نماید تا

^۱ - نمونه ای از آن نحوه کار ساعت های قدیمی است، مانند: ساعت مدرسه بو اینانیا در فاس و ساعت مشکی رنگ کاخ قرمز گرانادا (غرناطه) است که از دیرباز مختل شده اند و راهی برای اصلاح نمی شناسند، زیرا علم مدرن بسیاری از فنون مورد تایید گذشته را که امروزه در بین مردم - و به ویژه دانشمندان آنها - ناشناخته مانده است، کنار گذاشته است.

^۲ - البشیخی. مطالعات النقد العربي لدى الشعراء الجاهلین والاسلامیین؛ قضایا ونماذج ونصوص. مرجع سابق. صفحه ۲۱.

ملت در تمام تاریخ خود با یک ویژگی واحدی سیر نماید. دست‌آورد کار، برای آن است که هم خود ملت از آن بهرمنند شود و هم برای بشریت از هررنگ و نژادی سودمند واقع گردد. این همان چیزی است که انشاءالله در فصل بعدی به آن خواهیم دانست.

فصل پنجم:

تراث اسلامی و ساختن بشریت مشترک

نخست: جهانی بودن تراث اسلامی

۱- منبع ایمان برای جهانی بودن تراث

در این زمینه، با بررسی مؤلفه‌ها و شناسایی جهت‌های فرهنگ در این مورد، به شناسایی منابع جهانی تراث اسلامی می‌پردازیم تا منبع تراثی را مشخص کنیم که در هر زمانی به آن باز می‌گردند. از طریق آن پارامترهای جهت‌گیری با توجه به آنچه بینش و مسیر آن نیاز دارد تعیین می‌شود.

مبدأ ایمان بر چه مؤلفه‌هایی استوار است؟

ارکانی که تراث اسلامی را به‌عنوان پیش‌زمینه‌های راهنما تنظیم می‌کنند، کدامند؟

منبع ایمان عمدتاً در قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص) مشخص شده است. ما از طریق آنها خواهیم دید که چه چیزی نمایانگر مبانی و زمینه‌هایی

است که تراث اسلامی از آن پدید آمد. جهتی را هدایت کرد که موهبت فرهنگی بی نظیر خود را به ارمغان آورد که از طریق آن مسلمانان به قله‌های حاکمیت و شکوه صعود کردند.

آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که به روشنی نشان می‌دهد که دین اسلام در حقیقت دینی است که منحصر به اعراب و نژاد و رنگ خاصی نیست. دینی است که قصد دارد همه بشریت را هدایت کند. هرکس وارد آن شود در آن جایگاهی می‌یابد. همچنان که سنت پیامبر بسیاری از این امور را برای ما حفظ کرده است، به طوری که به وضوح می‌توان دریافت که هیچ وابستگی به گرایش احترام به قومیت، رنگ و نژاد خاصی وجود ندارد.

این تنها به این دلیل بود که قرآن کریم و سنت شریف پیامبر از یک منبع آمده است که همان خداوند متعال است. اگر از قول خداوند متعال معلوم شود که: «وَأَنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ [الشعراء: ۱۹۲]» که قرآن کریم از جانب خداوند متعال به رسولش الهام شده است، از قول او سبحانه که می‌فرماید: ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُ إِذَا هُوَ ۖ مَا صَلَ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۚ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۱-۵] معلوم می‌شود، سنت نبوی نیز بر رسول گرامیش نازل شده است.

خصوصیتی مانند نارسایی و عدم جامعیت و فراگیری که دین مبین اسلام از آن بیزار است، از افتادن در دام شخصی خاص یا گروه خاصی آن را دور می‌دارد. خاصیت پوشش کل فضای انسانی را از همین ویژگی‌ها می‌گیرد.

در ادامه به جهاتی که در قرآن کریم و سنت پیامبر آمده است به عنوان نمایندگان این منبع که جهانی بودن تراث اسلامی از آن نمایان می‌شود، نگاه می‌کنیم.

الف) نمایان شدن و متمایز بودن

قرآن کریم اعلام ظهور دین اسلام بر سایر ادیان، مذاهب و ملل دیگر را در بردارد. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [توبه ۳۳ / صف: ۹]

و باز فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [الفتح: ۲۸]

دلالت لغوی واژه «ظهور» زیر عنوان غلبه، قدرت و کمک^۱ مشخص می‌شود. مقصود از دو آیه شریفه ممکن است غلبه‌ی دلایل باشد^۲ و یا جنبه‌های گوناگون از معانی که از آن حاصل می‌شود نیز به خود بگیرد. مثلاً:

از آن جمله: «ظاهر یعنی پیروزی با دست در نبرد».^۳

یا به معنی: «هیچ دینی جز اسلام در آخرالزمان باقی نمی‌ماند».^۴

یا منظور این باشد که: «خداوند متعال محمد را از همه ادیان آگاه می‌کند تا از راههای باطل و تحریف و تغییر آنها آگاه و باخبر شود».^۵

۱- ابن منظور. لسان العرب. مرجع سابق. مادة: ظهر .

۲- القرطبي. الجامع لاحکام القرآن. مرجع سابق. مجلد ۱ صفحه ۸۶ .

۳- مرجع قبلی، همان مکان .

۴- مرجع قبلی، همان مکان .

۵- مرجع قبلی، همان مکان .

این بخش‌ها با وجود تفاوت و کثرت، به مظاهر و نمودهای مورد نیاز قدرت و سلطه اشاره دارد. «نشانه این مقصود، آن است که اهل اسلام باید والا و پیروز باشند.»^۱

سنت پیامبر این خبر الهی را تأیید نموده و زوایای آن را روشن کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «شما به جزیره العرب هجوم خواهید آورد و خداوند آن را فتح می‌کند، پس به ایران هجوم خواهید داشت و خداوند آن را فتح می‌کند، سپس به رومیان حمله می‌کنید و خداوند آن را می‌گشاید، سپس شما به دجال حمله می‌کنید و خداوند او را مغلوب می‌کند.»^۲ جای تعجب نیست که رسول خدا -صلی الله علیه و آله- محوکننده است. خداوند با او کفر را محو می‌کند، زیرا او مبعوث شد در حالی که ابرهای کفر دنیا را تاریک گردانده بود، سپس پیامبر (ص) نوری آشکار آورد و آن تاریکی‌ها را کنار زد.^۳ گذشت روزگار آنچه را به او نسبت دادند ثابت کرد.

۱ - مرجع قبلی، همان مکان.

۲ - مسلم در صحیح خود و ابن ماجه در سنن و احمد در مسند روایت کرده اند. نگاه کن به: - القشيري، صحیح مسلم، مرجع سابق، کتاب: الفتن و اشراط الساعة، باب: ما يكون من فتوحات المسلمين قبل الدجال، مجلد اربع ص - فحه ۲۲۲۵ حدیث رقم ۲۹۰۰
- القزويني، ابو عبد الله، محمد بن يزيد بن ماجه، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، القاهرة: دار احياء الكتب العربيه و مطبعه فيصل عيسى البابي الحلبي. مجلد ۲ صفحه ۱۳۷۰ حدیث رقم ۴۰۹۱.

- الشيباني، مسند الامام احمد، مرجع سابق، مجلد ۳ صفحه ۱۱۹.

۳ - الزرقاني. محمد بن عبد الباقي بن يوسف. شرح الزرقاني على موطا الامام مالك. بيروت: دار الكتب العلميه. ۱۴۱۱ هجري. مجلد ۴ صفحه ۵۵۹

اما برای علمای حدیث و فقه مشکلی پیش می‌آید که در کجا، ظهور دین اسلام بر دیگران حاصل می‌شود. می‌بینید که در تعریف و تشخیص مکان آن اختلاف کردند: برخی آن مکان را در مکه و ممالک عرب و سایر سرزمین‌هایی دانسته‌اند که بهره او خواهد شد و به او وعده داده شد که به تصرف امتش در می‌آید.^۱ برخی دیدند که محو به معنای ظاهر و غلبه عام است^۲ و منظور از نابودی کفر، نابودی اهل کفر است.^۳

هر چه که باشد و هر تعبیر و تفسیری بردارد، ظهور و غلبه ایجاب می‌کند که صرفاً محدود به قوت مادی نباشد، بلکه باید از قوت عقلی نیز پشتیبانی شود. از این رو تراث مثبت اسلامی در صدد آن برآمد، لذا با جدیت بسیج شد تا پیروزی در اندیشه و تعالی در بخشش را تضمین کند.

بنابراین، ظهور و تمایز به عنوان یکی از مؤلفه‌های حاکم بر ادراک اسلامی در قرآن کریم و سنت شریف آن، زمینه‌ای اساسی است که تراث بر اساس آن راه خود را می‌سازد و به آن اجازه می‌دهد تا آنها را در جهت دستیابی به آنچه می‌خواهد هدایت کند. قدرت بخشش و تقدم خلاقیت که فضیلت آن ابتدا نصیب امت اسلامی می‌شود و بعد از آن بشریت از آن بهره می‌برد.

^۱ - مرجع قبلی، همان مکان.

^۲ - مرجع قبلی، همان مکان.

^۳ - العسقلانی. احمد بن علی بن حجر. فتح الباری بشرح صحیح البخاری. تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي ومحب الدین الخطیب. بیروت: دار المعرفه ۱۳۷۹ هجری مجله ۶ صفحه

ب) احاطه و فراگیری

ادراک اسلامی مسیری را دنبال می‌کند که ویژگی‌های آن ماهیت دربرگیرنده همه چیز در فرآیندی است که شباهت زیادی به تنظیم الگوها و ساختارها بدون توجه به جزئیات دارد، مگر اینکه در خدمت هدفی باشند یا در تعیین مقصودی مفید باشند.

به این ترتیب، انقلابی رادیکال در نحوه برخورد ما با ایده‌ها و چیزها ایجاد می‌کند.

از آن، او راهنمایی می‌کند که به عناصر جهان و زندگی در خود به عنوان موجودات مجزا بر اساس انتزاع از دیگران نگاه نکنید، بنابراین او خواستار پیوند آنها با سایر عناصر کیهانی در یک فرآیند ساختاری است که در آن روابط بین عناصر به صورت یکسان است. نادیده گرفته نمی‌شود و هیچ عنصری نادیده گرفته نمی‌شود و ارزش آن دست کم گرفته می‌شود یا بازگشت آن در رابطه با دیگران دست کم گرفته می‌شود.

به این ترتیب، انقلابی رادیکال در نحوه برخورد ما با ایده‌ها و چیزها ایجاد می‌کند. بنابراین توجهات آن، نباید به عناصر جهان و زندگی در ذات خود، به عنوان موجودات مجزا بر اساس انتزاع از دیگران نگاه نشود، همچنین خواستار پیوند آنها با سایر عناصر کیهانی در یک فرآیند ساختاری است که در آن روابط بین عناصر به صورت یکسان برقرار بوده و هیچ عنصری نادیده گرفته نمی‌شود، نه ارزش و جایگاهش تحقیر می‌شود و نه در رابطه با دیگران، دستاوردهایش دست کم گرفته می‌شود.

انقلابی که توسط وحی به وجود آمد بر نحوه برخورد اعراب با عناصر هستی در هسته خود تأثیر گذاشت و آن را به جای ساده سازی به سنتز سوق داد. آن را

به ادراک اشیا در ساختارشان هدایت کرد که از ساختار هستی جدایی ناپذیر است. از طریق آن شکل یافت - چنانکه عمادالدین خلیل «اشاره می کند - تا دوباره در ساختی که برای آن می خواست به پا خیزد. اندیشه ای ترکیبی که این توانایی را دارد که بینشی آینده نگر داشته باشد و از بالا به انبوه پدیده ها بنگرد و روابط و پیوندها را جستجو کند و به حقیقت مطلوب برسد.»^۱

این رویکرد، این دو منبع را قادر می سازد تا تمام جنبه های زندگی را پوشش دهند. هیچ نابهنجاری یا ناهمگونی نبود مگر اینکه جایی برای آن در کل تصور اسلامی یافت می شد. از همین رو موضع بر همه عناصر هستی و حیات روشن و بدون ابهام گردید و سردرگمی و اشفتگی رخت بر بست.

این مسیر همان چیزی است که تراث مثبت اسلامی به آن متوسل خواهد شد. او آن را به عنوان روشی در زندگی می داند و از آن به عنوان یکی از ابزارهایی استفاده می کند که پیروانش را قادر می سازد تا آنچه را که می خواهند بفهمند. از درمان یک موضوع با چرخاندن چهره آن، گذر از ارائه راه حل هایی که دیدگاه های متعدد را بیان می کند، شروع می کند. با انشعاب دانش و تقسیم آن به حوزه های مختلف ختم می شود.

ت) رساندن و راهنمایی

تشریع اسلام به عنوان راهنمایی برای مردم آمد و آنها را از بهترین ها آگاه گرداند. خداوند متعال با توجه به این حقیقت که این دعوت مستلزم سوار شدن در مسیر نرمش و مهربانی است، تاکید نمود: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ

^۱ - خلیل. حول تشکیل العقل المسلم. مرجع سابق. صفحه ۶۴.

وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴿۱۲۵﴾ [النحل: ۱۲۵] پیامبر بزرگوار نیز فرمود: «آسانگیری کنید. سخت گیری ننمایید. بذرارامش و آشتی بکارید. تخم نفرت و نفاق نپاشید.»^۱

وقتی انسان وضعیتی را که مسلمانان در دوران رفاه در آن قرار داشتند بررسی می‌کند، متوجه می‌شود که آنها در موقعیتی قدرتمند بودند، می‌توانستند با دیگران با بی ادبی رفتار کنند، اما این کار را نکردند. این پارادوکسی است که توجه به امری اساسی را می‌طلبد و منشأ آن تکیه دین اسلام بر اتخاذ روش نرمش در اندیشه و عمل است. این روش هرگز موقتی و مقطعی نیست که هنگام تبدیل شرایط و سپری شدن دوران ضعف و فرارسیدن زمان قدرت و تمکن، از آن صرف نظر کند و به جانب روش و متد العنف و خشونت میل کند.

علاوه بر این موضوع، ما وحی را به عنوان منبع جهانی تراث می‌یابیم که برای مژده دادن در مقایسه با انذار اهمیت زیادی قائل است، لذا خداوند متعال با مشخص نمودن هدف پیام اسلام می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبا: ۲۸]

این مقصود، که مژده دادن بر هشدار دادن مقدم می‌گردد، همیشه چنان نیست و بدون قاعده، به خود رها نشده است که در هرشرایطی فقط مژده دادن مطرح باشد. بلکه برای تحقق انسجام و هماهنگی بینش میانه روانه‌ی اسلامی در همه

^۱ - حدیث صحیح متفق علیه، نگاه کن به :

- البخاری. الجامع المسند الصحیح. "صحیح البخاری" مرجع سابق. کتاب: الادب. باب: قول النبی «یسروا ولا تنفروا» مجلد ۸ صفحه ۳۰ حدیث رقم: ۶۱۲۵ .
- القشیری. صحیح مسلم. مرجع سابق. کتاب: الجهاد والسير. باب: فی الامر بالتیسیر وترك التنفیر. مجلد ۳ صفحه ۱۳۵۹.

چیز، وجود هردو جانب ترغیب و هشدار ضروری خواهد بود. از این رو خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]

مسلمانان نیز نشان داده‌اند که این اعتدال با التزام به فرمان خداوند متعال، با تمسک به عمل مثبت و اصرار بر اثربخشی در آن، به درجه ستودنی خود می‌رسد. این همان چیزی است که در کلام خداوند متعال به آن اشاره می‌کنیم: ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]

این رویکرد به دلیل تمایل به هدایت همه بشریت و به دلیل عشق به هدایت مردم به آنچه که به خیر و صلاح آنهاست، تماماً بشریت را هدف قرار داده بود. تراث مثبت نیز همان مسیری را دنبال می‌کرد که آن دو منبع نشان دهنده آن بودند. بنابراین تمام آنچه در آن آمده بود به نفع تمام بشریت بود.

ث) رحمت انسانی

چه بسا رحمت انسانی که دین واقعی اسلام به دنبال آن است، پس زمینه ایمان در تراث قرار گرفته شده که آن را پذیرفته و حتی مبنا قرار داده و با آن راه خود را طی کرده است. زیرا دستاوردهایی که تحقق بخشیده است هرگز چنین نبوده که آن را انحصاراً در اختیار امت خود (امت اسلامی) قرار داده و دیگران را محروم گردانده باشد.

و همه اینها تنها به این دلیل بود که تراث بر مبانی ایمانی برگرفته از مولفه‌ها و ارزش‌های قرآن کریم و سنت شریف راه اندازی شد. دو منبعی که انسان مسلمان را تشویق به پایبندی به این ارزشها می‌کنند، زیرا اینها ویژگیهایی هستند

که اخلاق نیکو را گسترش می دهند و جامعه را بر پایه نفع همگانی استوار می کنند.

از جمله نصوصی که تشویق به دارا بودن صفت مهرورزی و مهربانی می کند، و از پشت کردن به آن بر حذر می دارد، این فرموده رسول خدا صلی الله علیه وعلی آله است که می فرماید: «خداوند به کسانی که به مردم رحم نمی کند رحم نمی کند.»^۱

و باز می فرماید: «خداوند فقط به بندگان مهربان خود رحم می کند.»^۲ اگر تفاوت در مهربان بودن در زندگی مردم، مشخص باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خود، به مثابه رحمت برای تمام انسان ها فرستاده شده است. خداوند متعال می فرماید: «وَلَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»، زیرا صیغه قصر که

۱ - حدیث صحیح و متفق علیه و لفظ آن از بخاری است، نگاه کن به:

- البخاری. الجامع المسند الصحیح. "صحیح البخاری" مرجع سابق. کتاب: التوحید. باب: قول الله تعالى: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ [الإسراء: ۱۱۰] مجلد ۹ صفحه ۱۱۵ حدیث ۷۳۷۶:

- القشیری. صحیح مسلم. مرجع سابق. کتاب: الفضائل. باب: رحمته (ص) الصبیان والعیال وتواضعه و فضل ذلك. مجلد ۴ صفحه ۱۸۰۹ حدیث رقم ۲۳۱۹

۲ - حدیث صحیح و متفق علیه و لفظ آن از بخاری است. گاه کن:

- البخاری. الجامع المسند الصحیح. "صحیح البخاری" مرجع سابق. کتاب: الجنائز. باب: قول النبي يعذب الميت ببعض بكاء اهله عليه. مجلد ۲ صفحه ۷۹ حدیث رقم: ۱۲۸۴ -- القشیری. صحیح مسلم. مرجع السابق. کتاب: الکسوف. باب: البكاء علی الميت. مجلد ۲ صفحه ۶۳۵ حدیث رقم: ۹۲۳

نص قرآن بر آن استناد می‌کند، دلالت بر این دارد که رسول خدا رحمتی است بر جهانیان، نه منحصر به دعوت افرادی خاص «زیراگر پیامبران برای رحمت آفریده شده اند؛ خود محمد (ص) اما عین رحمت آفریده شده است، پس ضامن امنیّت مخلوقات است».^۱

برخی از محققان این قصر را استثنای مفرّغ دانسته‌اند. گفته‌اند: «استثنا از هر شرط و سببی خالی است، یعنی ما تو را جز به عنوان رحمت و اسعه خود، به هیچ سبب یا شرط دیگری نفرستادیم، پس آنچه برای آن مبعوش شدی، سبب سعادت هردو جهان است.»^۲ برای همین، این خطاب، جامع همه رویکردهای خیر است و دروازه آن، به روی هر هدفی که به نفع بشریت باشد باز است.

اما هدف از خلقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون بحث گسترده در میان علمای اسلامی نگذشت. این مربوط به شناسایی و تعیینی است که از طریق آن ویژگی‌های ذینفع از رحمت او مشخص می‌شود. «آیا مقصود از آن (رحمت بودن پیامبر برای) مؤمنان و کافران است یا فقط ویژه اهل ایمان است نه اهل کفر؟»^۳

دانشمندان در مورد آنچه که ما در حال ارائه آن هستیم به دو گروه تقسیم می‌شوند. برخی از آنها بر این عقیده‌اند که منظور «همه عالم است: مؤمن و کافر».^۴ مبنای آنها این بود که رحمت خدا بر همه چیز احاطه دارد و از این رو

۱ - القرطبي. الجامع لاحکام القرآن. مرجع سابق. مجلد ۴ صفحه ۶۳

۲ - الشوکاني. فتح القدیر. مرجع سابق. مجلد ۳ صفحه ۴۳۰

۳ - الطبري. جامع البيان في تاويل القرآن. مرجع سابق. مجلد ۱۷ صفحه ۱۰۶

۴ - مرجع قبلی، همان مکان

کافر از آن بهره می‌برد. ابن عباس می‌گوید: «رحمت بودن پیامبر (ص) نیکوکاران و فاسقان را در بر می‌گیرد؛ هر که به او ایمان آورد در دنیا و آخرت مورد رحمت قرار می‌گیرد، و هر کس به او کافر شود، رحمت به زمان مرگ و قیامتش واگذار می‌شود.»^۱

برخی دیگر از این جا شروع کردند که رحمت فرستاده شده از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، زمینه ساز بهره‌مندی از آن با ایمان به آنچه آورده، انجام اوامر و دوری از نواهی هایش است. اگر این شرط محقق نشد، بهره‌مند بودن از آن محال است، پس گفته‌اند: «بلکه مقصود از آن اهل ایمان هستند نه اهل کفر.»^۲

گروهی بین این دو رای ترجیح داده‌اند و گفته‌اند: به دلیل این قول الهی، دیدگاه نخست بهتر است: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ [الأنفال: ۳۳]^۳

بنابراین، صفت رحمتی که متوجه همه موجودات است، معطوف به تمایز بین انسان‌ها نیست، تا افرادی مورد رحمت واقع شوند و دیگری در عذاب سخت قرار گیرند. با در نظر گرفتن اختلاف نظر در این موضوع، از سعید بن جبیر روایت شده است که ابن عباس گفت: «محمد صلی الله علیه و آله، رحمتی برای جهانیان بود؛ هر کس به او ایمان آورد و پیام او را تصدیق و تایید نمود سعادت‌مند

۱ - ابن الجوزي. زاد المسير في علم التفسير. مرجع سابق. مجلد ۵ صفحه ۳۹۸

۲ - الطبري. جامع البيان في تاويل القرآن. مرجع سابق. مجلد ۱۷ صفحه ۱۰۶

۳ - الشوكاني. فتح القدیر. مرجع سابق. مجلد ۳ صفحه ۴۳۰

است و هر که به او ایمان نیاورد، {دست کم} از سقوط و غرق شدن مثل امت‌های پیشین در امان خواهد بود.^۱

رحمت ترغیب شده در قرآن کریم و سنت پیامبر یکی از انگیزه‌هایی است که سازندگان تراث مثبت اسلامی را پشتیبانی می‌کند. زیرا یکی از مولفه‌های بینشی بوده که اساس کار آنها قرار می‌گرفت، که نمی‌خواست محقق بر اساس نژاد یا قومیت کار کند. بلکه او را به سوی کار برای کل ملت و بعد از آن برای بشریت را سوق می‌داد و در همه اینها به هر دستاوردی راه می‌یافت رحمت بشریت را هدف می‌گرفت و مقصودش این بود که دانش و معارفش در انحصار واقع نگردد. زیرا «هر کس از علم سؤال شود و آن را کتمان کند، خداوند او را در روز قیامت با افساری از آتش لجام می‌کند».^۲

تراث مثبت اسلامی به این اصول اعتقاد داشت که زمینه‌های انگیزشی و ارشاد و راهنمایی آن شد و از طریق آنها به نفع تمام بشریت شروع به کار کرد. در این

۱ - القرطبي. الجامع لاحکام القرآن. مرجع سابق. مجلد ۱۱ صفحه ۳۶۰

۲ - حدیث صحیحی که ابوداود و ترمذی و ابن ماجه در سنن خود و احمد در مسند خود روایت کرده اند. نگاه کن: - السّجستانی. سنن ابی داود. مرجع السّابع. کتاب: العلم. باب: کراهیه منع العلم. مجلد ۳ صفحه ۳۲۱ حدیث رقم ۳۶۵۸ - الترمذی. سنن الترمذی. مرجع سابق. کتاب: العلم. باب: ما جاء في کتمان العلم. مجلد ۵ صفحه ۲۹ حدیث رقم ۲۶۴۹

- القزويني. سنن ابن ماجه. مرجع سابق. کتاب: الايمان وفضائل الصحابه والعلم. باب: من سئل عن علم فکتمه. مجلد ۱ صفحه ۹۸ حدیث رقم ۲۶۶

الشیباني. مسند الامام احمد. مرجع سابق. مجلد ۱۳ صفحه ۱۷

مورد محدود به مرزهای نژادی یا وابستگی حزبی نگردید، با نگاهی معطوف به کلیت به چیزها نگریست، بر ساده سازی و تکه تکه کردن تکیه نکرد، مگر اینکه اقدامی کمکی باشد، راه‌های قدرت را همچو مرکبی برای تجلی مثبت پژوهشگران اموری اتخاذ می‌کرد که به انسان خدمت می‌کنند. پژوهشگرانی که به بردگی همنوع خود درآمده بودند.

۲- جهانی بودن تراث یک ضرورت بشری

قبل از اینکه بفهمیم جهانی بودن جنبه‌های مثبت تراث، یک ضرورت بشری است، باید در ذهن ما ثابت شود که این یک تولید انسانی است که از فرآورده‌های منبع ایمان او تراویده است. مطابق آنچه لازم بوده، عمل نموده و خواسته است، به دور از راه‌های فساد، بدون توسل به راهی غیر از راه بخشش سخاوتمندانه و سودمند، به همه بشریت خدمت کند. این امر، مطابق با قاعده‌های خاصی خواهد بود که در ادامه به آن می‌پردازیم:

الف) حضور خداوند متعال

یکی از صفات اساسی که تراث مثبت اسلامی را از سایر داده‌های بشری متمایز می‌کند، این است که در هر قدمی که برمی‌دارد، به دلیل میل به کسب ثواب اعمالش در آخرت، بدون انکار یا رد پیامدهای دنیوی که اعمالش برای او به ارمغان می‌آورد؛ خداوند را حاضر و ناظر کردار و رفتارش می‌بیند. با این حال، باوجود این تعریف، می‌بینیم که بیشتر از اصرار بر دستیابی به عناصر دنیوی که بسیاری از علمای اسلام از آن چشم پوشی کردند، بر دستیابی به امور آخرت اصرار می‌ورزند. زیرا معتقد بودند که اگر به این موضوع فرا بخوانند، مُهر مادی گری، که به هر امر موقت و زودگذری ربط داده می‌شود، بر

پیشانی‌شان می‌خورد. و به رویگردانی از هر امری معنوی که انسان را به پروردگار و جهان آخرت پیوند می‌دهد، متهم می‌شوند.

حضور خداوند متعال به معنای مشاهده او در هر کار بزرگ و کوچک است. یعنی اگر انسان بخواهد کاری را انجام دهد، باید آن را به ترازوی شریعت ارائه کند؛ که مصلحت امت اسلامی و همه بشریت را در اهداف خود گنجانده است. به همین دلیل است که علمای اسلام، چه در تئوری و چه در عمل، اقدام زیانباری انجام ندادند.

بنابراین، متوجه می‌شویم که وقتی مسلمانان در مقابل هر تلاشی که در کمین آنها برای وارد کردن آسیب به فرهنگشان بود، تا پای جان و با تمام قوا از آن دفاع می‌کردند. بلکه این حقیقت را بیان می‌کردند که در دین و تولیدات فکری خود چیزی یافتند که در خدمت بشریت است و مصلحت آن ایجاب می‌کند که هر امری رادفع و دور نمایند که بخواهد به کل یا بخشی از فرهنگشان آسیبی وارد نماید.

این دیدگاه، جهانی بودن مثبتی را در تراث اسلامی حک کرد که به دنبال تسخیر جهانیان یا مجبور کردن آنها به نمایندگی فرهنگ صاحبانشان نبود. بلکه آنچه را که در زندگی مردم مثبت می‌دید، در خدمت منافع انسان می‌گستراند تا انسان را به مقامی برساند که خداوند متعال او را برای آن آفریده است. همچنین از بسیاری از موارد و چیزهای دیگری روی برگرداند که موجب تنزل مقام و منزلت او خواهد شد.

وقتی علمای اسلام این مبانی را تجسم بخشیدند و ملاک عمل و گفتارشان قرار دادند، پذیرش مسئولیت درجه «احسان» نزد آنان تحقق پیدا کرد. احسانی که رسول خدا صلی الله علیه و علی آله درباره آن می‌فرماید: «احسان آن است

که خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند».^۱ ابن عربی^۲ هم درکل آن را اینگونه تعریف می کند: «استفاده از نعمت های خدا در اطاعت از خدا».^۳ از این رو، در تمام نشست و برخاست های خود، در هر شرایطی، به عبادت خدای متعال پرداختند و در هر مواردی خداوند متعال را حاضر و ناظر کردارشان دانستند.

عبادت، منحصر به درک تنگ نظرانه ای نبود که در دوره های ضعف و انحطاط در بین مردم گسترش می یافت و به مناسک مذهبی محدود می گردید. بلکه شامل همه شئون زندگی می شد و بر همه گفتار و کردار مسلط بود و هیچ چیزی را مستثنی نمی کرد که ذهن به امور دیگری نسبت می داد. از این رو نوشته های فکری و خلاقانه آنها نمایانگر کامل این امر بود. اکتشافات و اختراعات آنها نیز به خوبی به این هدف دست یافت. همه چیز نزد آنان، در راستای قرب به خدای

^۱ - حدیث متفق علیه. نگاه کن:

- البخاری. الجامع المسند الصحيح. "صحيح البخاري" مرجع صادق. کتاب: تفسير القرآن. باب: قوله: مجلد ۶ صفحه ۱۱۵ حدیث رقم ۴۷۷۷ - القشیری. صحيح مسلم. مرجع السابق. کتاب: الايمان. باب: معرفة الايمان والاسلام والقدر وعلامه الساعة. مجلد ۱ صفحه ۳۶ حدیث رقم ۸.

^۲ - ابوبکر محمد بن عبدالله معروف به ابن العربي المافری اندلسی در سال ۴۶۸ هجری قمری متولد شد و در سال ۵۴۳ هجری قمری درگذشت. او از افرادی بود که در علوم سرآمد و در آن غوطه ور شد و از آثار او کتاب "عارضة الاحوذی" بود. نگاه کن: ابن خلکان. وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان. مرجع سابق. مجلد ۴ صفحه ۲۹۶

^۳ - القرطبي. الجامع لاحکام القرآن. مرجع سابق. مجلد ۱۳ صفحه ۳۱۵

متعال فهمیده می‌شد و همه چیز یکی از مدخل‌هایی شد که از طریق آن امید به دستیابی به هر دو جهان دنیا و آخرت، انتظار می‌رفت.

ب) توجه و اهتمام به دنیا و آخرت

این ویژگی در پس دستیابی به دستاورد بزرگی بود که فرهنگ اسلامی از آن بهره برد و حتی بر آن بنا گردید. زیرا فرهنگی است که سطح دنیا را به حدی نمی‌رساند که مجذوب آن شویم و خود را در لذت زود گذر آن غرق کنیم. همچنین مقام آخرت را به دلیل دار قرار بودن، آنقدر بالا نمی‌برد که خود را به طور کلی به آن مشغول نماید. بلکه راه میانه‌ای را در پیش گرفت، بهتر از آنچه بسیاری از مردمان شناخته‌اند، که در آن از این یکی غفلت نمی‌شود و دیگری در مقامی قرار نمی‌گیرد تا طرف دیگرش گم شود.

این ویژگی اعتدال است که زندگی اسلامی را متمایل به تعادل می‌کند که اگر بین مردمی از بین برود، لاجرم زندگی آنها به سقوط و شکست انجامیده؛ اجتماعشان پراکنده و تباہ شده و به داستان تبدیل می‌شوند. این موضوع یکی از سنت‌های خداوند متعال است که باید در هر جلوه‌ای از زندگی به آن پایبند بود و گرنه دچار آشفتگی و تنش و سقوط خواهند گردید.

بنابراین، وقتی زندگی اسلامی نمایانگر این ویژگی تعادل باشد، تمایل کفه این ترازو، به سمت یکی از دو طرف دنیا و آخرت فقط با هدف دستیابی به اعتدال در بینشی خواهد بود که فرد و جامعه را نظم می‌بخشد. این در نهایت منافع دنیوی را با منفعت اخروی گره می‌زند. همان چیزی است که کل فرهنگ را قادر می‌سازد تا به تصور یک چشم‌انداز یکپارچه دست یابد و هیچ ویژگی مثبتی از دست او خارج نشود که نتیجه‌ای ستودنی و مطلوبی داشته باشد.

از آنجایی که این ویژگی بر تراث مثبت اسلامی حاکم است، وسیله‌ای شده است که اگر بشریت در این روزهای نابهنجار اتخاذ کند، برای زمان حال و آینده مانعی در برابر سقوط خواهد بود. و با وجود آن، وحشی‌گری و تندروری که در بسیاری از شئون زندگی خود می‌شناسید روی برمی‌گرداند و راه اعتدال و تعادلی را می‌یابد که جز برای مدتی کوتاه، از زندگی همه غایب شده‌اند.

ت) استوار سازی

علمای اسلام با دل‌هایی که در همه چیز به دنبال کمال، و استوار سازی بود، به آنچه می‌خواستند نزدیک شدند. زیرا رهنمودهای وحی آنها را به پایبندی به این اصل راهنمایی می‌کرد. انسان با اعتقاد به ضرورت استوار سازی در انجام هر امری، که بهره‌آن برای مردم ماندگار است؛ و دوری کردن از هر امر بیهوده‌ای که هیچ نفعی برای انسان ندارد، گام مهمی در خدمت به بشریت و بهره‌مندی از آن برداشته است.

ما ممکن است کیفیت استوار سازی را در فرهنگ‌های دیگر، به‌ویژه فرهنگ‌های اخیر، تجسم یافته بباییم. برخی از ما به سرعت می‌گوییم که این ویژگی تراث اسلامی هیچ نقشی در جهانی شدن آن به صورت یک ضرورت انسانی نداشته است. این امر، یک نوع سردرگمی ایجاد می‌کند که باید قبل از پرداختن به موضوع دیگری روشن شود.

دقیق کاری و استوار سازی به عنوان صفتی که به تراث مثبت اسلامی برمی‌گردد - علیرغم وجود اشتراکات بین آن و بین آنچه که امروزه در فرهنگ‌های دیگر آن را می‌شناسیم - از نظر اصولی از سایر بینش‌ها متمایز است. زیرا موضع بینش در تشخیص اشیا و خوانش‌ها نقش جدی دارد. استوار سازی که ناشی از میل به تسخیر مشتری و آرزویش رسیدن به جیب و ذهن آنهاست، استوار سازی

ناشی از اجابت امر خداوند متعال در کار با هدف کسب خیرات هر دو جهان نخواهد بود. محکم کاری برخواسته از مادّه ای که به آن باز می گردد، هرگز استوار سازی نخواهد بود که مادّه را یکی از عناصری بداند که برای رسیدن به نیازهای انسانی در راستای کسب رضایت الهی آن را تسخیر و مبنا قرار می دهد. از آنجایی که تولید تراث مثبت این ویژگی را دارد، به یک ضرورت بشردوستانه تبدیل شده است که نه بشریت باید از آن محروم شود و نه حق آگاهی از آن برای هدایت او در ادامه مسیر از بین برود.

ث) رسیدگی اعمال

یکی از اصول اساسی زندگی اسلامی این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: «انسان زیرک کسی است که خود را محاسبه کند و برای آنچه بعد از مرگ می آید کار کند».^۱ بنابراین، دانشمند دانش های اسلامی، آستین ها را بالا زد تا از انرژی های مختلف خود برای پاک سازی اعمال نیک خود استفاده کند. او به یقین می داند که هر چه در این دنیا به او می رسد، در آخرت یا به نفع او یا به ضررش خواهد بود. بنابراین وظیفه او این است که قبل از محاسبه و

۱ - حدیث حسنه که ترمذی و ابن ماجه در سنن خود و احمد در مسند خود نقل کرده اند. نگاه کن:

- الترمذی. سنن الترمذی. مرجع سابق. کتاب: صفه القيامة والرقائق والورع عن رسول الله. باب: ۲۵ / مجلد ۴ صفحه: ۶۳۸ حدیث رقم " ۲۴۵۹ - القزوينی. سنن ابن ماجه. مرجع سابق. کتاب: الزهد. باب: ذکر الموت والاستعداد. مجلد اثنین صفحه ۱۴۲۳
- الشیبانی. مسند الامام احمد. مرجع سابق. مجلد ۲۸ صفحه ۳۵۰

محاکمه در قیامت، راه حساب رسی و مراقبه در دنیا را در پیش گیرد و اقدامات خود را تحت نظارت قرار دهد.

وقتی این اصل تبدیل به یک قاعده می‌شود، انسان را در هر آمد و رفتی همراهی می‌کند؛ مانعی می‌شود که او را از بسیاری از اعمال باز می‌دارد؛ وقتی دست‌آوردها را با عرضه بر ترازوی شرعی بسنجند، برایش روشن می‌شود که با بینش ایمانی او سازگار نیستند یا تردیدهایی دارند که آنها را کاملاً و مطلقاً قابل قبول نمی‌کند. بلکه غالباً اگر شک داشته باشد که حقی تمام و کمال از آن اوست، از آن درگذشته و صرف نظر می‌نماید. این امر به دلیل تابع اصل حساب رسی و نظارت بودن تحقق می‌یابد.

ممکن است در میان مردمان دیگر حساب رسی وجود داشته باشد. با این حال، آن را به خداوند متعال و میل به آسانگیری حساب رسی در قیامت پیوندی نخواهیم یافت. این تجلی است که بینش اسلامی را که تراث هم در معرض آن قرار گرفته است متمایز می‌کند. گواه بر این امر این است که عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌فرماید: «پیش از این که بازخواست شوید، خود را بازخواست کنید و برای نمایش بزرگ خود را آمادگی دهید، زیرا حساب روز قیامت فقط بر کسانی که خود را در دنیا حساب رسی کرده‌اند آسان خواهد بود»^۱

اگر حساب رسی در دنیا از حدود اطمینان و توجه به انجام کارها در شکلی خوب و نیکو، فراتر رود، تا در قیامت باعث آسانگیری و سبکی دادرسی گردد؛ آن را به شکل دیگری می‌یابیم که نمایانگر نتیجه مبنایی است که در بینش اسلامی کوچک و کم اهمیت نیست. این مبنا همان تقوایی است که میمون بن مهران در مورد آن می‌گوید: «انسان به درجه تقوا نمی‌رسد مگر آن که خود را

^۱ - مرجع قبلی، همان مکان

حساب رسی نماید، همان گونه که شریک خود را در مورد خوراک و پوشاکش محاسبه می کند»^۱.

از آنجایی که سنت مثبت، این راه را با رعایت ضوابط احتیاط می پیماید که مبادا آسیبی به سازنده اش برسد، گامی نه چندان بی اهمیت در راه تضمین خدمت به بشریت و دستیابی به اهداف آن برداشته است. زیرا سنت مثبت با این کار، به دنبال منافع خصوصی فوری نیست که قدرت ها را - در روزگار ما - به نادیده گرفتن منافع دیگران، بلکه به ضربه زدن و هدف قرار دادن آنها سوق داده است.

از آنجایی که این ویژگی ها اصولی بودند که توسط خالقان تراث تجسم یافته بود، آنها نقش عمده ای در احیای «ملت‌ی داشتند که ذهنشان به کار، تلاش و درخشش ادامه می دهد... تا هرگاه که بشریت در شبی تاریک غرق شود، روز روشن را، برای او به ارمغان آورد»^۲ در همین راستا بود که «تمدن عرب شکوفا گردید و میوه کامل و بالغ خود را به بار آورد»^۳.

از این منظر، تراث مثبت اسلامی خدمتگزار همه بشریت است که وجود آن را یک ضرورت می سازد، و در غیاب ویژگی های آن، بشریت با عاقبت ناخوشایندی مواجه می شود. زیرا تمدن موجود - به شهادت صاحبانش - به دلیل تمرکز بر

^۱ - مرجع قبلی، همان مکان

^۲ - خلیل. حول تشکیل العقل المسلم. مرجع السابق. صفحه ۶۰/ ۶۱

^۳ - هونکه. شمس العرب تسطع علی الغرب؛ اثر الحضاره العربیه فی اوروپه. مرجع سابق.

جنبه مادی و غفلت از عنصر روح که آن را به خدا پیوند می دهد و از انحطاط نجات می دهد در آستانه سقوط است.^۱

دوم: شایستگی های تراث برای کمک به ساختن مشترک بشریت

اگر قبلاً اصول ایمان را که وحی الهی نشان می دهد می دانستیم و علاوه بر آنها می دانستیم که چه چیزی نشان می دهد که بشریت به جهانی بودن تراث اسلامی نیاز دارد. اکنون می خواهیم به جنبه دیگری اشاره کنیم که تصویر جهانی بودن تراث را کامل می کند.

صلاحیت های شاخه تراث اسلامی شامل چه مواردی است؟
در عصر جهانی شدن چگونه می توانیم از آن بهره مند شویم؟

۱- صلاحیت های تاریخی

ما قبلاً آنچه را که نمایانگر جنبه نظری جهانی بودن تراث اسلامی است پذیرفته ایم. اکنون می خواهیم ویژگی های صلاحیت های تاریخی را برای این امر، به عنوان جنبه نمایندگی کاربرد و عمل، روشن کنیم. اگر آنها گرد هم آیند، درک جهت گیری های تراث برای خدمت به بشریت و ساختن مشترک ملل مختلف آن کامل خواهد شد.

جهانی بودن تراث به مثابه یک اثر اسلامی نشان دهنده تمایل به نفع بشریت و ساختن آن به شیوه ای منطقی است. جهتی را معرفی می کند، که مسلمانان در بینش خود نسبت به دیگران اتخاذ می کردند. همچنین عزم خود را برای بیرون آوردن مردم از تاریکی به سوی نور تعیین می کند.

^۱ - قطب. کیف نکتب التاریخ الاسلامی. مرجع سابق. صفحه ۳۱

با این حال، این جهانی شدن ممکن است برای برخی افراد با چیزی که امروزه به عنوان «جهانی شدن» می‌شناسیم، علیرغم تفاوت‌هایی که بین آن‌ها وجود دارد، اشتباه گرفته شود. این تفاوت از اختلاف فاحش بیش حاکم بر آن‌ها و اهدافی که هر یک از آنها جستجو می‌کنند، نمایان می‌گردد. اگر «جهانی‌سازی» در برخورد با انسان‌ها مسیری غیرمنطقی را طی می‌کند؛ حکم جواز اموری را صادر می‌کند که حق اجازه دادن به آن را ندارد؛ حقوقی را از انسان‌ها سلب می‌کند که او را از انسانیت خود تهی کرده، سرگردانی و زیانمندی را نصیب او می‌گرداند؛ برخی از ما این حق را داریم که آن را به‌عنوان «افسانه‌ای که امید را از ما سلب می‌کند»^۱ توصیف کنیم. به گونه‌ای که نمی‌توان اثرات آن را «غیر از بیماری ناامیدی مفرط»^۲ نامید. «تراث جهانی» برای خود حدودی تعیین می‌کند که نشان دهنده اشاعه ایده‌های خوب، در حفظ کامل انسانیت انسان است که اعتبار آن با تجارب زندگی ثابت شده است. بنابراین چیزی جز امید ندارد و انسان را به هر امر خیری هدایت می‌کند.

پس از این، ارائه شواهدی از جهانی بودن تراث از طریق آنچه تاریخ برای ما حفظ کرده است مفید خواهد بود. از طریق آن مشخص می‌شود که تراث، بسیار روشن و واضح، با بینشی انسانی اداره می‌شده است. البته آنچه ما می‌خواهیم به صورت زیر خواهد بود:

^۱ - هرست، بول. وطومبستون جراهام. ما العولمة. ترجمه: فالح عبد الجبار. سلسله عالم المعرفة. ۱۴۳ الکویت المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب. ۱۴۲۲ هجری/ ۲۰۰۱ میلادی. صفحه ۱۷.

^۲ - مرجع قبلی، همان صفحه

الف) انسانیت در فتوحات اسلامی

مقایسه ساده بین فرایندهای فتوحات اسلامی و فتوحات سایر ملل، تفاوت‌های آشکار میان آنها را روشن می‌سازد. این یک عمل عبادی والای مسلمانان است که شخصیت انسانی خود را در چهره روشن و متمایز خود آشکار می‌کند. از آنجا که در تاریخ منحصر به فرد بود، «با هیچ جنبش توسعه طلبانه‌ای در تاریخ ملل دیگر قابل مقایسه نیست، زیرا در ماهیت، هدف و آثار برخاسته از آن با آنها تفاوت داشت.»^۱

اهداف بشردوستانه به عنوان هدف محوری، در فتوحات اسلامی به شدت حضور دارد. یک گشت و گذار در متون تاریخی به ایجاد ویژگی‌های یک دیدگاه خاص از کسانی که تراث فکری ملت را ایجاد کرده‌اند کمک می‌کند. آنها معتقد بودند که دین فقط برای خدمت به بشریت آمده و آن را از ظلمت‌های شرک و جهل به نور علم و یقین بیرون می‌آورد. برای همین تجربیات مسلمانان مدیون این امر بود، و از راههای دیگر دوری می‌کردند تا از آن مسیر جدا نشوند.

در صحنه‌هایی که فتوحات اسلامی در شرق و غرب برای ما ضبط کرده است، چنین برمی‌آید که صرفاً برای بهبود شرایط مردم انجام شده است، خواه این مردم، اسلام آورده باشند یا نه. اسلام در فتح اندلس (۹۲ هجری قمری) به شرایط بد اسپانیا پایان داد و با دستیابی به آن، به تطبیق ایده‌ها پرداخت و به

^۱ - قطب. کیف نکتب التاریخ الاسلامی. مرجع سابق. صفحه ۲۸

نظریه پردازی اکتفا نکرد. این فتح «یک فتح بشردوستانه و آغاز یک رویداد فرهنگی منحصر به فرد برای اسپانیا و اروپا بود.»^۱

ولی اگر روی خود را به سمت شرق جهان اسلام بگردانیم، چیزی را می یابیم که قبل از انجام آن توسط مسلمانان، هیچ گواشی چنین امری نشنیده بود. اتفاقات بسیار عجیبی را رقم زدند. آنها بدون استفاده از سلاح و بدون سوار شدن بر اسب و آوردن سواره نظام، این سرزمین ها را فتح کردند. دعوت و فراخوان آنها به دین جدید، بر اساس الگو و اخلاق عالی صورت گرفت. همین که مردم این کشورها از رفتار تجار و معاملاتشان بوی خوشایند فضایل اخلاقی را دریافتند، دسته دسته و گروه گروه، وارد دین خدا شده و به فرزندان این امت تبدیل شدند. آنها خود مشعل هدایت و دعوت از مردم را بردوش گرفتند. ثمرات این نهضت نه بردگی بود و نه تشکیل امپراطوری؛ «بلکه آزادی بردگان، از بردگی و شکل گیری آن ملت بی نظیر در تاریخ بود.»^۲

کسانی که فتوحات اسلامی را انجام دادند، طبع و سرشتی جز طبع و سرشت جانشینان تراث اسلامی نداشتند. همه در معرض یک فرهنگ بوده و یک دین و عقیده یکپارچه و متحد را پذیرفته بوده اند. از این رو، همانطور که تراث، به وصف بشر دوستانه و جهانی بودن موصوف شده، این اوصاف بر صفحه فتوحات اسلامی هم حک گردیده است.

۱ - الحجي. عبد الرحمن علي. التاريخ الاندلسي من الفتح الاسلامي حتى سقوط غرناطة. دمشق: دار القلم. طبعه ۲ عام ۱۴۰۲ هجري ۱۹۸۱ ميلادي صفحه ۱۴۳

۲ - قطب، كيف نكتب التاريخ الاسلامي. مرجع سابق. صفحه ۲۸.

ب) انسانی بودن روابط

بحث در این محور را به نوع روابطی محدود می‌کنیم که مسلمانان را با دیگران پیوند می‌داد. تعامل و نحوه برخورد آنها با "اهل ذمه" یعنی جمعیتی که عقیده آنها با آنچه در جامعه حاکم است متفاوت است و بنابراین نیاز به تعریف روابط با آنها ضرورت دارد، زیرا اهل ذمه، در جامعه اسلامی نمادی برای دیگرانی است که مسلمانان نیستند.

برای آگاهی از وضعیت واقعی اهل ذمه در کشورهای اسلامی، باید آنچه را که در روزهای کنونی ما علیه اقلیت‌ها در نقاط مختلف زمین انجام می‌شود، یادآوری کنیم. امور با متضادهایشان شناخته می‌شوند. ما وضعیت اقلیت‌ها را می‌دانیم. در پرتو واقعیتی که تنها با قدرت اکثریت اداره می‌شود، هیچ سودی از تمرین دموکراسی، بدون بازده، عدم استقلال در مناصب بالا، و هیچ احساس آسایش روانی حاصل نمی‌شود.

این تصویر خاص از ویژگی‌های برخورد با اقلیت‌ها در واقعیت زنده، ما را وادار می‌دارد تا ویژگی‌های برخورد با این بخش را در فرهنگ اسلامی اولاً از طریق سنت عملی نبوی، ثانیاً از طریق آنچه تراث اسلامی برای ما حفظ کرده است، درک کنیم. از جمله اینکه یهودیان رسول خدا (صلی الله علیه وعلی آله) را داور قرار می‌دادند تا با توجه به شهادت یهودیان عامل به تورات، بر اساس آنچه در تورات^۱ آمده بین آنها داوری نماید.^۲

این امر در بین حاکمان مسلمان به صورت قانون درآمده است. با وجود اختلافاتی که در حکم یا روی گردانی دارند، به نظری برمی‌خوریم که طرفداران

^۱ - القرطبی. الجامع للاحکام القرآن. مرجع سابق. ج ۶/ص ۱۷۹.

^۲ - مرجع قبلی، همان صفحه.

آن بر این باورند که «حاکم واجب است اگر اهل ذمه برای داوری، به او رجوع کردند بین آنها به حق حکم کند و حق ندارد از داوری بین آنها خودداری نماید.»^۱ این همان راهی است که حق ضعیفان ضایع نمی‌شود و بزرگان نشان آنچه حق آنها نیست به تصاحب نمی‌کنند.

وقتی این رویه را با آنچه در قوانین کسانی که رهبری تمدن معاصر را به عهده گرفته‌اند مقایسه می‌کنیم، تفاوت آشکاری بین آنها در برخورد با اقلیت‌ها می‌بینیم، زیرا در اینجا با تصویب قوانین خود به آنها پرداخته می‌شود. در روزگار ما با تصویب قوانین کشورهای پذیرنده که منجر به انحلال آنها و محو شدن ویژگی‌های آنها حتی پس از مدتی می‌شود.

نمونه آن روایتی از عبدالله بن عمرو است که گوسفندی را ذبح کرد و گفت: به همسایه یهودیم هدیه بده، زیرا از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل مرا به همسایه ام سفارش می‌کرد تا اینکه فکر کردم که همسایه از همسایه ارث خواهد برد.»^۲

متن - و شواهد بسیار دیگر - از وضعیت اهل ذمه/اقلیت‌ها سخن می‌گوید که در هیچ جنبه‌ای از زندگی با تبعیض نژادی یا مذهبی زندگی نمی‌کردند. آنها از زندگی در سایه تمدن اسلامی لذت بردند و به اطمینان خاطر خود رسیدند و

۱ - الطبري. جامع البيان في تاويل القرآن. مرجع سابق. ج ۶/ص ۲۴۵.

۲ - حدیث صحیحی که ابوداود و ترمذی در سنن خود نقل کرده اند. ر.ک: السّجستانی، سنن ابي داود، مرجع سابق، کتاب: الادب. باب: في حق الجوار. مجلد اربعه صفحه ۳۳۸ حدیث رقم ۵۱۵۲ / الترمذی، سنن الترمذی، مرجع سابق. کتاب: البر والصله عن رسول الله. باب: ما جاء في حق الجوار. مجلد اربع صفحه ۳۳۳ حدیث رقم ۱۹۴۳.

از نعمت امنیت و آرامش که برایشان به ارمغان آورد بهره مند شدند. در حالی که هر دو در زیر تمدن‌های دیگر زندگی تلخی را سپری کرده بودند.

اهل ذمه نیز در جامعه اسلامی از مداخله وحی الهی با ارشاد به لغو برخی اعمال بهره می‌برند؛ مسلمانان به فقیران اهل ذمه صدقه^۱ می‌دادند، اما هنگامی که مسلمانان فقیر زیاد شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انفاق نکنید مگر به اهل دینتان.^۲ سپس کلام خدای متعال نازل شد: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدًى لَهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» [البقرة: ۲۷۲] «و صدقه دادن را به کسانی که از دین اسلام نیستند، مباح گردانید.^۳

اهل ذمه نیز از فتاوای علمای اسلام بهره می‌بردند. «مردی به ابن عباس گفت: از اموال اهل ذمه اعم از مرغ و گوسفند به ما سهمی می‌دهند و می‌گوییم: خوردن آن برای ما مشکلی ندارد. ابن عباس گفت: این همان رفتار اهل کتاب است که می‌گفتند: ما در قبال غیر بنی اسرائیل هیچ مسئولیتی نداریم. اگر مالیات بدهند، اموالشان، جز با رضایت خاطر، برای شما حلال نیست.»^۴

آنها علاوه بر بهره‌مندی از تشریع، علیرغم اختلاف نظرها، از مناصب اداری دولت اسلامی هم بهره‌مند گشته‌اند. برخی از علما هستند که معتقدند وظایف

^۱ - مراد از انفاق در اینجا انفاق اختیاری است نه انفاق واجب بر اساس آنچه قرطبی ذکر کرده است که فرمود: علمای ما فرمودند این صدقه‌ای که بر اساس آنچه در این روایات وارد شده است، صدقه اختیاری است. اما صدقه واجب، دادن آن به کافر جایز نیست.» نگاه کن:

- القرطبی. الجامع لاحکام القرآن. مرجع سابق. مجلد ۴/صفحه ۱۱۸.

^۲ - مرجع قبلی، همان صفحه.

^۳ - همانجا. ج ۴/ص ۱۱۸.

^۴ - مرجع قبلی، همان صفحه.

دولت اسلامی به مسلمانان واگذار شده است و هیچ کس دیگری نباید به آنها دسترسی داشته باشد. در کنار آنها، کسانی بودند که در این امر ملایم بودند و اشکالی در آن نمی دیدند. در همین راستا، تاریخ، واگذاری برخی مناصب بالای دولتی را به تعداد قابل توجهی از آنها سپرده شده، برای ما حفظ کرده است. قرطبی درباره او می گوید: «شرایط این روزگار با کاتب و منشی شدن اهل کتاب تغییر کرده و در آن مسلط شده اند».^۱ آنها مناصبی از جمله وزرا،^۲ پزشکان،^۳ مترجمان^۴ و مدیران خزانه داری^۵ را عهده دار شده اند.

۱ - همانجا. ج ۴/ص ۱۷۹.

۲ - از وزرای یهودی، حسدایی بن شبروت، وزیر عبدالرحمن النصیر، خلیفه قرطبه و ابراهیم التوستاری (ق. ۴هـ) از خلفای فاطمی را نام می بریم. سورنیا، جان شارل. تاریخ الطب: من فن المداواة الى علم التشخيص. ترجمة: ابراهيم البجلاتي. سلسلة عالم المعرفة ۲۸۱ الكويت المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب سفر عام ۱۴۲۳ هجری. ما یو عام ۲۰۰۲ میلادی صفحه ۶۷ / ۱۱۶.

۳ - در اینجا از «ابن حنین» در شام، «موسی بن میمون» در مراکش و «ابن زرزور» پزشک الغنی بالله بن الاحمر در اندلس یاد می کنیم.

۴ - در اینجا از حنین بن اسحاق، شیخ مترجمان در زمان خلیفه مامون یاد شده است.

۵ - ساموئل آتینگر اشاره می کند که حاکمان به دلیل تجربه شناخته شده ای که در این زمینه داشتند، مشتاق بودند که یهودیان وظیفه نظارت بر امور مالی را بر عهده بگیرند. انتجر، صمویل. اليهود في البلاد الاسلاميه. ترجمة: جمال احمد الرفاعي. مراجعة: رشاد عبد الله الشامي. سلسلة عالم المعرفة ۱۹۷ الكويت المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب ذو الحجة عام ۱۴۱۵ هجری ما یو عام ۱۹۹۵ میلادی صفحه ۵۱.

در این راستا، ساموئل آتینگر برای جامعه اسلامی شهادت می‌دهد و سخنان خود را به یهودیان قرن نوزدهم محدود می‌کند. او می‌گوید: «ادغام یهودیان در مؤسسات دولتی شرق، در پایان قرن نوزدهم، نتیجه کسب حقوق برابر بود.»^۱ اهل ذمه/ اقلیت‌ها در جامعه اسلامی از اطمینان خاطری برخوردار بوده‌اند که همه خوبی‌ها را به همراه دارد. از اینجا روشن می‌شود که جامعه و تراث برآمده از آن در آرزوی دستیابی به جهانی شدن بوده و برخورد با این افراد را مبنایی برای تعامل با دیگران و نشانه توانایی آنها برای ادغام مثبت با همه محافل می‌دانند.

ت) بهره‌مندی تمدن‌های دیگر از تراث اسلامی

- داده‌های علمی:

تراث اسلامی در میان مردم خود انحصار علم را نداشت و اصحاب علوم، از کسانی نبودند که نسبت به آنچه خداوند به آنها ارزانی داشته نسبت به سایر ملل بخیل باشند. آنها مراکز آموزشی را در کشورهای مختلف اسلامی تأسیس کردند، از جمله: دانشگاه بین‌المللی در دمشق، مسجد زیتونه در تونس، مسجد قرایین در مراکش، الازهر الشریف در مصر، و مسجد جامع در قرطبه.

این مراکز، نورافکن‌هایی بودند که پرتوی آنها به آسمان می‌رسید و همه دانش‌خواهان، حتی غیر مسلمانان را، به خود فراخوانده و در خود جای دادند. بسیاری از امت‌های غیر اسلامی به آن پیوستند و بدون هیچ منت، اذیت و آزار یا طلب عوض و تقدیری آنچه را که خواستند به آنها عطا کردند.

این مراکز همان نهادهایی هستند که تمدن جهانی کنونی بر اساس آنها شکل گرفته است. "دانشمندان عرب تقریباً در همه زمینه‌ها - نجوم، شیمی، ریاضیات،

^۱ - مرجع قبلی. ص ۵۳.

پزشکی و غیره - در خط مقدم پیشرفت علمی قرار داشتند^۱ و بر اساس دستاوردهای آنها بود که عنصر اروپایی به طور کامل رنسانس خود را بنا کرد. دانش اسلامی مندرج در نامه‌های علمای مسلمان «حاوی معارفی مترقی بود که آن زمان، مانندش را در هیچ جای دنیا نمی‌توان یافت».^۲ منابع علمی اسلامی فراتر از هر سطح علمی بودند. آنها در اوج معلومات انسانی و منبع و مرجع علوم شناخته می‌شدند. به هر کسی که می‌خواست در این زمینه‌ها مطالعه و تحقیق نماید، مشروعیت می‌بخشید.

یکی از مصادیق آن، برتری علمای اسلام است که دانشمندان برجسته‌ای در میان آنها ظهور کرده و نشان داده‌اند که بسیاری از تزه‌های علمای یونان اشتباه بوده است. از جمله این موارد، شامل تصریح ابن هیثم^۳ می‌باشد که گفت «ترتیبات پیشنهادی برای حرکت اجرام آسمانی در کتاب المجسطی ناکارآمد بود».^۴ همچنین شامل نقد علم بینایی می‌شود که توسط ابوبکر رازی انجام شده

۱ - هف توبی أ. فجر العلم الحديث؛ الاسلام - الصين - الغرب. ترجمه: محمد عصفور. سلسله عالم المعرفة. ۲۶۵ الكويت المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب عام ۲۰۰۰ میلادی صفحه ۶۵.

۲ - مرجع قبلی، همان صفحه.

۳ - ابوعلی محمد بن الحسن بن هیثم بصری / مصری است، در سال ۴۳۰ هجری قمری درگذشت. هیچ کس در زمان او در علوم ریاضی با او برابری نمی‌کرد. ابن ابی أصیبعه. عیون الانباء في الطبقات الاطباء. مرجع سابق. صفحه ۵۵۰.

۴ - هف. فجر، العلم الحديث؛ الاسلام - الصين - الغرب. مرجع سابق. صفحه ۷۱.

است که معتقد بود بینایی جز با تابش پرتوی از جسم مرئی به چشم محقق نمی‌شود.^۱

آنها به حوزه علم تجربی نیز پرداخته و در آن زمینه قواعد و قوانین و نظریه‌هایی آورده‌اند که به طور کامل مرجع و منبع قرار گرفته‌اند. به عنوان نمونه، خوارزمی "لگاریتم" را به عنوان یک نوع توابع معرفی می‌کند که می‌تواند در زمینه‌های مختلف استفاده شود. ابداع علم «جبر و مقابله» و «حساب مثلثات» او چنان جایگاهی دارد که توبی‌ای هاف در مورد آن می‌گوید: «آنچه که بدون شک اهمیت زیادی دارد این است که مثلثات، که بخشی ضروری از ریاضیات برای توسعه نجوم است، یک علم ابداع شده توسط اعراب است»^۲

از جمله کشف رابطه برابری بین زاویه تابش و زاویه انعکاس توسط ابن هیشم و استنباط وی مبنی بر اینکه «فضا از ۹ دایره متوالی با یک مرکز تشکیل شده است، ایده‌ای که توسط غرب اقتباس شده است»^۳

همه اینها - و موضوعات بسیار دیگری - در زندگی مسلمانان در پاسخ به دستور دین اسلام و ارشاد به خدمتگزاری دو بعد معنوی و مادی تحقق یافته است. «جامعه با کنجکاو و انگیزه‌های مذهبی»^۴

۱ - شوقی، جلال. "ابو بکر الرازی و بحوثه فی العلم الطبیعی" عالم الفکر، مجلد: ۱۴ عدد ۲ / ۱۹۸۳ میلادی صفحه ۲۱۱.

۲ - هف، فجر، العلم الحديث: الاسلام - الصين - الغرب. مرجع سابق. صفحه ۷۶.

۳ - سورنیا، تاریخ طب: من فن المداوة الى علم التشخيص، مرجع سابق، صفحه ۹۲.

۴ - هف، فجر، العلم الحديث: الاسلام - الصين - الغرب. مرجع سابق. صفحه ۶۹.

توماس گلدشتاین عواملی را که به مسلمانان کمک کرد تا به اوج تلاش علمی برجسته برسند را خلاصه می‌کند: شور و شوق ذاتی که آنان را به جذب تراث فرهنگی بشری و قرآن کریم

به آنچه می‌خواست روی آورد.

این همان چیزی است که اروپا گام‌های بعدی خود را بر نردبان تمدن بر آن بنا کرد. دانشمندان آنها می‌آیند تا دستاوردهای مسلمانان را به عنوان نقطه شروع مبنا نی علمی خود قرار دهند. «چرا که تک تک علم‌های تخصصی در غرب، خاستگاه خود را مدیون انگیزه اسلامی یا بهتر است بگوییم جهت گیری آن از آن زمان به بعد است.»^۱ ما می‌بینیم که اروپایی‌ها علم جامعه‌شناسی را از پایه‌هایی شروع می‌کنند که علمای اسلامی آن‌ها را به عنوان علم شهرسازی می‌شناسند. طی این فرایند مرجعیت از قرآنی بودن به غربی شدن متحول می‌شود.

ما می‌بینیم که آنها گردش خون را کشف می‌کنند و کار خود را بر اساس کشف گردش خون توسط مسلمانان استوار می‌کنند. آنها کسانی هستند که با هدایت

و اداشت و آنان را به کشف اسرار زندگی و تأثیر فرهنگ اسلامی در خصلت جهانی آن سوق داد.

انظر :

- جولدشتاین، توماس. المقدمات التاريخية للعلم الحديث؛ من الاغريق القدماء الى عصر النهضة، تصدير: ايزاك أسيموف، ترجمة: احمد حسن عبد الواحد. سلسلة عالم المعرفة. صفحة ۲۹۶ الكويت المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب. عام رجب ۱۰۰ و ۴۲۴ هجري سبتمبر ۲۳۰۰ ميلادي صفحة ۱۱۳ ۱۱۴.

اگرچه در همه اینها با او موافقیم، اما در چیدمان این عوامل با او مخالفیم. عامل تعیین کننده در دستیابی به آنچه انجام شد، قرآن کریم بود. اعراب قبلاً هیچ نبودند و وقتی قرآن آمد آنها را سرور و فرمانروای همه زندگی قرار داد.

^۱ - مرجع پیشین، صفحه ۱۱۶.

قرآنی برای احیای جان انسان هدایت شدند تا ثواب کسی را بگیرند که همه مردم را زنده کرده است.

می بینیم که منجمان غربی ابداعات مکتب مراغه^۱ را سکوی پرش خود گردانده‌اند. آنها از مدل‌های غیر بطلمیوسی آن - مدل‌هایی که توسط دانشمندان خود ساخته شده بود - شروع کردند تا مطالعات و کارهای نجومی خود را بر اساس آنها قرار دهند و آنها را به مرجع غربی بازگردانند و مهر نوآوری اروپایی را بر روی آنها بگذارند.

حتی اگر این بیانیه از سوی افرادی غیر از افراد جامعه غربی مطرح می‌گردید، یک ادعای صرف و بی سند نبود. اما این ادعا، سخنی است که توسط خود علمای غرب^۲ به آن اشاره شده است. بنابراین، این موضوع با شهادت شاهی از جانب خودشان از اعتراض مصون خواهند ماند.

مراقبت اجتماعی:

همان گونه که جامعه اسلامی در عرصه علمی، چه از نظر تئوری و چه از نظر کاربردی به برتری دست یافته است، در می‌یابیم که در عرصه اجتماعی نیز به برتری‌های فراوانی دست یافته است. هیچ مقایسه‌ای بین او و آنچه ملت‌های معاصرش در همین زمینه می‌دانستند وجود ندارد.

۱ - مراغه بزرگ‌ترین و مشهورترین شهر آذربایجان می باشد که دارای رصدخانه و مدرسه‌ای نجومی است. از علمای نامدار آن: الاردی (متوفی ۱۲۶۶ م.) الطوسی (متوفی ۱۲۷۴ م.) قطب الدین شیرازی (متوفی ۱۳۱۱ م.) ابن شاطر (متوفی ۱۳۷۵ م.) نگاه کنید: الحموی، یاقوت، بن عبد الله الرومی. معجم البلدان. بیروت: دار صادر. عام ۱۹۹۵ میلادی مجلد ۵ صفحه ۹۳ / هف. فجر، العلم الحديث: الاسلام - الصين - الغرب. مرجع سابق. صفحه ۷۱.

۲ - هف. فجر، العلم الحديث: الاسلام - الصين - الغرب. مرجع سابق. صفحه ۷۴.

تا زمانی که در بخش صلاحیت‌های تاریخی جهانی بودن تراث هستیم، شواهدی برای آنچه می‌گوییم ارائه می‌دهیم. از جمله مواردی که در نوشته‌های سیاحان مسلمان به هنگام توصیف مراکز درمانی و برشمردن آنها می‌یابیم. در عرصه شفا و درمان، ستاره مسلمانان به شدت ظهور کرده است. ابن جبیر - در سخنان خود درباره صلاح الدین ایوبی^۱ - می‌گوید: «و از جمله افتخاراتی که از این سلطان دیدیم، «بیمارستانی» بود در شهر قاهره که یکی از قصرهای باشکوه و زیبا و وسیع کاخ را به خود اختصاص داده بود».^۲

ابن جبیر در ادامه توضیحات، یکی از تصاویر درخشان تشکیلاتی را ذکر می‌کند که بسیاری از کشورهای اسلامی از آن عقب افتاده بودند. او بخش‌های بیمارستان را از داخل توصیف می‌کند و خاطرنشان می‌کند که آنها در سه مورد شناسایی شدند:

بخش اول: بخش مختص به مردها

بخش دوم: بخش زنان است.

بخش سوم: برای کسانی است که از بیماری روانی رنج می‌برند و می‌نویسد: «متصل به دو مکان مذکور، مکان دیگری با حیاط بزرگی است که در آن زندان‌هایی با پنجره‌های آهنی وجود دارد که به عنوان زندان مجنونان استفاده

^۱ - یوسف بن ایوب بن شادی متولد ۵۳۲ هجری قمری است. جنگ حطین بین او و فرنگی‌ها رخ داد. آنها را به سختی شکست داد و پادشاهانرا اسیر کرد. رجوع به الذهبی، سیر اعلام النبلا، مرجع پیشین، جلد ۲۱، صفحه ۲۷۸ شود.

^۲ - ابن جبیر، محمد بن احمد الاندلسی، رحلة ابن جبیر، بیروت وقاهره: دار الکتاب اللبنانی ودار الکتاب المصری، صفحه ۵۲.

می‌شود و در همین بخش کسانی هستند که هر روز وضعیت آنها را بررسی می‌کنند و هر چه برای آنها مناسب باشد در اختیارشان می‌گذارند»^۱

آنچه ابن جبیر دید او را وادار کرد آنچه را که به خاطر آن به آن می‌اندیشیده بیان کند. وی گفت: «این بیمارستان‌ها مایه مباحات بزرگی در میان مفاخر اسلام هستند.»^۲ این همان چیزی است که باعث شد بسیاری از غربی‌ها آن را با تمجید فراوان تحسین کنند. آنها می‌گویند: "پزشکی بیمارستانی در قرون وسطای عرب در میان رونق علمی بی سابقه انجام می‌شد."^۳ این دوران، «عصر طلایی برای طب اسلامی»^۴ بود. بلکه به نفع تراث اسلامی گواهی می‌دهند که جهان اسلام «بیمارستان‌هایی با ماهیت آموزشی ایجاد کرد، غرب مسیحی تا قرن هجدهم منتظر بود تا امثال آنها را تأسیس کند».^۵

این مسیر همواری خواهد بود که اروپا پس از مدتی در سازماندهی زندگی خود پی خواهد گرفت که نمایانگر جنبه‌ای از جهانی بودن تراث اسلامی است. بهره‌مندی مستقیم از چنین دستاوردی، ذینفع را قادر می‌سازد تا بر اشتباهات و کاستی‌هایی که صانع داده در مراحل مختلف تجربه می‌کرد غلبه کند و شروع به غنی‌سازی و توسعه تجربه نماید.

۱ - مرجع پیشین، صفحه ۱۹۸.

۲ - مرجع پیشین، صفحه ۱۹۸.

۳ - سورنیا، تاریخ طب: من فن المداوة الی علم التشخیص، مرجع سابق، صفحه ۹۲.

۴ - گولدشتاین، المقدمات التاريخيه للعلم الحديث؛ من الاغريق القدماء الی عصر النهضة، مرجع السابق صفحه.

۵ - سورنیا، تاریخ طب: من فن المداوة الی علم التشخیص، مرجع سابق، صفحه ۹۱.

گواه برتری تراث اسلامی در زمینه اهتمام به انسان نیز این است که برای هر غریبه و رهگذری سرپناه و اقامتگاهی تهیه می‌کردند. به طوری که «خدمتکار "زاویه" صبحگاهان نزد مهمانان می‌رفت؛ هر کس هر غذایی را می‌خواست برای او فراهم می‌کرد، وقتی برای خوردن جمع می‌شدند، نان و آبگوشت هر فرد را در ظرفی جداگانه قرار می‌دادند که مختص او بود».^۱ علاوه بر آن، برای هر کس سهمی از پوشاک زمستانی و تابستانی، حقوق ماهیانه، شکر، صابون، هزینه ورود به حمام و روغن برای خودآراستن بعد از حمام، اختصاص می‌دادند.^۲

ویژگی‌های صلاحیت‌های تاریخی مبتنی بر انسانیت فتوح اسلامی، انسانیت روابطی که اعضای جامعه را به هم پیوند می‌داد و سهم تراث اسلامی در ساختن بشریت مشترک، با آنچه اشاره شد، شکل گرفته است. از این رو، اشاره‌ای به پیشرفت بشر در بینش حاکم بر جامعه اسلامی می‌شود. بنابراین، با انجام این امور گام‌های مهمی در راستای دستیابی به انسانیت انسان، در گفتار و کردار برداشته است. با این کار قرنهای طولانی بر استقلال اروپا در تصاحب قله برتری تمدنی، پیشی گرفته است.

۲- شایستگی‌های بینشی و روشی

اگر قبلاً درباره صلاحیت‌های تاریخی بحث می‌کردیم که به عنوان مظاهر جهانی بودن تراث به حوزه‌های کاربردی و عملی گسترش می‌یافت، مبانی

^۱ - ابن بطوطه، محمد بن عبد الله بن محمد اللواتي. تحفه النظار في غرائب الامصال وعجائب الاسفار، تحقيق: علي المنتصر الكتاني. بيروت، مؤسسه الرساله. عام ۱۴۰۵ هجري مجلد واحد صفحه ۵۴

^۲ - مرجع قبلی، همان صفحه.

بودند که تمدن معاصر از آن آغاز شد. اکنون می‌خواهیم به جنبه دیگری پردازیم که صلاحیت‌های بینشی و روش‌شناختی به‌عنوان مبانی نظری حاکم بر این شیوه‌ها است.

وقتی قصد انجام این کار را داریم، از روی میل به پرداختن به صلاحیت‌های تراث اسلامی، برای مستقل شدن آن به عنوان جهانی بودن، این کار را می‌کنیم. به این منظور نیست که به ویژگی‌های فرقه‌های دینی و فکری در تاریخ مسلمانان پردازیم، زیرا این امر جایگاه خاص خود را می‌طلبد که بیش از آن چه تحقیقات ما بتواند به آن پردازد، گره‌گشای مشکلات و روشنگرتاریکی‌های آن باشد. بنابراین، ما این صلاحیت‌ها را از منظری فراگیر و عمومی و نه از زاویه‌ای خاص و جزئی، ارائه خواهیم کرد. این چیزی است که در شکل زیر خواهیم آورد:

الف) گشودگی قاعده مند

منظور ما از گشودگی منضبط، اعتقاد علمای اسلام به این است که فرهنگ آنها فرهنگی جهانی است که دیگران نیز می‌توانند از آن بهره ببرند، همان گونه که می‌توانند از دیگران بهره ببرند، به شرطی که با بینش آنها نسبت به جهان هستی و زندگی سازگار باشد. از این رو، پیروی از نهرهای معارف مفید را وظیفه خود می‌دانستند «هر منبعی که باشد، هر چند کافر علم را بیان کند».^۱ حکمت گمشده مؤمن است.

^۱ - هونکه، شمس العرب تسطع علی الغرب؛ اثر الحضاره العربیه فی اوربّه، مرجع سابق،

با این حال، این محدودیت‌ها نمی‌توانند فراتر از معنای «باز بودن» به «انضباط» بروند، مگر با قواعد و عوامل تعیین‌کننده‌ای که در کل به این واقعیت برمی‌گردند که گشودگی، نشانِ سستی و سردرگمی به خود نگیرد. بلکه مشروط به این قاعده است که پیامدش این نباشد که آدمی از اصل و ریشه اش گسسته گردد.

یکی از نتایج گشودگی قاعده مند این بود که علمای مسلمان - نه آنان که در آغوش بیگانگان افتادند - از طریق فرهنگ خود، نه از طریق فرهنگ‌های دیگر، اندیشیدند. این امر یعنی «اندیشیدن از طریق یک سیستم مرجع که مختصات اساسی آن از عوامل تعیین‌کننده این فرهنگ و اجزای آن شکل گرفته است»^۱ به منظور دستیابی به تعالی مثبت، صورت پذیرفته است.

یکی از جلوه‌های این امر این است که دانش سایر ملل - به ویژه تراث یونانی - ترجمه می‌شود. بنابراین مسلمانان آنچه را در آن است می‌آموزند و تلاش می‌کنند تا اندیشه‌ای را تولید کنند که با دید آنها از زندگی سازگار باشد. آنچه ما در این زمینه تصور می‌کنیم این است که تراث یونانی به شکل یک کاتالیزور بود که فرد را به اختراع ابزارها و مکانیسم‌هایی سوق می‌داد تا آنها را به همان شیوه‌ای که دانش یونانی‌ها عمل می‌کند، در هماهنگی با دین و دیدگاه خود به کار گیرند و مولفه‌های خود را در عرصه تعارض فرهنگی با آنها حفظ کنند.

به همین دلیل، گشودگی نسبت به فرهنگ‌های دیگر مشروط بود به شرایط آموختن و بهره‌مندی از آنچه در هماهنگی با بینش مسلمانان مفید است، بدون

^۱ - الجابري، تکوین العقل العربي، مرجع سابق، صفحه ۱۳.

افتادن در بیگانگی فکری یا غفلت از آنچه که ذات خود را از دیگران متمایز می‌کند.

بیان این مطلب به یک اجتهاد فقهی تبدیل شده است که در آن آراء بین قبول و رد در نوسان بوده است. دیدگاه اول این است که مطالعه معارف دیگران بدون هیچ قید و شرطی، بدون توجه به اینکه چه پیامدهایی دارد، جایز است. مبنای این دیدگاه، یا به دلیل باوری است که به قدرت خود دارد، که تحت تأثیر نقادی‌های دیگران قرار نمی‌گیرد؛ یا به دلیل اعتقاد به این فرضیه است که تداخل متقابل فرهنگی شرط اساسی برای ادامه حیات انسان است. دیدگاه دوم، دیدگاه بسیار محتاطی است؛ این دیدگاه در فرهنگ دیگران نیروی مخربی را می‌بیند که ضرباتش در جسم و روان ملت قابل التیام نیست.

موضع هر دو دیدگاه، ناپخته و غیر منطقی است، زیرا آگاهی از فرهنگ‌های دیگر، مانع از آن می‌شود که شخص به درون خود عقب نشینی کند و زندگی خود را تنها با تجربه محیط خود سپری نماید. از طرف دیگر، غوطه ور شدن کامل در فرهنگ‌های دیگر باعث می‌شود انسان ویژگی‌های متمایز خود را از دست بدهد.

از این رو، دسته سومی از علمای اسلامی، به خود آمدند و در بررسی فلسفه و منطق یونانی - که مقصود سخنان قبلی ما هستند - دیدگاهی بین تحلیل و تحریم اتخاذ کردند. مبنی بر این که دسترسی و مطالعه معارف غیر، جز برای «کسانی که احکام شرعی در دلشان ثابت نیست»^۱ مقبول و جایز است.

^۱ - النشر، مناهج البحث عند مفکر الاسلام واكتشاف المنهج العلمي في العالم الاسلامي،

گشودگی تا زمانی که آسیبی به بار نیاورد و تا وقتی که مقید به شرایطی باشد که علمای اسلام، برای آن ذکر می کنند، که با بینش اسلامی نسبت به جهان هستی و زندگی همخوانی داشته باشد، مهم باقی می ماند. واژه «انفّتح» به معنای اُستلَب (بیگانگی) نیست، استلابی (بیگانگی فرهنگی) که وابستگی و پیوستگی ها را از ریشه بیرون می آورد. «هیچ شرط سو بژکتیویته ای (ذاتی) وجود ندارد که انسان را از گشودگی و جذب آنچه دیگری دارد، مانع شود و شرط گشودگی و همسان سازی نیز مستلزم انکار نفس و طغیان علیه آن نیست».^۱ از این نظر، بینش و دیدگاه، عینی و واقعی است و هدف آن حفظ انسانیت انسان است و از آن جهت، تراث به سوی جهانی شدن می رود که یکی از شرایط آن گشودگی قاعده مند است.

ب) سنتز علم / آفرینش دانش

مسلمانان معتقد بودند که دانش، مستلزم آمادگی کامل و فداکاری با تمام توان است. «دانش نمی خواهد پرده هایش را کنار زند، بال هایش را پایین بیاورد یا صورتش را نمایان کند مگر برای کسی که کاملاً خود را برای آن خالص گردانده باشد».^۲ با این حال، این باور آنها، به خاطر ذات علم نبود. یعنی برای رسیدن به نفس علم، به دنبال آن و تشویق به آن نبودند. بلکه خواستند که راه هدایتی گردد

^۱ - شبار، الحداثه في التداول الثقافي العربي الاسلامي؛ نحو اعاده بناء المفهوم، مرجع سابق صفحه ۸۵.

^۲ - المقدسي، مطهر بن طاهر، البدء والتاريخ، القاهرة؛ مكتبة الثقافة الدينية، مجلد ۱ صفحه ۴-۵.

که نشان دهنده پیروزی در دوجهان دنیا و آخرت باشد. «یادگیری دانش یک نیاز کمالی یا یک نیاز ضروری است»^۱ بنابراین نزد آنها علم وسیله است نه هدف. این توصیف نباید از ارزش علم در میان مسلمانان بکاهد. زیرا اگر درجه آن همین باشد، حقیقت و ارزش خود را از این اصل ثابت نزد علمای پیشین، می‌گیرد که گفته اند: «هرآنچه که بدون آن، واجبی، کامل نشود، واجب می‌گردد.»

پس از تصمیم‌گیری در این مورد، می‌خواهیم به ویژگی‌ای توجه کنیم که الهام بخش بینش سازندگان تراث مثبت اسلامی است. این خصوصیت، رام‌گرداندن علم در برابر اخلاق اسلامی است که هدف آن خدمت به بشریت و دستیابی به آرامش انسانی با دستیابی به جهانی شدن آن است.

دانش پژوه، در حالی که کتاب‌های تراث را ورق می‌زند، به دستورات اخلاقی والایی برخورد می‌کند که به نحوه برخورد با عناصر زندگی هنگام درگیر شدن در علم، چه در تئوری و چه در عمل، مربوط می‌شود. معرفت به مثابه مداخلی جلوه می‌کند که هماهنگی انسان را با هستی و زندگی برقرار می‌کند و نشان می‌دهد که این دو، {هستی و حیات} در هماهنگی کامل با آنچه وحی الهی به ما فرموده است برای بهره‌مندی از آن در اختیار انسان قرار می‌گیرد.

ایجاد علم در زندگی اسلامی نقش عمده‌ای در دستیابی به آسایش روانی داشته است، که انسان امروزی - به ویژه در کشورهای غربی - به طور چشمگیری از کمبود آن رنج برده و به مصیبت‌های مختلف منجر شده است. از جمله ساختن زندگی تنها بر اساس ماده است که منجر به عدم توازن در رسیدن

^۱ - ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، مرجع سابق، صفحه ۴۱.

به تعادل بین جنبه مادی و معنوی می‌شود که یکی از قوانین خلقت خداوند است.

از جمله پیامدهای آن، آلودگی محیط زیست است که کسانی قربانیان آن هستند که کوچک ترین گناهی در این زمینه ندارند. پیشرفت علمی با آلودگی محیط زیست با هر ماده سمی و از بین بردن منابع تجدید و ادامه حیات برابر شده است.

از دیگر پیامدهای آن، تغییر خلقت خداوند متعال بدون دلیل است. اگر دانشمندی گمان کند که فاتح طبیعت شده و بر آن و قوانین آن غلبه کرده، از طلب هماهنگی با هستی دور شده است. واقعاً در حال تمرین علمی است که ویژگی‌های آن در افق نمایان است و از آنجا معلوم می‌شود که علمی نیست که بخواهد به بشریت خدمت کند، یا بخواهد آن را به سوی پیروزی در همه ابعاد زندگی سوق دهد.

«رویکرد علمای اسلام بین خواسته‌های بدن و خواسته‌های روح تفاوتی قائل نمی‌شود و یکی از آنها را فدای دیگری نمی‌کند یا در تضاد با دیگری قرار نمی‌دهد.»^۱ بنابراین تعادل در زندگی مسلمانان حاصل شده است. روح رفتار با ماده را تنظیم می‌کند و ماده برای خدمت به روح مهار می‌شود. همه در خدمت تعادل زندگی، از همدیگر نهایت بهره را می‌برند.

واقعیت زندگی تأیید می‌کند که هرچند اروپا تمدن خود را بر دستاوردهای مسلمانان بنا نهاده است، در سطح بینشی که جهان هستی را به مبانی اولیه اش پیوند می‌دهد، از آن بهره‌ای نبرده است. بلکه محدود به دستاوردهای مادی یا

^۱ - قطب، کیف نکتب التاریخ الاسلامی؟ مرجع سابق، صفحه ۵۰.

سازمانی بود که آن را قادر ساخته تا از شر اصول دینی خود خلاص شود، برای همین «در غرب کسانی بودند که خود علم را یک مشکل اجتماعی می دیدند».^۱ از مطالب فوق روشن می شود که اتخاذ اصل «ترکیب دانش» که مسلمانان آن را چه در تئوری و چه در عمل به وضوح تثبیت کرده اند، رویکردی اساسی برای بازگرداندن تمدن الگو به حساب می آید. زیرا تمدن «ارزش ها... است تمدن ها با ارزش ها به وجود می آیند و با ارزش ها زندگی می کنند و وقتی ارزش ها از بین بروند، به فروپاشی منجر می شوند».^۲ از طریق آن، بینش تراث مثبت اسلامی به «جهان شمولی» دست می یابد، زیرا نشان دهنده چیزی است که در خدمت کل بشریت است، نه محدود به برخی از آنها.

ت) جهت گیری به جانب آینده

توجه دانش پژوه تراث، به آرزوی علمای اسلام برای برآوردن نیازهای شوق انگیز مربوط به آینده جلب می شود. همچنین، به پاسخگویی به خواسته های معرفتی که متصوّر و مفروض است و می توان آن را «گرایش به سوی آینده» نامید.^۳

۱ - هف، فجر العلم الحديث؛ الاسلام - الصین - الغرب، مرجع سابق، صفحه ۲۳.

۲ - قطب، کیف نکتب التاريخ الاسلامي؟ مرجع سابق، صفحه ۱۳۹.

۳ - منظور ما از بیان این مطلب، مطالبی است که در کتب تراث شرعی به ویژه فقهی آمده است، به گونه ای که تصاویر بسیاری از آنچه امروز «فقه افتراضی فرضی -» نامیده می شود را می بینیم. در سایر زمینه های علمی، چیزی که نشان دهنده این تصویر باشد، نیافتیم. به هر حال، این صحنه آغازی بود برای گشودن دری بر این فرض که متأسفیم اما به حوزه های علمی دیگر منتقل نشد.

این تجلی، نشان‌دهنده گسترده‌گی افق تراث مثبت اسلامی است که راه‌حل‌هایی برای بشریت برای مسائل فرضی ارائه می‌کند که نه واقعیت می‌توانست بدانند و نه مردم به خواسته‌های آن تن می‌داد.

از ماهیت این مشغله علمی برای ما روشن است که ذهن مسلمان فراتر از آنچه لازم بود به جانب این فرضیه می‌رفت که آینده را می‌توان از بطن غیب آشکار کرد. همین امر، گواه روشنی بر ماهیت یک بینش علمی است که در آن تراث، با هدایت مسلمانان به سوی دانش و دانش‌آموزی از ابتدای ظهور وحی الهی و ارشاد آنها به تفکر در جهان و روند زندگی در آن، از دستوری سرچشمه گرفته است که منبع بودنش، مستلزم چنین فرامینی است.

با این بخشش عظیم و اختلاف زیاد، بین آنچه واقعیت زنده اقتضا دارد و آنچه علم در کشورهای اسلامی آشکار می‌کند، ویژگی‌های شکوفایی علمی که مسلمانان در آن زندگی می‌کردند نمایان می‌شود. عرضه بیشتر از تقاضا است و عرضه علمی کنونی فراتر از موضوعاتی است که در واقعیت مطرح می‌شود، زیرا به آینده می‌نگرد و آنچه را که مقدم بر عصر و مشکلات آن است در آغوش خود می‌اندازد.

این تصویر از علم در کشورهای اسلامی زمانی کلید مهمی برای راه‌اندازی علم مدرن بود، که شروع به توسل به داستان‌های علمی تخیلی کرد، که در واقع فرضی است از آنچه آینده هنوز آشکار نکرده است. از نخ‌های تخیلی خود موضوعات و فرضیه‌های بسیاری را می‌بافد که دری را برای دانشمندان باز می‌کند تا به موانعی نفوذ کنند که هرگز کشف نشده و به آن فکر نکرده بودند.

از طریق آنچه ذکر شد، ویژگی روش شناختی علمای اسلام - به ویژه شریعتمداران آنها - در یافتن خروجی‌های لازم که از طریق آن معرفت بر مسائل

و مشکلات زندگی مقدم می‌شود، برای ما نمایان می‌گردد. روشی با گرایش به آینده و تحقق بخش مازاد علمی، که نشان‌دهنده راه‌حل‌هایی برای مشکلاتی است که واقعیت زنده هنوز نمی‌داند.

این ویژگی نشان‌دهنده صلاحیت نظام مند تراث اسلامی است که آن را به موقعیت‌های برجسته خود در بخشش ابدی و در خدمت همیشه به بشریت متعهد نگه می‌دارد. اعراب «ارزشمندترین هدیه را ارائه کردند که همان روش تحقیق علمی صحیح است که امروز، راه را برای آگاهی غرب از اسرار طبیعت و کنترل آنها بر آن هموار کرده است».^۱

ث) هماهنگی با کائنات

غالباً به متون اسلامی برمی‌خوریم که بر لزوم هماهنگی با هستی و عناصر آن اصرار می‌ورزند، حال تکرار و اصرار آن نشأت گرفته از نصوص وحی باشد یا برخاسته از متون تراث بشری، تفاوتی ندارد. همگی به این واقعیت اشاره می‌کنند که «منبع همه ارزش‌ها برای ما - ما مسلمانان - دو چیز به هم پیوسته هستند که بدون هیچ‌گونه جدایی در کنار هم قرار می‌گیرند: وحی و هستی».^۲ هرچقدر بین آن دو فاصله بیافتد «جدایی و فاصله انداختن بین آن دو، معنایی جز نابودی تمام این ارزش‌ها یا مراتب و درجات آنها ندارد».^۳

۱ - هونکه، شمس العرب تسطع علی الغرب؛ اثر الحضارة العربية في اوروبة، مرجع سابق. صفحه: ۴۰۲.

۲ - العلواني، «الازمة الفكرية المعاصرة: تشخیص ومقترحات علاج "نحو منهجيه للتعامل مع التراث الاسلامي". مرجع السابق. صفحه ۳۰.

۳ - مرجع قبلی، همان صفحه.

این منبع کاملاً با ماهیت رابطه‌ای که یک مسلمان از طریق آن با جهان و عناصر آن ارتباط برقرار می‌کند، سازگار است. رابطه رام شده‌ای که خدمتی را انجام می‌دهد و هدفی را محقق می‌گرداند، با رام کننده‌ای، که نباید مغرور باشد و ادعایی خلاف حقیقت ابدی داشته باشد.

به همین دلیل است که در روزگار ما کسانی را می‌بینیم که ادعا می‌کنند انسان بر طبیعت غلبه کرده و بر آن چیره شده است. واقعیت آن ممکن است ویژگی‌های ظاهری داشته باشد، اما حقیقت ابدی خلاف آن را ثابت می‌کند. انسان عنصری از خود طبیعت است که طبیعت برایش رام شده است تا میدان آزمایش و ابتلای او گردد.

یک گشت و گذار بین حوزه‌های مختلف معرفتی که مسلمانان روی آن کار کردند، ثابت می‌کند که رابطه انقیاد همان چیزی است که در محرک پدیدآوردندگان آن بوده است. یعنی به عنوان رابطه‌ای که ابتدا با وحی به او عطا شده و سپس به عنوان تعیین کننده مسیری که مستلزم عقل و اندیشه بوده است. دانش اسلامی فقط «در اثر عشق و علاقه مسلمانان به دنیا و تقلید از ویژگیهای دقیق آن پدید آمد».^۱

از این رو، سازندگان تراث اسلامی را در هر یک از ادوار مختلف آن می‌بینیم که از نعمت رام کردن جهان هستی، با عظمت و تسلیم یاد می‌کنند. برای آنها، هر دستاوردی یکی از ارمغان‌های خدمت به دین بوده است. دست‌آورد خواه

^۱ - گولدشتاین، المقدمات التاريخية للعلم الحديث؛ من الاغریق القدماء الى قصر النهضة،

اکتشاف باشد یا اختراع، باید همراه با یاد خدای سبحان و صاحب فضل باشد؛ خداوندی که باید به قدرت او اذعان کرد، آنچه را امر می‌کند انجام داد و از آنچه نهی می‌نماید دوری کرد.

از این منظر، فرد مسلمان حافظ هستی است، نه ویرانگر، خدمتگزار آن است، نه دشمن. نه تنها مانعی بر سر راهش نمی‌شود بلکه کمک می‌کند تا به شکل مثبتی که دارد به راهش ادامه دهد. از این رو دستاوردهایش، نه مسیری را طی کرد که متناسب با طبیعت زندگی نبود و نه به دامن استثنا و ناهنجاری افتاد. با این حال، با توجه به آنچه اشاره کردیم، ممکن است برخی از ما چنان فکر کنیم که انگیزه‌ای که مسلمانان را وادار به پذیرش آن کرده است، یک تعهد اصولی نیست. بلکه انگیزه او محدود به زمانی بود که علم هنوز به جهش کیفی خود نرسیده بود و بر موانعی که بین انسان و آنچه در پس او پنهان بود غلبه نکرده بود.

این ممکن است در ظاهر درست باشد، اما برای کشف حقیقت موضوع، باید بینش را تابع زمینه فرهنگی آن کنیم، که در آن ریاضیدان یک فقیه، منجم یک زمان سنج و صنعتگر یک مفسر و محدث بود. از این رو، پیش از آنکه به عرصه‌های کشف و اختراع برود، بینش اسلامی، به لحاظ نظری، از آنچه انسان از دین خود و بر اساس آن، به دست می‌آورد، تحقق می‌یابد.

این بینش که ابتدا مبتنی بر اعتقاد به دستورات وحی و ثانیاً هماهنگی بین انسان و جهان هستی است، نقش عمده‌ای در ایجاد مسیری برای دستیابی به منافع انسانی داشته است. این امر آن را به چشم اندازی برگرفته از تراثی با گرایش جهانی تبدیل می‌کند.

همه این صلاحیت‌ها نقش عمده‌ای در دستیابی به خروج اروپایی ایفا کردند، که صاحبان آن روح تراث اسلامی را به شکلی که بود نشان ندادند، بلکه آن را در معرض انتخابی قرار دادند که دین را رد می‌کرد. همین امر باعث شده است که برتری علمی آنها انسانیت انسان را به رسمیت نشناسد، تا زمانی که بینشی مادی بر او حکومت می‌کند، روح را بیگانه می‌داند و با آن دشمنی می‌نماید، هدف آن صرفاً منفعت مادی در زندگی است.

بنابراین، ما جنبه‌هایی را که بر اساس آن سهم تراث اسلامی در ساختن بشریت مشترک را می‌بینیم، با شناسایی منبع ایمانی آن که آن را به سمت خدمت به بشریت به عنوان یک کل سوق داده است، پوشش داده ایم و این واقعیت را مرور کردیم که جهان شمولیت تراث یک ضرورت انسانی است. به دلیل پیشینه‌های حاکم بر آن که با مراقبت از دنیا و آخرت، زمینه‌سازی برای صحبت از شایستگی‌های آن، منافع عمومی را هدف قرار می‌دهد رویکرد او مبتنی بر جامعیت، درک و نگاه به آینده است که انسانیت انسان را حفظ می‌کند.

خاتمه

این مطالعه ممکن است تمام ردپای تراث را به طور کلی پوشش نداده باشد و آنچه را که ارائه کرده است به شیوه‌ای جذاب ارائه نکرده باشد که هوش و درک آدمی را تسخیر گرداند. اما آنچه صاحب آن یقین دارد این است که در تلاشی ستودنی در برجسته ساختن نقش‌هایی که تراث اسلامی در ساختن زمان حال امت اسلامی و بینش آن نسبت به آینده اش ایفا می‌کند، مشارکت داشته است. ما سه رویکرد به نقش‌های تراث ارائه کرده‌ایم که به ما در دستیابی و ثبت آنها کمک کرد. در راس آن رویکرد تاریخی بود، به دنبال آن رویکرد رقابت فرهنگی و به دنبال آن رویکرد انسان دوستانه.

از آنجایی که مطالعه در مجموع خلاصه‌ای از چند موضوع است، موارد ذکر شده و تأیید خورده گواه و شاهی بر سایر موارد ذکر نشده محسوب می‌شوند. ما معتقدیم که این نتیجه‌گیری را به نتایج کلی و توصیه‌هایی محدود کنیم که آرزو داریم برای نجات تراث از وضعیت آن و بهره‌مندی از اثرات مثبت و مفید آن در زندگی امت اسلامی تصاحب کنیم. که به شکل زیر ذکر می‌شود:

الف) نتایج

برای تمایز امور سودمند از سایر امور، و احیای آن جهت بکارگیری در زندگی مسلمانان، باید تراث را غربالگری کرد. به منظور پیاده سازی تراث و تبدیل شدن آن به عنصری از عناصر زندگی روزمره، باید از دستاوردهای زندگی معاصر بهره مند گردید.

باید به همگرایی جریان‌های مدرنیته و شرق شناسی توجه کرد تا تراث از درون منفجر شود.

توجه به این نکته ضروری است که نوگرایان با بررسی و غبارروبی تراث در نجات آن مشارکت نمی‌کنند، بلکه پس از رساندن آن به مردم با مطالعات انتقادی به آن روی می‌آورند.

مدرنیست‌ها با اتخاذ انتخاب ناعادلانه و کنار گذاشتن آشکار علم، تراث را به جنبه‌هایی تقلیل دادند که در خدمت خدمات ایدئولوژیک است. توانایی تراث مثبت اسلامی در حفاظت از امت در برابر همه اهداف شوم در زمان ضعف و سستی.

آشکار ساختن صفت «جهانی» بودن تراث، با بازگشت به منبع ایمان و مرجع تاریخی آن و با کاوش در ویژگی‌های بینش روش شناختی که آن را نظم می‌بخشد

ب) توصیه‌ها:

مفهوم تراث باید تعریف شود، به ویژه در میان پژوهشگرانی که از دیدگاه واحدی الهام می‌گیرند که از تراث حمایت کنند و از مسائل و منافع ملت دفاع نمایند. حتی اگر به مرزهای بالای آن هم نرسند، باید از طریق آن به حدود پایینی دست یابند که آنها را در خدمت به تراث متحد کند و مسیر دستاوردشان را در نجات، احیای و به کار انداختن آن وحدت بخشد. بنابراین آنها به یک تصمیم واحد می‌رسند؛ نه از تراث به صورت مطلق حمایت می‌کنند و نه با آن در همه اشکال آن دشمنی می‌کنند؛ بلکه فقط بر بخش‌هایی که از آن سود می‌برند و متعهد به خدمت به ارزش‌های ملت هستند تکیه می‌زنند.

برای یکسان سازی کلمه در خدمت تراث، باید باور به امکان پذیر بودن کار جمعی نهادی در آن وجود داشته باشد. عملکردهای فردی مبتنی بر هماهنگی تلاش‌ها و یکسان سازی اقدامات نیست. هردستاوردی که در شام به نفع تراث باشد، دستاوردی باقی خواهد ماند که با دستاورد دیگری در مراکش رقابت می‌کند. تصور کنید شخصی در نطقه دور افتاده‌ای از این کره خاکی دستنوشته‌ای یافته و تحقیق می‌نماید، فقط خدا می‌داند چه اندازه هزینه، رنج، تلاش، مشقت و عمر خود را صرف این کار می‌کند. هنوز کارش تمام نشده و عرق جبین ناشی از تحمل سختی مشکلاتش خشک نشده است، که شخصی دیگر از جایی دیگر، اعلام می‌کند که همان دست خط را یافته و تحقیق کرده و همان هزینه را صرف نموده است! این مسیر در کلیت خود نشان دهنده عدم ارتباط بین محققان عرب و مسلمان است. این تابلوای است که جلو چشم جهانیان برافراشته شده است که اموری برنامه و کورکورانه، هدر دادن وقت و اتلاف عمر و مال به خاطر کارهای مکرر و نتایج ناموفق است.

برای اینکه تراث به هدف خود برسد یعنی احیا شود، رها گردد، جان تازه‌ای یابد و جلب توجه کند، کشورهای موجود باید در نهاد آثار تراثی نه با تحمیل قیومیت و قرنطینه، بلکه با نظارت بر تأسیس مؤسسات تراثی، انتخاب متولیان آن از بین افراد قوی و معتمد و تأمین امکانات و تجهیزات مورد نیاز آنها، دخالت کنند. تلاش دولت‌ها تلاش افراد نیست و توانایی دولت‌ها در انتخاب و تخصیص انرژی و بودجه به هیچ وجه با توانایی افراد برای انجام این کار قابل مقایسه نیست، حتی اگر با هم جمع شوند.

گنجاندن یک موضوع یا مؤلفه دانشگاهی در همه حوزه‌های آموزشی ضروری است که به مسائل تراث، دشواری اوضاع و پیچیدگی احوال و چگونگی حفظ و

احیای آن پردازد و مسیرهایی را در عملکرد مؤثر آن ترسیم نماید که باید طی شود. دانش آموزان و دانشجویان خواهند دانست که تاریخ آنها بسیار بهتر از زمان حالشان است و با یقین می‌دانند که عزم پدران و پدر بزرگ‌هایشان بسیار تواناتر از ضعف و سستی است که بزرگ و کوچک به صورت همسان، در آغوشش افتاده‌اند. چنان انگیزه‌ای به گام برداشتنتان جهت اصلاح حال و ساختن آینده بخشد که خوشنودی امت را به دنبال داشته باشد. تاریخ گواه است که وضعیت کنونی لغزشی در گذر زمان و خطایی از سر غفلت و نسیان است. این خلاصه‌ای از نتایج به دست آمده توسط این مطالعه است. همه اینها نشان می‌دهد که تراث نقش مهمی در ساختن امروز ملت و پیش بینی آینده آن دارد. ثمره‌ای ستودنی نخواهد داشت مگر اینکه تلاش محققان علاقه مند به مسائل کشور در کنار هم قرار گیرد و تراث را غبارزدایی کرده و در ابعاد مختلف زندگی به کار ببندد، تا بدین وسیله ادامه حیات و کرامت آن تضمین شود. این مهم برای مردمانی همت عالی دشوار نیست که می‌خواهند با بازسازی بسیاری از قلعه‌های ویران شده و ساختن فضاهای وسیع و خالی آینده آن، به ملت خدمت کنند.

والحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات و بفضلته تنزل الخيرات و البركات و بتوفيقه تتحقق المقاصد و الغايات.

اتمام ترجمه در روز جمعه ساعت ۱۲ و ۵۵ دقیقه تاریخ ۱۴۰۳/۰۸/۲۵ شهر

مریوان

